روابط بین الملل

چشم‌انداز برای جهان جنوب



بی. اس. چیمنی
سیدهارت مالاواراپو

ترجمۀ میرویس بلخی



مرکز مطالعات استراتیژیک وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی افغانستان

روابط بین‌الملل

چشم‌اندازی برای جهان جنوب

سیدارت مالاواراپو

بی. سی. چیمنی

ترجمه‌ی

میرویس بلخی



شناس‌نامه

نام کتاب: روابط بین‌الملل: چشم‌اندازی برای جهان جنوب

گردآوری: سیدارت مالاواراپو / بی. سی. چیمنی

ترجمه‌ی: میرویس بلخی

ویراستاری: مصطفی عاقلی

صفحه‌آرایی: سید آصف حسینی

طرح جلد:

چاپ: بهار ۱٤۰۰

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

قیمت: ۲۰۰ افغانی

ناشر: مرکز مطالعات استراتژیک وزارت امورخارجه

شابک: ۵-۴۴-۶۰۴-۹۹۳۶-۹۷۸

به نام خداوند بخشنده و مهربان

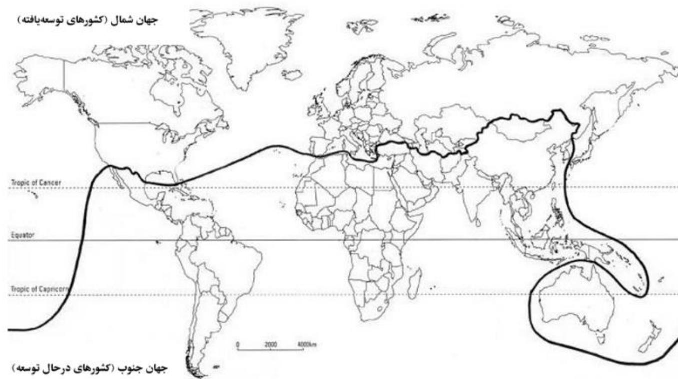
فهرست مطالب

مقدمه مترجم

هرچه از عمر رشته روابط بین‌الملل می‌گذرد، جهان‌شمول شدن آن بیش‌تر تحقق پیدا می‌کند؛ به‌عبارت دیگر، رشته روابط بین‌الملل تکاملی است. با حرکت تاریخ و رویدادهایی‌که در شرق و غرب به‌وقوع می‌پیوندند، این رشته رشد می‌کند و ساز و برگ پیدا می‌کند. سال ۲۰۲۰ میلادی رشته روابط بین‌الملل صدساله شد، اما در بسیاری از کشورهای بیرون از حوزه غرب - به‌خصوص در جهان جنوب - هنوز ادبیات قابل توجه در این حوزه تولید نشده است. افغانستان یکی از کشورهایی است که رشته روابط بین‌الملل هنوز ناشناخته مانده است.

جهان جنوب یک واژه نوپیدا است که براساس این مفهوم، بانک جهانی کشورهای جهان را به‌صورت ابتدایی و مبتنی بر معیارهای توسعه‌یافتگی و توسعه‌نیافتگی به شمال و جنوب تقسیم کرده است. این تقسیم‌بندی پس‌از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و کاهش تقسیم‌بندی‌های ایدولوژیک بود. در این دسته‌بندی همه‌ی کشورهای

جهان اول را در جهان شمال و باقی کشورهایی که در جهان دوم و جهان سوم قرار داشتند، زیرعنوان کشورهای درحال توسعه در جهان جنوب قرار گرفتند. در کشورهای جهان جنوب، فرایند صنعتی‌شدن، دموکراسی‌سازی و اقتصاد، تاکنون به توسعه‌یافتگی و پختگی نرسیده‌اند. در مورد مفهوم جهان جنوب در میان ملت‌هایی‌که در درون این منطقه وسیع جهان زندگی می‌کنند، حساسیتی وجود ندارد. بلکه مردم در این منطقه در پی حل چالش‌های اساسی بوده و از این راه می‌خواهند به توسعه برسند.



(نقشه جهان شمال و جهان جنوب)

هدف اساسی از ترجمه این اثر، خلق ادبیات روابط بین‌المللی غیرغربی در جهان جنوب است؛ جهانی‌که مردم افغانستان به آن تعلق داشته و در مباحث مختلف وجه مشترکی با آن دارد. همان‌گونه که رابرت کاکس زمانی گفته بود، یک نظریه در روابط بین‌الملل به‌منظوری و

توسط کسانی در زمان و مکان خاص تولید می‌شود، تا منافع آن‌ها را برآورده کند، نظریه‌های جهان جنوب، با وجودی‌که هنوز هم توسط کسانی در زمان و مکان خاص به‌وجود می‌آیند، اما برای افغانستان می‌توانند مؤثر باشند. زیرا دانشمندان و نهادهای موجود در جهان جنوب سرنوشت مشابهی به دولت افغانستان دارند.

هم‌چنین، این ادبیات برای کارشناسان و دانشمندان افغان این ظرفیت را می‌دهد تا با استفاده از مبانی کلان معرفتی و روش‌شناسی، به‌دنبال روابط بین‌المللی افغانستان باشند. یکی از این مدل‌ها شناخت روش‌مند روابط بین‌المللی هند است. با سازوبرگ و شیوه‌ها و منابعی‌که هندی‌ها در شناخت مطالعات بین‌المللی خود استفاده کرده‌اند، این ذهنیت تقویت می‌شود که در افغانستان نیز با چنین‌شیوه‌ای زمینه‌ی ایجاد مکتب بین‌المللی کابل صورت گیرد.

کتاب روابط بین‌الملل: چشم‌اندازی برای جهان جنوب، یک کتاب حجیم است که با قطع وزیری در حدود ۶۰۰ صفحه و اندازه‌ی خط کوچک منتشر شده است. کتاب شامل چهار بخش است. بخش نخست به نظریه‌ها؛ بخش دوم به مفاهیم؛ بخش سوم به چشم‌اندازهای جهانی؛ و بخش چهارم به قوانین، نهادها و جنبش‌ها اختصاص داده شده است. انتخاب فصل‌های ترجمه‌شده براساس نیازمندی متون به زبان فارسی در افغانستان صورت گرفته است. یعنی فصل‌هایی‌که به مسایل بین‌المللی هند و یا معرفی نهادهای متعارف و غیره پرداخته شده‌اند، شامل این ترجمه نمی‌باشند. پس این کتاب ترجمه دو بخش از کتاب است.

در پایان، جا دارد از مرکز مطالعات استراتژیک وزارت امورخارجه جمهوری اسلامی افغانستان برای حمایت مالی از این پروژه سپاس‌گزاری ویژه نمایم. هم‌چنین، از مصطفی عاقلی بابت ویراستاری این اثر و عبدالرحمان احمدی بابت ترتیب منابع و ماخذات آن، سپاس‌گزاری می‌کنم.

میرویس بلخی
بهار- ۱۴۰۰

مقدمه

کتاب روابط بین‌الملل: چشم‌اندازی برای جنوب، نتیجه‌ای یک‌سری مباحث بین ویراستاران آن است که از مدت‌ها به‌وجود آمده بود تا در حوزه این دانش مهم، به‌ویژه در هند و جهان جنوب متن تولید شود و در راستای آموزش یاری رساند. پس از گفت‌وشنودهای زیاد با دانشجویان رشته روابط بین‌الملل، سرانجام این کتاب آماده شد. نبود مواد درسی هندمحور از چالش‌های عمده و اساسی تدریس روابط بین‌الملل در هند است. چون هدف غایی تدریس رشته روابط بین‌الملل تولید یک نسل متفکر هندی است. بنابراین، نیاز است تا در این زمینه متن تولید شود. امید است این نسخه کتاب در راستای برآورده شدن آن هدف کمک کند.

این کتاب، روابط بین‌الملل را به‌عنوان یک دانش جهانی در نظر دارد، که روابط بین‌المللی غیرغربی را نیز در بر می‌گیرد. بنابراین، مباحث و گفتمان‌های موجود در بیرون از حوزه غربی را مورد تأیید قرار داده و در این کتاب از آن‌ها استفاده شده است. موضوعات مربوط به حوزه‌های مختلف بین‌المللی پس از بازنگری بخشی از برنامه درسی قرار

داده شده است (Abraham, 2008: Inayatullah & Blaney 2004, Grovogui, 2001, Inden 2000, Jones 2006, Krishna 1999, Muppidi 2011, Tickner & Waever 2009, Nayak & Selbin 2020) زیرا روابط بین‌الملل به‌عنوان یک رشته، اروپامحور است. استانلی هافمن در سال ۱۹۷۷ میلادی رشته روابط بین‌الملل را علوم اجتماعی امریکایی نامیده بود. بسیاری از دانشمندان دیگرِ رشته‌محور، نقش امریکای شمالی را در پیدایش این رشته مورد تأیید قرار داده‌اند (Waever & Schmidt 1998). این غلبه را می‌توان از طریق نهادها، مجلات، مراکز و بودجه اختصاصی به این رشته تثبیت کرد.

با این وضعیت، دانشجویان در هند و جنوب آسیا با یک ناراحتی به‌سر می‌برند. آن‌ها رشته روابط بین‌الملل می‌خوانند، اما با نبود ادبیات و متون وابسته به‌خود –بومی- مواجه هستند. هرچند جهان جنوب امتیاز داشتن متون غنی در روابط بین‌الملل را دارند، اما در عمل در این میان غایب است. کسانی مانند دیپیش چکرورتی این مسأله را به‌نوعی جهل عنوان کرده است (۱۹۹۲). درعین حال دانشمندان در جهان جنوب از ظرفیت‌های این منطقه آگاهی خوب ندارند که آیا دانشمندان و مراکز تحقیقاتی، قدرت تولید متن در رشته روابط بین‌الملل را دارند یا نه (Shiliam 2011). بنابراین، این طرح بدیل برای ایجاد دانش روابط بین‌الملل جهان جنوب، خود مستلزم موشکافی‌های زیادی است.

این نسخه تلاشی است در همین راستا. در آن کوشش شده است تا یک ارتباط بین موقعیت، نظام دانش و تولید دانش برقرار شود. از همه

مهم‌تر، تلاشی است برای تولید دانش روابط بین‌الملل از بسترهای تاریخی، فرهنگی و سیاسی در جهان جنوب. در این میان تمرکز نویسندگان بیش‌تر به بسترهای هند است. پیشینه استعماری هند در جهان جنوب یک فرصت مناسب برای تولید دانش روابط بین‌المللی است. تجربه‌های امروز هند نشان می‌دهد که استعمار در هند فقط یک موضوع فیزیکی و سیاسی نبوده است. بلکه بار دانشی آن سلسله‌مراتب علم در جهان است که استعمارگرایان با خود این نظم را تحمیل کرده‌اند. حتی امروز در نگاه‌های معرفتی دانش یک سلسله‌مراتبی که میراث زمان استعمار است، دیده می‌شود (Bogues 2003: 18).

در بخش‌های بعدی مقدمه تلاش شده است تا تکامل رشته روابط بین‌الملل در هند مورد بررسی قرار گیرد. موانع و فرصت‌هایی‌که در این زمینه وجود داشته‌اند و در نهایت تجربه هندی روابط بین‌الملل در جهان جنوب و ساختاری که به‌میان آورده است، مورد موشکافی و بررسی قرار گیرد.

پیدایش روابط بین‌الملل

چون کتاب حاضر برای دانشجویان تهیه شده است، به این پرسش اساسی پاسخ داده می‌شود که رشته روابط بین‌الملل از چه اهمیتی برخوردار است؟ می‌توان پاسخ داد که علی‌رغم این‌که نام این کتاب روابط بین‌الملل است، به عواملی پرداخته می‌شود که به‌صورت دایمی روابط دولت‌ها را متأثر ساخته‌اند. این‌که چرا روابط بین‌الملل آموزش

داده می‌شود، باید گفت که در گام **نخست** این رشته با زندگی روزانه انسان سروکار دارد. این یک ذهنیت نادرست خواهد بود اگر کسی به این فکر باشد که با حذف این رشته از زندگی انسان‌ها، مشکلی به‌میان نخواهد آمد؛ بلکه زندگی و سرنوشت انسان‌ها با تصمیم‌هایی گره خورده است که در حوزه بین‌الملل اتخاذ می‌گردد. برای نمونه، افزایش و کاهش قیمت‌ها و نرخ اسعار در بازارهای بین‌المللی اثرات مستقیمی بر زندگی بومی و محلی هر انسان دارد.

پاسخ **دوم** این می‌تواند باشد که مشکلات جهان به پاسخ‌های جهانی نیاز دارند. امروز دیده شده است که مشکلات عمده‌ای چون تغییر اقلیم یا تجارت جهانی، مستلزم همکاری و تصمیم‌گیری بازیگران در سطح جهانی‌اند، تا در کنار هم برای رفع یک مشکل جهانی اقدام شود. در رشته روابط بین‌الملل متون و ادبیات فراوانی تولید شده است که در آن راه‌حل‌هایی به مشکلات جهانی ارایه شده است، یا حداقل تبیینی از یک مشکل جهان در آن دیده می‌شود.

سوم، روابط بین‌الملل یک شیوه مناسب و مؤثر در شناخت سیاست خارجی دولت‌ها است. عوامل و متغیرهایی که سیاست خارجی کشورها را جهت می‌دهد، از دانش مطالعات بین‌المللی استخراج می‌شوند (Kissinger 1969). بنابراین، این رشته برای هند کمک عالی می‌کند. اگر پرسشی مطرح شود که چرا هند سیاست عدم تعهد را اتخاذ کرد تا به اهداف و منافع ملی خود برسد، پاسخ از راه مطالعه روابط بین‌الملل ممکن است. چون نیاز است تا نظریه و اجرای سیاست بی‌طرفی و عدم

تعهد مطالعه شود و سپس منافع آن برای هند مورد بررسی قرار می‌گیرد.

چهارم، برای کسانی‌که دوست دارند روابط بین یک دولت و یک منطقه را مورد مطالعه قرار دهند و آگاه شوند، مطالعات منطقه یک بخش جدایی‌ناپذیر روابط بین‌الملل است. مطالعات منطقه یک دانش نظری و عملی در مورد مناطق و چگونگی ارتباط آن با یک دولت را ارایه می‌کند. به پرسش‌هایی در مورد مرزها، دریاها و دیگر مسایل پاسخ می‌دهد. به‌ویژه در مورد منطقه‌گرایی اطلاعات مناسب و درخورشان ارایه می‌کند، که یک موضوع مهم و امروزی در روابط بین‌الملل به‌شمار می‌رود. ارتباط میان مناطق نیز از مسایل مهم روابط بین‌المللی است که از این راه امکان شناخت فراهم می‌گردد. برای نمونه، شناخت روابط بین جهان شمال و جهان جنوب.

پنجم، دانش مطالعات بین‌المللی در مورد قدرت‌های درحال‌ظهور نظام بین‌الملل دانش ارایه می‌دهد. کسانی‌که می‌خواهند نظم سنتی قدرت و تغییرات و تحولات آن را بدانند و بدانند که این تغییرات چه‌گونه رخ می‌دهد و چه‌گونه دولت‌های نوین وارد صحنه‌ی بین‌الملل می‌شوند، دانش مطالعات بین‌المللی امکان و قدرت تحلیل را به آن‌ها می‌دهد. این شناخت به کارشناسان روابط بین‌الملل این قدرت را می‌دهد تا در برابر ظهور قدرت‌ها به‌صورت بی‌رویه در نظام بین‌الملل ایستادگی کرده و آسیب نبینند. از این‌رو، خواندن روابط بین‌الملل مؤثر و مفید است. زیرا با شناخت ساختار جهانی، مسیر تاریخ بشر مطالعه شده و باعث می‌شود تا عوامل ساختگی – مصنوعی - مشکلی برای ملت‌ها خلق نکنند.

ششم، رشته روابط بین‌الملل در مورد حوادث و رویدادهای جاری روابط بین‌الملل مانند دموکراسی‌سازی بحث می‌کند. تغییرات و تحولات رژیم‌ها در جهان عرب از رویدادهای متأخر آن است. تغییر رژیم‌ها از مصر تا تونس و لیبیا که چند دهه در این کشورها حکم‌فرما بود، یک نمونه‌ی آن است. دانش روابط بین‌الملل قدرت تحلیل و پیش‌بینی چنین شرایطی را به کارشناسان می‌دهد تا در یک شرایط حساس و مناسب، در مورد تقویت پایه‌های دموکراسی و شناخت رفتار جنبش‌های اجتماعی کار کند.

هفتم، از زمان ایجاد دانش و مطالعات بین‌المللی، صلح و جنگ دو موضوع مهم روابط بین‌الملل است. برای تبیین و شناخت این دو پدیده هرکدام به شیوه‌ی خود اقدام و ادبیات تولید کرده است. جهان جنوب جنگ‌های بین دولتی و فرادولتی زیادی را تجربه کرده است. بسیاری از این دولت‌ها براساس تعریف منافع قدرت‌های بزرگ در ساختار جهان بوده‌اند. جنگ امریکا در عراق و مداخله ناتو در لیبیا، از نمونه‌های برجسته‌ی این حوادث‌اند. مطالعات بین‌المللی، دانش تحلیل صلح و جنگ را برای یک دانشجو می‌دهد.

هشتم، رشته روابط بین‌الملل در شناخت نقش نهادهای حقوقی در تعیین سیاست‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کمک فراوانی می‌کند. روابط بین حقوق داخلی و حقوق بین‌الملل را تبیین کرده، به این پرسش پاسخ می‌دهد که در چه زمانی و چه مناسبتی یکی بر دیگری ارجحیت پیدا می‌کند.

نهم، دانش روابط بین‌الملل به پدیده‌ها و پرسش‌های هنجاری در مسایل بین‌الملل پاسخ داده و زمینه‌های اجرای این هنجارها را در جوامع بشری ارایه می‌دهد. برای نمونه، اندیشه عدالت جهانی یکی از این هنجارها است که در مورد این پدیده و بستر اجرایی آن از راه روابط بین‌الملل امکان شناخت حاصل می‌شود (Nagel 2005, Beitz 2005, Nardin 2006, Walzer 1977, 19983, Pogge 2010, Rawls 1971 and Sen 2009). این یک اشتباه محض خواهد بود اگر روابط بین‌الملل را فقط به‌واسطه‌ی سیاست قدرت یا صلح و جنگ مطالعه کنیم. حال آن‌که نابرابری‌های جهانی ریشه در مسایل هنجاری دارند.

در **نهایت**، روابط بین‌الملل به‌عنوان یک رشته‌ی علمی مبانی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی خود را دارد. در جهانی‌که فاصله میان مسایل ملی و بین‌المللی وجود دارد و خطوطی این مسایل را از هم جدا می‌سازد، بدون‌شک یک روش‌شناسی متفاوت در شناخت این خطوط بیرون از مرزهای ملی مؤثر است. یک چشم‌انداز روش‌شناسی در بیرون از مرزهای ملی این قدرت را برای یک کارشناس ارایه می‌کند تا مسایل را به‌خوبی بشناسد. یک روش بومی در شناخت مسایل فرادولتی پاسخ دقیق ارایه نمی‌دهد یا اصلا پاسخ ارایه نمی‌دهد (Beck 2006, Rawls 2000, Habermas 1996, Giddens 2009 and Wallerstein 1999).

تاریخ روابط بین‌الملل در هند

روابط بین‌الملل به‌صورت یک رشته علمی و رسمی در سال ۱۹۵۵ میلادی، زیرعنوان مکتب مطالعات بین‌المللی هندی (ISIS) ایجاد و در

سال ۱۹۶۱ میلادی مستقل شد. مکتب مطالعات بین‌المللی هند در آغاز در دانشگاه دهلی ایجاد شده بود، اما پس از مدتی به‌عنوان بخشی از دانشگاه جواهر لعل نهرو پیوست و در سال ۱۹۷۰ میلادی نام خود را به مکتب مطالعات بین‌المللی تغییر داد. پیش از آن، در سال ۱۹۴۳ میلادی، شورای روابط جهانی هند (ICWA) در هند وجود داشت. این نهاد در سال ۱۹۴۷ میلادی، کنفرانس تاریخی روابط آسیایی را برگزار کرد. بعدها کمیته مطالعات منطقه‌ای شیوا راو ایجاد شد. از سال ۱۹۶۷ میلادی به بعد، مراکز و بخش‌های مطالعات منطقه در سراسر هند باز شد (Sahni 2009).

روابط بین‌الملل در دوره لیسانس در دانشگاه‌های مختلف تدریس می‌شود. از آن جمله در دانشگاه جودهپور، دانشگاه مرکزی حیدرآباد، دانشگاه مرکزی پاندچری، دانشگاه مرکزی سیکیم، دانشگاه مرکزی گجرات، دانشگاه‌های آسیای جنوبی و دانشگاه جهانی جیندال. به‌واسطه تلاش‌های این دانشگاه‌ها، یک نسل کارشناس روابط بین‌الملل در هند ظهور کرد.

البته در هند، دوره‌ی لیسانس روابط بین‌الملل در چارچوب علوم سیاسی تدریس می‌شود. در دوره لیسه نیز مسایل بین‌الملل و تاریخ روابط بین‌الملل برای متعلمان آموزش داده می‌شود. در یک مقایسه با دیگر کشورهای آسیایی مانند چین، هند اوضاع مطالعات بین‌المللی بهتری دارد. دانشمندان هندی پس از استقلال کشور و تجربه وسیعی که از استعمار کسب کرده بودند، دانش و ادبیات غنی در روابط بین‌الملل

تولید کردند. این تاریخ با چند واقعیت گره خورده است که در ادامه به‌گونه کوتاه و فشرده اشاره می‌شود.

نخست، در ارتباط به تجربه استعماری هند و شکل‌گیری سیاست خارجی کشور متون کم تولید شده است. دوم، روابط بین‌المللی هند موازی با تولید ادبیات ضداستعماری رشد یکسان نداشته است. سوم، در حوزه احیا و بازسازی تفکر باستان هند تلاش‌های جدی صورت نگرفته است و هنوز جای این‌کار خالی است. چهارم، در روابط بین‌المللی هند یک نگاه مطالعه غالب است تا ارایه‌ی نظریه‌ها. پنجم، در هند تلاش‌هایی در عرصه‌ی مستقل‌سازی رشته روابط بین‌الملل در جریان است که یک تلاش بیهوده است. چون بعضی مضامین مانند جهانی‌شدن، در انحصار هیچ‌یک رشته نمی‌تواند باشد.

منابع

Abraham. Ittny. 2008. ‘From Bandung to NAM: Non-alignment and Indian Foreign Policy.

1947-1965’. Journal of Comparative and Commonwealth Studies Vol. 46(2)(April): 195-219.

Anand, R.P. 1972. New States and International Law. Delhi: Vikas Publishing House.

Bajpai. Kanti. 2005. ‘International studies in India: Bringing Theory (Back) Home’. In International Relations in India: Bringing Theory Back Home, eds Kanti Bjpai and Sidharth Mallavarapu. 17-38. New Delhi: Orient Longman.

2006. ‘Indian Conceptions of Oreder/Justice in International Relations: Nehruvian, Gandhi, Hindutva and Liberal’. In Political Ideas in Modern India: Thematic

Explorations, eds V. R. Mehta and Thomas Pantham. 367-392. New Delhi: Sage Publications.

._ 2009. ‘Obstacle to Good Work in Indian International Relations’. International Studies Vol. 46(1 and 2): 109-128.

._and Sidharth Mallavarapu eds. 2005a. International Relations In India: Theorizing the region and Nation. New Delhi: Orient Longaman.

Bayly, C. A. 2004. The Birth of The Modern World 1780-1914: Global Connections and Comparisons. Malden, Mass.: Blackwell Publishing.

Beck, Ulrich. 2006. Cosmopolitan Vision. Cambridge: Polity press.

Beitz, Charles. R. 2005. ‘Cosmopolitanism and Global Justice’. The Journal of Ethics Vol. 9(1-2): 11-27

Bogues, Anthony. 2003. Black Heretics, black Prophets: Radical Political Intellectuals. New York: Routledge.

Chakrabarty. Dipesh. 1992. ‘Postcoloniality and The Artifice of History: Who Speaks for “Indian” Pasts?. Representations Vol. 37: 1-26.

Chimni. B. 2004. ‘International Institutions Today: An Imperial Global State in the Making’. European Journal of International Law Vol. 42(6): 389-402.

. 2006. ‘WTO, Democracy and Development: A View from the South’. Journal of World Trade Vol. 40: 5-36.

. 2010a. ‘International Law Scholarship in Post-

Colonial India: Coping with Dualism’. Leiden Journal of International Law Vol. 23(1): 23-51.

. 2010b. ‘International Finance Institutions and International Law: A Third World Perspective’. In International Finance Institutions and International Law, eds Daniel B. Bradlow and David Hunter. 31-63. The Netherlands: Wolter Kluwer.

Cohn. Bernard. 1996. Colonialism its Forms of Knowledge: New Jersey: Princeton University Press.

Desai. Bharat. 2010. Multilateral Environment Agreements: Legal Status of the Sectaries. Centre for South and South East Asian Studies.

Giddens, Anthony. 2009. The Politics of Climate Change. Cambridge Polity Press.

Grovogui, Siba N. 2001. 'Sovereignty in Africa: Quasa-statehood and Other Myths in International Theory'. In Africa's challenge to International Relations Theory, eds Kevin C, Dunn and Timothy M. Shaw. Hampshire: Palgrave.

Habermas, Jurgen. 1996. Between Facts and Norms: Contribution to a Discourse Theory of Law and Democracy. Cambridge, Mass: MTT Press.

Hoffman, Stanley. 1977. ' An American Social Science'. Daedalus Vol. 106(3): 41-60.

Inayatullah, Naeem and David Blaney ed. 2004. International Relations and the Problem of difference. 1016, New York: Routledge.

Inden, Ronald. 2000. 'Introduction: From Philological Texts'. In Querying the Medieval: Texts and the history of Practices in South Asia, eds Ronald Inden, Jonathan Walters and Duad Ali. 3-28. New York: Oxford University Press.

Jones, Branwen Gruffydd ed. 2006. Decolonizing International Relations. Maryland: Roman & Littlefield Publishers.

Katzenstien, Peter and Rudra Sil. 2008. 'Methodological eclecticism'. In Handbook of International Relations, eds Walter Carlsnaes, Thomas Risse and Beth A. Simmons. 109-130. London: Sage Reprint.

Kissinger, Henry. 1969. 'Domestic structure and Foreign Policy'. In International Relations and foreign Policy: A

Reader in Research and Theory, ed. Jamess N. Rosenau. 261-276. New York: Free Press.

Krishan, Sankaran. 1999. International Insecurities: India, Sri Lanka and the Question of Nationhood. Minneapolis: University of Minnesota Press.

Mallavarapu, Sidhrath. 2010. 'Engaging the Idea of Global Citizanship'. In Superpower Rivalry and Conflict: The Long Shadow of The Cold War on the Twentieth Century. Eds. Chandra Chari. 233-242. London: Routledge.

Muppidi, C. S. R. 1993. India's Diplomacy in the United Nations: Problems and Perspectives. New Delhi: Lancer.

Nagel, Thomas. 2005. 'The Problem of Global Justice'. Philosophy and Public Affairs Vol. 33: 113-47.

Nandy, Ashis. 1998. The Intimate Enemy: loss and recovery of Self under Colonialism. Delhi: Oxford University Press.

Nayak, Megna and Eric Selbin eds. 2010. Decentering International Relations. 1-20. New York: Zed Books.

Pogge, Thomas. 2010. Politics as Usual: What Lies Behind the Pro-Poor rhetoric. Cambridge Polity Press.Pollock, Sheldon. 2003. 'Introduction' In Literary Cultures in History: Representations from South Asia, ed.Sheldon Pollock. 1-36. Berkely: University of California.

. 2001. 'Crisis in the Classics'. Social Reseach Vol. 78(1): 21-48.

Prashad, Vijay. 2008. The Darker Nations: A People's History of Third World. New York: the New Press.

Rajan, M. S. 1958. The United Nations and Domestic Jurisdiction. Calcutta: Orient Longman.

Rana, A. P. 1988. 'International relations'. In the ICSSR, Survey of Research in Political Science: International Studies: New Delhi: Allied Publishers.

Rawls, John. 1971. A Theory of Justice. Cambridge: Harvard University Press.

. 2000. The Law of Peoples. Cambridge, Mass.: Harvard University Press.

Ruggle, John Gerard. 1998. ‘What Makes the World Hang Together? Neo-Utilitarianism and the Social Constructivist Challenge’. International Organization Vol. 52(4): 855-885.

Sahni, Varun. 2009. ‘The Fallacies and Flaws of Area Studies in India’. International Studies Vol. 46(1 and 2): 49-68.

Saxena, K. P. 1993. Reforming the United Nations: The Challenge and Relevance. New Delhi: sage.

Schmidt, Brian. 1998. The Political discourse of Anarchy: A Disciplinary History of International Relations. Albany: State University of New York Press.

Sen, Amartia. 2009. The Idea of Justice. Cambridge. Harvard University Press.

Shiliam., Robbie. 2011a. ‘The Perilous but Unavoidable Terrain of the Non-West’. In International Relations and Non-Western Thought: Imperialism, Colonialism and Investigation of Global Modernity, ed. Shilliam. 12-26 (esp. 16). Oxon: Routledge.

. 2011b. ‘Non-Western Thought and International Relations’. In International relations and Non-westernThought: Imperialism, Colonialism, and Investigations of Global Modernity, ed. Shilliam. 1-11.Oxon: Routledge.

Smith, Karen. 2009. ‘Has Africa got anything to say? African Contributions to the Theoretical Development of International Relations’. In Round Table Vol. 98(402)(June): 269-284.

Szanton, David L. 2002. The Ploitics of Knowledge: Area Studies and the Disciplines. Location: Global, Area, and International Archive. Retrieved from: http://Escholarship.org/uc/item/59n2d2n1.

Tickner, Arlene B. and Ole Waever eds. 2009. International Relations Scholarship Around the World: Worlding Beyond the West. Oxon: Taylor & Francis.

Tilly, Charles and Rrobert Goodin. 3-31. Oxford: Oxford University Press.

Tyagi, Yogesh. 2011. The UN Human rights Committee: Practice and Procedure. Cambridge: Cambridge University Press.

Waever, Ole. 1998. 'The Sociology of a Not So International Discipline'. International Organization Vol. 52(4): 687-727.

Wallerstein, Immanuel. 1999.The End of The World As we Know It: Social Science for the Twenty-first Century. Minneapolis: University Minnesota Press.

Walzer, Michael. 1977. Just and Unjust Wars. New York: Basic Books.

____. 'Climate Change and India: A 4x4 Assessment

A Sectoral and Regional Analysis for 2030s'. Prepared by the Indian Network for Climate Change Assessment (INCCA).

Ministry of Environment and Forests. New Delhi. Available at http://moef.nic.in/downl-oads/Public-information/fin-rpt-incca.pdf. Accessed on 1 December 2010.

____. 2010b. 'India as a Consensual Stakeholder in the Indian Ocean: Policy Contours'.

Ministry of External Affairs. Speech by Foreign Secretory at national Maritime foundation.

Available at http://www.mea.gov.in/mystart.php?id=530116701 . Accessed on 1 December 2010

Gray, C. 2005. 'In Defence of the Heartland: Sir Halford Mackinder and His critics a Hundred Years on'. *In Global Geostrategy:* Mackinde and the Defence of the West, ed. Brian W. Blouet. 17-35. London and New York: Frank Cass.

Gregory, derek. 2004. The Colonial Present: Afghanistan, Palestine, Iraq. Oxford: Blackwell.

Hepple, L, W. 1986. 'The Revival of Geopolitics'. *Political Geography Quarterly Vol. 5(4): 22-36.*

Herwig, H. H. 1999. 'Geopolitik: Haushofer, Hitler and Lebensraum'. In Geopolitics: Geography and Strategy'. Eds C. S. Gray and G. Sloan. London: Frank Cass.

Holmes, J. R. and T. Yoshihara. 2005. 'The Influence of Mahan upon China's Maritime Strategy'. Comparative Strategy Vol. 24(1): 23-51.

Hulme, M. 2008. 'The Conquering of Climate Change: Discourses of Fears and Their Dissolution'. *Geographical Journal Vol*. 174(1): 5-16

____. 2009. *Why We Disagree about Climate*

Change: Understanding Controversy, Inaction and Opportunity.

Cambridge: Cambridge University Press.

Hyndman, J. 2003. 'Beyond Either/Or: A Feminist Analysis of September 11th'. ACME: An International E-Journal of Critical Geographies Vol. 2(1): 10-15.

Kaplan, R. 2010. Monsoon: The Indian Ocean and the Future of American Power. New York: Random House.

Kelly, P. 2006. 'A Critique of Critical Geopolitics'. Geopolitics Vol. 11(24): 24-53.

Lovbrand, E. and J. Stripple. 2006. ‘The Climate as a Critical Space: On the Territorialization of The Global Carbon Cycle’. Review of International Studies Vol. 32: 217-35.

Mackinder, H. J. 1904. ‘The Geographical Pivot of History’. The Geographical Review Vol. 23(4): 421-437.

___. 1919. Democratic Ideal and Reality: A Study in The Politics of Reconstruction. London: Constable.

Malhorta, S. and S. Alagh. 2004. ‘What “Space Security” to an Emerging Space Power’. Astropolitics Vol. 2(2): 261-269.

Nehru, J. 1981. Discovery of India. New Delhi: Penguin Books.

Newman, D. 1998. ‘Geopolitics Renaissant: Territory, Sovereignty and the world Political Map’. Geopolitics Vol. 3(1): 1-16.

O Tuathail, G. 1989. ‘ The Bush Administration and the End of the Cold War: A Critical Geopolitics of US Foreign Policy in 1989’. Geoforum Vol. 23: 437-457.

____. and J. Agnew. 1992. ‘Geopolitics and Discourse: Practical Geopolitical Reasoning in American Foreign Policy ‘. Political Geography Vol. 11(2): 190-204.

Barnett, T. 2003. ‘The Pentagon’s New Map’. Esquire (March). Available at http://www.esqure .com/features/ESQ0303-MAR_WARPRIMER. Accessed on 15 September 2011.

___. 2004. *The Pentagon’s New Map: War and Peace in the Twenty-first Century*. New York.

Bassin, Mark and Aksenov, Konstanin E. 2006. ‘Mackinder and the Heatland Theory in Soviet Geopolitical Discourse’. *Geopolitics* Vol. 11(1): 99-118.

Blouet, B. w. ed. 2005. Global Geostrategy: Mackinder and the Defence of the West. London and New York: Frank Cass.

Bouchard, C. and W. Crumplin. 2010. 'Neglected no Longer: The Indian Ocean at the Forefront of World Geopolitics'. Journal of the Indian Ocean region Vol. 6(1): 26-51.

Chaturvedi, S. 2005. 'Indian Geopolitics: "Nation-State" and the Colonial Legacy'. In International Relations in India: Theorizing the Region and the Nation, eds K. Bajpai and S. Mallavarapu. Hyderabad: Orient Longman.

___and T. Doyle. 2010. 'Geopolitics of Climate Change and Australia's Re-engagement with Asia: Discoureses of Fear and Cartographic Anxiety'. Australian Journal of Political Science Vol. 45(1): 95-115.

Cohen, S. B. 1964. Geography and Politics in a Divided World. London: Methuen. .

____. 2009. Geopolitics. The Geography of International Relations. Lanham: Rowman & Littlefield.

Dodds, K. 2000.Geopolitics in a Changing World. Harlow: Prentice Hall.

____And D. Atkinson eds. 2000. Geopolitical Traditions: Critical Histories of a Century of Geopolitics

Thoughts. London: Routledge.

Dolman, E. C. 1999. 'Geostrategy in the Space Age: An Astropolitical analysis'. In the Geopolitics: Geography and Strategy, eds C.S. Gray and G. Sloan. London: Frank Cass.

Dowler. L. and J. Sharp. 2001. 'A Feminist Geopolitics?' Space and Policy Vol. 5(3): 165-176.

Doyle, T. 2008. 'Crucible for Survival: Earth, Rain, fire and Wind'. In Crucible for Survival: environmental Security

and The Justice in The Indian Region, eds t. Doyle and M. Risley, Piscataway New Jersey: Rutgers University Press.

Elhefnawy, N. 2003. ‘Territorializing Space? Revisiting an Old Idea’. Astropolitics Vol. 1(2): 55-63.

Erickson, J. 1999 “’Russia Will Not Be Terrified with”: Geopolitical Facts and Fancies’. Journal of strategic Studies Vol. 22: 2-3, 242-268.

Forden, G. 2008. ‘Viewpoint: Chin and Space War’. Astropolitics Vol. 6(2): 138-153.

Government of India: 2007. ‘Freedom to use the Seas: India’s Maritime Military Strategy’.

New Delhi: Integrated Headquarters Ministry of Defense (Navy). Available at http://India navy.nic.in/maritime_strat.pdf. Accessed on 1 October 2010.

___. 2008. ‘MP’s Speech on Release of Climate Change Action Plan’. Prime Minister’s Office (PMO). Available at http://pmindia.nic.in/speechs.htm. Accessed on November 2010.

___. 1996. Critical geopolitics: The Politics of Writing Global Space. Minneapolis: University of Minnesota Press.

___. 1999. ‘Understanding Critical Geopolitics:

Geopolitics and Risk Security’. In Geopolitics: Geography and Strategy, eds C. S. Gray and G. Sloan. London: Frank Cass.

___. 2006. ‘Introduction to Part Ine’. In the Geopolitics Leader, eds G. O Tuathail, S. Dalby and P. Routledge. Second Edition. 17-32. London and New York: Sage.

Oppenheimer, A. 2003. ‘Arms Race in space’. Foreign Policy Vol. 138: 81-82.

Painter, j., Mary Russo, Doeis Sommer and Patricia Yaeger eds. 1992. Nationalism and Sexuality. London: Routledge.

Parker, G. 1998. ‘Not Glass But Diamon” An Evaluation of the Geopolitical Political World of Saul B, Cohen’. Geo politics Vol. 3(2): 113-124.

Ramaswami, S. 2001. ‘Maps and Mother Goddesses in Modern India’. Imago Mundi Vol. 53: 97-114.

____. 2010. The Goddess and the Nation: Mapping Mother India. Durham, NC: Duke University Press. Ratzel, Friedrich. 1897. Politische Geographic. Munich: R, Oldenbourg.

Roberts, S. A. 1996. ‘Critical Geopolitics and Terrains of Resistance’. Political geography Vol. 15 (6and 7): 509-531.

____. 2003. ‘Anti-Geopolitics’. In A Companian to Political Geography, eds J. Angew, K. Mitchell and G. O Tuathail. Malden, MA: Blckwell Publishers.

Russel, Greg. 2006. ‘Alfred Thayer Mahan and American Geopolitics: The Conservatism and Realism of an Imperialist’. Geopolitics Vol. 11(1): 119-140.

Secor. A. J. 2001. ‘Toward a Feminist Computer-Geopolitics: Gender, Space and Islamist Politics in Istanbul’.

Space and policy Vol. 5(3): 199-219.

Sengupta, A. 2009. Condensing the Cold War: Reader’s Digest ant American Identity. Minneapolis: University of Minnesota Press.

Virdi, J. 2003. The Cinematic Imagination: Indian Popular Films as Social History. New Delhi: Permanent Black.

Winichakul, T. 1996. ‘Maps and the Formation of the Geo-Body of Siam’. In Asian Forms of the Nation, eds S. Tonnesson and H. Anlov. 67-92. Surrey: Curzon Press.

Wortzel, L. M. 2008. ‘The Chinese People’s Liberation Army and Space Warfare’. Astropolitics Vol. 6(2): 112-137.

____. 1983. Spheres of Justice. New York: basic Books.

Angew, J. 1998. Geopolitics: Previsioning World Politics. London: Routledge.

Banerjee, P. 2005. ‘Resisting erasure: Women IDPs in South Asia’. Chaudhury and S. K Das. New Delhi: Sage.

Barnett, J. 2007. ‘The geopolitics of climate Change’. Geography compass Vol. 1(6): 1361-75.

بخش اول

نظریه‌ها

نظریه‌های روابط بین‌الملل

نژاد و روابط بین‌الملل

طبقه و روابط بین‌الملل

جنسیت و روابط بین‌الملل

فصل اول

نظریه‌های روابط بین‌الملل

سیدارت مالاواراپو[1]

مقدمه

با استفاده از دسته‌بندی علوم انسانی[2] می‌توان گفت که نظریه‌ها ستون اساسی یک رشته علمی را تشکیل می‌دهند و در صورت نبودشان، رشته‌های علمی به‌گونه‌ی مستقل نمی‌توانند جهان را تبیین نمایند. برای نمونه، در مورد یک حوزه سیستماتیک فکر کنید، بدون شک با یک نظریه مواجه خواهید شد. این نظریه‌ها در واقع به این ادعاها پاسخ می‌دهند که چرا سیستم‌ها در میان یک حوزه منتخب به‌گونه‌ی خاص

---

1 Siddharth Mallavarapu

سیدارت مالاواراپو استاد روابط بین‌الملل در دانشگاه جواهر لعل نهرو است. پیش از این دو کتاب در روابط بین‌الملل آماده کرده است که کتاب اول با کانتی باجپایی زیرعنوان «روابط بین‌الملل در هند» است و کتاب دوم، زیرعنوان «توقف بمب: سیاست هنجارسازی» است. حوزه‌های مورد علاقه مالاواراپو تاریخ و رشته روابط بین‌الملل، نظریه‌های غیرغربی روابط بین‌الملل و نظریه و اجرای حکومت‌داری جهانی است.

2 Analogy

رفتـار می‌نمـاینـد و یا این‌که چه‌گونه این نهاد به بهترین وجه قابل تبیین است.

به‌طور مثال، دانشـــمندان فیزیک قواعد و تبیین‌های مهمی در مورد قوه جـاذبـه زمین برای مـا ایجـاد کرده‌انـد و یـا کیمیاگران که نظریه‌ها و تمرین‌های گوناگونی را در مورد طبیعت، زندگی انســـان‌ها و موجودات واقعی کشـف می‌کنند. به همین‌سـان دانشـمندان زیسـت‌شناس به‌دنبال کشف نظریات متفاوت درباره تأثیر ژنتیکی در رفتار انسان‌ها هستند. در دنیـای اجتماعی نیز، دانشـــمنـدان علوم اجتماعی - مـاننـد مورخین - دســـت‌کمی از دانشـــمندان علوم طبیعی نداشـــته‌اند. آن‌ها به‌دنبال تبیین تغییرات *مقیاس خرد*[1] تاریخی هســتند، تا در واقع تحولاتی مانند جنگ جهـانی و هم‌چنین تحولات *مقیـاس خرد روزانـه*[2] را کشـــف نمـاینـد. هم‌چنان، اقتصـاددآن‌ها با توسعه نظریه‌ها به‌دنبال تبیین چرخش تجارت هسـتند، تا در واقع ارتباطات تئوریکی میان متغیرهای مشـخصـی، مانند تورّم و بیکاری را کشف نمایند. به‌همین‌گونه، دانشمندان علوم سیاسی، جامعه‌شـناسـان، روان‌شـناسـان، فیلسـوفان و انسـان‌شـناسـان هرکدام از نظریـه‌هـای مختلف اســتفـاده می‌نمایند تا جنبه‌های رفتار انســـان‌ها را تشریح نمایند.

رشـــتـه‌های علمی در واقع به‌دنبال تثبیت موقعیت نظریه‌ها در مقام موضـــوع محوری نقش ایفـا نموده و بـه این ترتیـب آن‌هـا را ســـیقـل

1 Micro-Scale
2 Quotidian Micro-Scale

می‌دهند. روابط بین‌الملل به‌عنوان بخشی از علوم سیاسی از این قاعده بیرون نبوده و به‌عنوان یک رشته علمی، نظریه‌های مختلفی را پیشنهاد می‌کند، تا از این راه به تبیین رفتارها در نظام بین‌الملل پرداخته شود. به‌عبارت دیگر، کار نظری تلاشی است برای شناخت قلمرو روابط بین‌الملل با ویژگی‌های خاص آن. تلاش برای ایجاد یک نظریه در سیاست بین‌الملل یکی از مسائل مهم و اساسی دانشمندان در این رشته بوده است. چه در حال و چه در گذشته، دانشمندان با نظریه‌های متفاوت و روش‌های رقابت‌آمیز، تلاش کرده‌اند تا در این حوزه کارهایی انجام دهند. در این میان هارسون واگنر[1] در این اواخر کتابی را باعنوان «جنگ و دولت: نظریه سیاست بین‌الملل»[2] تألیف کرده است که یکی از کارهای مهم دیگر در این رشته محسوب می‌شود.

پیش از آن‌که به اهمیت نظریه‌ها بپردازیم، نخست به‌دنبال آن هستیم تا تعریفی از نظریه ارائه نماییم و به این پرسش که، چرا باید به نظریه به‌صورت جدی نگریست، پاسخ دهیم. واژه روابط بین‌الملل نام بی‌نامی است، به این خاطرکه این واژه مبهم است و دلیل اصلی‌تر این‌که در واقعیت، هیچ نظریه بین‌المللی وجود ندارد. اما در عوض، نظریه‌های رقابتیِ فراوانی در سیاست بین‌الملل وجود دارد. از این‌رو، پس از پرداختن به معنای نظریه، به بعضی از نظریه‌های کلیدی روابط بین‌الملل پرداخته می‌شود.

---

1 Harrison Wagner
2 War and State: Theory of International Relations

دو سئوال بسیار مهم در رشته روابط بین‌الملل وجود دارد. نخست، این‌که چه کسانی نظریه‌های روابط بین‌الملل را می‌سازند، دیگر، این‌که هرکدام از نظریه‌های روابط بین‌الملل تا چه‌اندازه و درچه گستره‌ای چیره‌اند. آیا جهان جنوب نقشی در فرایند تولید، رقابت، تکذیب و تبیین نظریه‌های بین‌المللی دارد یا خیر؟ پارادایم‌های معاصر روابط بین‌الملل چه‌اندازه کمک می‌کنند تا خود و جایگاه‌مان را در آن دریابیم؟ در نهایت به این بحث پرداخته می‌شود که جهان جنوب تا چه‌اندازه می‌تواند به نقد ایده‌های متعارف روابط بین‌الملل یاری رساند و سرانجام به این نکته هم می‌پردازیم که چه‌گونه می‌توانیم محیط خودمان را تعریف نموده و نقش خود را در فرایند نظریه‌پردازی در آینده تثبیت نماییم. در زیر به‌ترتیب به معرفی اجمالی پارادایم‌های حاکم در رشته روابط بین‌الملل پرداخته می‌شود.

نظریه چیست و چرا باید مطالعه شود؟

هر دانشجوی روابط بین‌الملل که به‌دنبال شناخت عرصه بین‌الملل است، در قدم نخست با پیچیدگی‌های سیاست جهانی مواجه می‌شود. این ابهام و پیچیدگی تا آن اندازه است که حتی بسیاری از مباحث صوری نیز در عرصه روابط بین‌الملل با پرسش‌های فراوانی مواجه می‌شود. چه‌گونه کسی می‌تواند مشاهده‌های خودش را تفسیر نماید؟ به کدام بخش از زندگی سیاسی بین‌المللی باید توجه کنیم؟ آیا رویدادهایی که در برابر چشمان‌مان اتفاق می‌افتند با یک‌دیگر ارتباط

دارند؟ در صورتی که پاسخ مثبت باشد، پرسش دیگری مطرح می‌شود که چه‌گونه امکان تفسیر این وابستگی‌ها وجود دارد؟ آیا راهی برای قابلیت تمایز این وابستگی از یک‌دیگر وجود دارد؟ آیا ساختارهای مداومی وجود دارد که ما را در تفسیر و تبیین موضوعات بین‌المللی کمک کند، تا به‌واسطه آن به این پرسش‌ها پاسخ داده شود؟ این پرسش‌ها در واقع هرکدام به‌تنهایی ما را به‌سوی نظریه جهت می‌دهند.

به‌هر صورت راجع‌به این‌که نظریه چیست و چه‌گونه تعریف می‌شود، دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. برای نمونه به باور *استفن وان‌اِورا*[1] (۱۹۹۷: ۷-۸) نظریه‌ها گزاره‌های فراگیر اند که به‌دنبال توضیح و تبیین علت‌ها و معلول‌های طبقات مختلف پدیده‌ها می‌باشند. تعریف دیگری نیز در این زمینه وجود دارد که می‌گوید نظریه چه در زندگی روزانه و چه در زندگی سیاسی برای آن مورد استفاده قرار می‌گیرد که مدل‌ها و مفاهیم مربوط به موضوعات را تعریف نموده و پدیده‌های مشخص را بیان نماید؛ یا این‌که یک نظریه می‌تواند از پدیده‌ها شناختی به‌دست آورد و براساس این پدیده‌ها کنش را شکل دهد[2].

هردو تعریف در واقع تصویر اولیه‌ای از نظریه ارائه داده و به این پرسش به‌صورت روشن پاسخ می‌دهند که اصولاً چه تعریفی باید از نظریه داشت. به‌عبارت دیگر، «نظریه چیست؟» به‌هر صورت آن‌چه در این‌جا اهمیت دارد و باید به ذهن سپرده شود، این است که در علوم

1 Stephen Van Evera
2 Maxwell & Mittapali, 2008: 877

اجتماعی نظریه‌های متفاوتی وجود دارد و گاهی اوقات این نظریه‌ها بازتاب سنت‌های جداگانه‌ای هستند که براساس پژوهش‌ها و هنجارهای مختلفی پا گرفته‌اند.

اکثر نظریه‌ها از ویژگی‌های سه‌گانه‌ای برخوردار هستند (همان، ۸۷۶-۸۷۹)؛ نخست، این‌که نظریه‌ها عموماً به‌صورت انتزاعی وجود دارند؛ دوم، این‌که نظریه‌ها به‌صورت فراگیر بیان می‌شوند؛ و سوم، این‌که هر نظریه به‌صورت ساده درپی تبیین است. انتزاع از فرضیه‌ها، در مورد یک عمل خاص و مجموعه ارتباطات یک یا چند متغیر سخن می‌گوید. متغیرها مفاهیمی هستند که ارزش‌های متفاوتی را می‌پذیرند. ویژگی فراگیری برای پاسخ دادن به پرسش‌هایی است که از چیستیِ موضوعات بحث می‌کند. جیمز ای. روزنا و مری دورفی براین باوراند که جست‌وجوی چنین پرسش‌هایی در واقع قلب یک تفکر نظری است. به‌طور معمول نظریه‌ها به‌دنبال تبیین هستند. هم‌چنین در پی آنند تا روابط علت و معلول میان پدیده‌ها را مورد بررسی قرار دهند؛ این هدف برای آن است که به‌گونه‌ی مشخص از چگونگی رفتار یک بازیگر در عرصه بین‌المللی صحبت کند. اما این به این معنا نیست که همه نظریه‌ها لزوماً تبیینی هستند. بعضی از نظریه‌ها - به‌خصوص نظریه‌های انتقادی در علوم اجتماعی - به‌دنبال اجرای چارچوب‌های هنجاری می‌باشند، تا آرای سنتی که بر اهداف معینی تأکید دارند. برای تحقیق فرضیه در مورد روش‌های مشخص و برای به‌دست آوردن اهداف و نیز فرضیه‌هایی درباره فرضیه‌های مفاهیم اجتماعی تحقیق و

ساختارهای سیاسی و اقتصادی که رفتار و استفاده از این هنجارها را شکل می‌دهند. برخی واقعیت‌های مهم دیگری نیز درباره نظریه وجود دارند که بهتر است در این‌جا به آن پرداخته شود؛ نخست این‌که نظریه‌ها ساختارهای ذهنی انسان هستند. بنابراین، مثل هر موضوع دیگری که فضای ذهنی انسان‌ها را به خود مشغول کرده‌است، نظریه‌ها نیز به‌صورت دائمی در ذهن انسان وجود داشته و گریزناپذیر می‌باشند؛ دوم، نظریه‌ها اشتباه‌بردار هستند؛ یعنی هیچ‌کدام از نظریه‌ها در سنگ‌ها حک نشده‌است و هر نظریه متمایل به بازنگری و تکذیب بوده و محدود به زمان می‌باشد. نظریه‌ها مبتنی بر آزمایش‌ها، مشاهده‌ها و تجربه‌های مختلف هستند. بسیاری از نظریه‌ها با استفاده از شرایط خاص در زمان معین به احتمال فراوان موفق خواهند بود، مگر گاهی این امکان وجود دارد که نظریه‌ها از عهده‌ی توضیح مسائل کامیاب برنیایند. نظریه‌هایی که در برابر مشاهده‌های نظری و انتقادهای علمی پاسخ‌گو نیستند، محکوم به ناکامی‌اند و باید تعویض شده و به‌جای آن نظریه‌ای قوی‌تر و کاراتر مطرح شود.

حال پرسشی که باید پرسیده شود، این است که نظریه‌ی خوب کدام است؟ درصورتی‌که دیدگاه‌های متفاوت و رقابت‌آمیزی در زمینه کارکردهای نظریه وجود داشته باشد، به رهنمایی نیاز است تا انسان موفق به تشخیص شود. البته باید قضاوت در مورد یک نظریه براساس همین راهنمایی‌ها باشد؛ زیرا تنها از این راه است که ادعاهای گوناگون از هم تفکیک می‌شوند.

یک نظریه خوب که براساس تبیین مؤثر بیان می‌شود، نیاز دارد تا انتظارات بانی خود را برآورده کند. نخست این‌که این نظریه‌ها باید آن‌چه بدان متعهد هستند را برآورده سازند. مانند یک تبیین متقاعدکننده که از نظریه‌ها انتظار داریم. در صورتی‌که نظریه‌ای یک چارچوب منسجم ارائه کند و تبیین قوی از مسائل ارائه نماید، این نظریه موفق است و از آزمایش نخست موفق بیرون آمده است. دومین موضوعِ لازم این است که در مورد نظریه‌ها صدق‌جویی اهمیت دارد. یعنی یک نظریه باید ارزنده باشد و در مورد انتخاب متغیرها دقیق باشد. حدود و مفاهیم را به‌صورت مشخص تعیین نماید و بایسته‌های آن را تعریف کند. منظور این‌که نباید تلاش‌های نظریه در مورد یافتن یک واقعیت آشفته باشد و از مسائل پیچیده ناکام برآید.

شرط دیگر نظریه این است که باید از کوره آزمایش موفق برآمده و برای استفاده‌کنندگان خود توضیح قانع‌کننده‌ای فراهم نماید؛ یعنی برای شک‌ها و تردیدهای بسیار بنیادین و اساسیِ طرف‌داران آن، پاسخ‌های دقیق ارائه نموده و پدیده‌ها و یا یک پدیده‌ی خاص را به‌صورت بهتر تبیین نماید. چهارم این‌که نظریه‌ها باید به‌طور واضح بیان شوند. در صورت عدم توضیح مشخص، یک نظریه می‌تواند برای پیروان خود تفسیرهای گوناگون و گمراه‌کننده ارائه کند. هرگاه یک نظریه به چنین وضعیتی دچار شود، در آن صورت ارزش و تأثیر خود را از دست می‌دهد. یک نظریه خوب بنابر ماهیت‌اش باید –به‌تعبیر کارل پوپر - ابطال‌پذیر باشد. این بدین معناست که به‌صورت اساسی و

اصــولی در برابر یـک نظریـه رقیـب که کامل‌تر و موفق‌تر از این نظریه اســت، ناکام بماند. یک نظریه خوب هم‌چنان باید پدیده‌های بســیار مهم را تبیین کند. به‌عبارت دیگر، نباید به مســائل بدیهی یا کم‌اهمیت توجه داشته باشد. سرانجام، یک نظریه خوب به‌قول *استفان وَن‌اِورا* باید سـیاسـت ارزش را دنبال کند و باید قادر به توضـیح مسـائلی باشـد که عناصر غنامند در آن به‌روشنی دیده شود.

با این‌که با بسـیاری از مسـائل ذکرشـده در بالا موافق ام، اما به این نکته چنـدان بـاور نـدارم کـه شرط آخر نیز پیش‌شرط لازم برای یـک نظریـه خوب باشـد. شرط ارزش‌گذاری می‌تواند نتیجه فرعی یک تلاش نظری باشـد. بسـیاری از کاووش‌های نظری لزوماً به‌دنبال این هدف نیستند که شــورایی را برای شــهزاده‌ای ایجـاد کننـد و دیـدگاه‌های ما را در واقع ناشـایســته اعلان نموده و احتمالاً دیدگاه‌های غیرمســتقیم ما را بر یک پـدیـده مشــخص و تحـت شرایط مشــخص مورد اجرا قرار دهند. اما چنان‌چه روش‌های این درس می‌گوید، بحث ســیاســت‌گذاری مســأله دیگری اســت؛ اگرچه روابط بین‌الملل به‌عنوان یک روش یا دســیپلین به‌دنبال ایجاد یک پالیسـی مشـخص اسـت. عنصر مهم دیگری که باید به‌گونه‌ی ضـمنی درنظر داشـت و برای هرکس در چارچوب یک نظریه خوب اهمیت خاصی دارد، این است که نظریه‌ها می‌توانند ساختارها یا داربست‌های چارچوب مطالعه‌ای باشد. هم‌چنین لازم به یادآوری است که سـاختارها و چارچوب‌های نظری ممکن است چندان خوب تعریـف نشـده باشـند. هیچ چارچوب نظری نمی‌تواند با دقت تمام واقعیت‌هایی را که یک پژوهش‌گر در جست‌وجوی آن است، پیش‌بینی کند.

هم‌چنین یک چارچوب نظری برای بار دوم نمی‌تواند تعریف شود.

از این‌رو، نظریه‌پردازان و نظریه‌ها نباید از روش‌های متفاوت دوری گزینند. برای رسیدن به یک چارچوب نظری معتبر در مطالعه علمی، یک شخص باید فرایند توان‌فرسایی را دنبال کند. هرچند پاداشی که از این فرایند به‌وجود می‌آید از طریق رقابت، ادعاها و انتخاب یک نظریه به‌عنوان یک ضرورت مهم قابل تأمل است. این نیز ضروری است که دانشمندان باید به‌دنبال یک نظریه‌ای که سهولت بیش‌تری فراهم می‌کند، گام بردارند تا دسیپلین‌های مختلف را هرچه بهتر شناخته و چارچوب‌های دقیق‌تری به‌دست آورند. کسی که خودش را دانشجوی روابط بین‌الملل می‌داند و در مورد جهانی‌شدن تحقیق می‌کند، در صورتی‌که با مفاهیم و مسائل مورد بررسی در علوم اجتماعی آشنا نباشد، کاملاً به خطا رفته است.

مسأله این است که چارچوب نظریه خوب در واقع خمیرمایه‌ها را برای یک محقق مورد آزمایش قرار می‌دهد و ملزم به درجه مناسب تأمل و تفکر است. چنان‌چه روزنا و دورفی ماهرانه در پی آزمایش این ارتباطات هستند که حدس و گمان‌ها می‌توانند به‌عنوان محرک‌های نظریه‌پردازی به کار آیند. اما مشاهده نیاز به مفاهیم نظری ندارد تا زمانی‌که نیاز به یک تحلیل سیستماتیک مشخص مبتنی بر یک چارچوب همه‌گیر باشد (۲۰۰۵، ۵).

تفکر نظری در روابط بین‌الملل

مارتین وایت در سال ۱۹٦٦ مقاله معروف خویش را باعنوان «چرا نظریه

[روابط] بین‌الملل وجود ندارد؟» منتشر کرد که به‌عنوان یکی از مقاله‌های کلاسیک و مطرح در حوزه روابط بین‌الملل شناخته می‌شود. وایت می‌گوید در حالی که سنت سیاسی بسیار غنی در حوزه مسائل داخلی وجود دارد، مباحث و گفتمان‌ها در مورد زندگی خوب و علایق آن در حوزه بین‌المللی و سیاست بین‌الملل چندان منسجم نیست. او پیشنهاد می‌کند که این وضعیت به وضعیت آنارشیک بین‌المللی که در آن نظریه‌ای وجود ندارد، بازمی‌گردد و همین امر باعث شده است تا درک خوبی از مسائل بین‌الملل در سطح جهانی وجود نداشته باشد. همین است که هیچ نگاه هنجارگرایانه‌ی در حوزه بین‌الملل وجود ندارد. در حالی‌که در مورد سیاست داخلی و مسائل آن به‌وفور نوشته شده است. سرانجام آن چیزی که ما در صحنه بین‌المللی شاهد هستیم بیش‌تر در واقع متأثر از توازن قدرت است که سیاست جهانی را توازن بخشیده است.

از زمانی‌که وایت این مقاله را نوشته است، دانشمندان دیگری نیز دست به قلم بردند که نوشته‌های آن‌ها توانست نگاه‌ها را در سیاست بین‌الملل به‌جانب خود بکشاند. افراد بسیاری تلاش کردند تا یک نظریه بین‌المللی ارائه نمایند. پیش از آن‌که توجه‌مان را به نظریه‌های مشهور و متعارف بین‌المللی معطوف کنیم، لازم است به دو شاخه اصلی و مهم در عرصه نظریه روابط بین‌الملل که رابرت کاکس نیز به آن اشاره می‌کند، بپردازیم. نخست، نظریه مشکل‌گشا و دوم، نظریه انتقادی.

بسیاری از نظریه‌های معروف و مشهور روابط بین‌الملل، مانند

رئالیسم و لیبرالیسم در زیرمجموعه نظریه مشکل‌گشا قرار دارند. این نظریه‌ها به‌دنبال تبیین مشکلات اساسی مانند دلایل جنگ و احتمال همکاری بین‌المللی‌اند، که سرانجام به‌دنبال شبه‌تکنیک‌های حل یا رفع این مشکل‌ها هستند و مبتنی بر ارزیابی نیروهای متحرک در سیاست بین‌الملل. از سوی دیگر، نظریه‌های انتقادی به‌دنبال تبیین منافع انسان هستند. چنان‌چه کاکس اشاره می‌کند، نظریه‌ها همیشه برای کسی و برای دست‌یابی به هدف خاصی ارائه شده‌اند. ازاین منظر، نظریه‌ها آینه منافعی هستند که در واقع جهان ما را شکل می‌دهند. این‌که باید به نظریه‌ها نگاهی جدی داشته‌باشیم، یک شرط لازم است. زیرا، در نهایت، نظریه‌ها مراجع اساسی را برای شکل‌دادن به جهان سیاسی ما تعیین می‌کنند. نظریه‌های انتقادی روابط بین‌الملل شامل نظریه‌های نئومارکسیسم، فمینیسم، پسااستعمارگرایی و پساساختارگرایی‌اند.

اگر جدی بررسی کنیم، نظریه انتقادی در پی سطربندی علمی مکتب فرانکفورت و انتقادهای هم‌جوار و همکار آن در مکتب‌های روشنگری است. کتاب روشنگری دیالکتیک که توسط *تئودور آدورنو* و *مارکس هورکهایمر* نوشته شده است، در سال ۱۹۴۷ در آلمان منتشر شد و در واقع نماینده مضمون کلاسیک از درون این سنت است؛ در حالی که پساساختارگرایی و یا مدرنیسمِ بعدی به‌دنبال نگاه نظریِ انتقادی با نگاه‌های کوچک است که از شکاکیت عمیق درباره تفاوت تحولات مثبت نظریه‌های انتقادی دیگر صحبت می‌کند که در واقع اساس آن را در مدل‌های سیاسی متفاوت دیگر قرار می‌دهد.

براین‌اساس توجه من به بعضی از نظریه‌های کلیدی دیگر معطوف می‌شود. رئالیسم و لیبرالیسم به‌عنوان نگرش‌های مطرح در سیاست بین‌الملل به‌شمار می‌روند. بنابراین، پس از تبیین این دو مکتب، بعضی از مباحث محوری مانند ساختارگرایی، مارکسیسم و فمینیسم مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

رئالیسم

بدون شک رئالیسم مسلط‌ترین نظریه روابط بین‌الملل است. البته هدف از رئالیسم در این‌جا، صورت عام کلمه است، که شامل همه‌ی قرائت‌های این مکتب می‌شود. از جمله می‌توان به رئالیسم کلاسیک، رئالیسم ساختاری، رئالیسم تدافعی، رئالیسم تهاجمی و رئالیسم نئوکلاسیک اشاره کرد. البته باید گفت که نظریه‌های مشخص دیگری نیز وابسته به رئالیسم هستند، مانند نظریه‌های توازن قوا، ثبات هژمونیک، معمای امنیتی و نظریه انتقال قدرت. بدون این‌که به‌صورت انفرادی به این نظریه‌ها اشاره شود، یک تصویر کلان از رئالیسم را در این‌جا مدّنظر قرار می‌دهیم.

اکثر رئالیست‌ها در واقع نخستین جوانه‌ها و میراث ارزش‌های فکری خودشان را مدیون ایده‌های *توسدید*، *توماس هابز* و *ماکیاولی* هستند. به باور *ویلیام ولفورث*، حداقل چهار نسل دانشمندان رئالیست وجود داشته‌اند. این چهار دوره تاریخی رئالیسم از این قرار اند: در جریان جنگ‌های جهانی، *ای. اچ. کار* و *رونالد نیبور* معروف‌ترین چهره‌های

رئالیسم به‌شمار می‌روند. چهره‌هایی مانند *هانس مورگنتا*، *جورج کنان* و *ریمون آرون* برجسته‌ترین نظریه‌پردازان دوره دوم هستند که متعلق به دوره پس از جنگ می‌باشند. *کنت والتس*، *رابرت گیلپین* و *استفن کراسنر* نمایندگان مطرح در دوره سوم هستند که مربوط به دوره بازدارندگی[1] یا پس از جنگ سرد به‌حساب می‌آیند. *جان میرشایمر*، *استفان والت*، *چارلز گلاسر* و *رندال شوئلر* از نظریه‌پردازان نسل چهارم رئالیسم به‌شمار می‌روند که معاصر نیز نامیده می‌شوند.

مباحث محوری و مرکزی رئالیست‌ها چیست؟ علی‌رغم مجراهای فکری متفاوت در سنت رئالیسم، اکثر رئالیست‌ها ایده‌های مشخص و یکسانی را بیان کرده‌اند. برای نمونه، *ولفورث* بر این باور است که تمامی رئالیست‌ها به چهار مسأله علاقه فراوان دارند و همه تقریباً بدون استثنا به آن مسائل پرداخته‌اند. این چهار مضمون شامل «گروه‌گرایی»، «اِگوئیسم»، «آنارشی» و «سیاست قدرت» می‌باشند.

منظور از گروه‌گرایی این است که سیاست به‌عنوان یک ابزار کسب یا حفظ قدرت در میان دو گروه به اجرا در می‌آید. حال آن‌که رئالیسم به‌دنبال پذیرش عمده‌ی این مقوله است که دولت‌ها به‌عنوان بازیگران بین‌المللی انسان‌ها را به گروه‌های مختلف تحت عنوان دولت- ملت‌ها تقسیم کرده‌اند. در واقع رئالیسم در پی آن است که منافع این گروه‌ها را باعنوان ملت‌گرایی مورد بررسی قرار دهد که در آن جماعت‌های مختلف با آرمان‌های متفاوت در برابر هم‌دیگر قرار می‌گیرند.

1 detente

مسأله دیگری که رئالیسم به آن می‌پردازد، اگوئیسم است. اگوئیسم به‌معنای شناخت اساسی منبع رفتار بازیگران است که در سیاست بین‌الملل به‌دنبال منافع انفرادی هستند. به باور رئالیسم کلاسیک، تمرکز انسان بر کسب منافع انفرادی خویش است و در پی آن تلاش می‌کند. انسان‌ها از یک سلسله اخلاقیاتی پیروی می‌کنند که در آن کسب منافع انفرادی در اولویت قرار دارد. این در حالی است که نظریه نئورئالیسم والتس بر ساختارهای سیاسی تمرکز دارد؛ اما در عین حال به بازیگران عرصه بین‌المللی نیز توجه داشته و آن‌ها را بازیگران سودجو قلمداد می‌کند که همواره در پی کسب منافع فردی بوده و در این راه از هیچ اقدامی دریغ نمی‌کنند.

آنارشی سومین مسأله‌ای است که در محور مباحث رئالیسم قرار دارد. به تعبیر ساده، آنارشی به‌معنای عدم حضور حکومت است. در نهایت سیاست قدرت به‌دنبال رهیافت منطقی و نتایج سه فرضیه معروف می‌باشد. رئالیسم سنتی شامل نویسندگانی چون *ای. اچ. کار* و *هانس مورگنتا* است، که مدّعی منافع ملی هستند و بر این باوراند که اخلاقِ سیاست همیشه به‌دنبال به‌وجود آوردن منافع سیاسی است. برای کار، در واقع چارچوب اخلاقِ روز، سیاست را بیان می‌کند. اما *مورگنتا* سیاست را اخلاق تقاضاشده می‌داند که از اخلاق روزانه جداست. به این معنا که به‌تعبیر *مورگنتا* سیاست و اخلاق از هم‌دیگر متفاوت‌اند. کتاب «سیاست میان ملت‌ها»ی *مورگنتا* که در سال ۱۹۴۸ منتشر شده است، به‌دنبال ایده‌های سنتی در روابط بین‌الملل است. زیرا، متوجه

نخستین تلاش‌های سیستماتیک برای تئوریزه‌کردن قلمرو بین‌المللی می‌باشد. زندگی و کار *مورگنتا* بارها و در هر دوره مورد بازنگری دانشمندان بعدی قرار گرفته است. زیرا غنای ایده‌های او به‌عنوان مطرح‌کننده هنجار سیاست بین‌الملل مورد توجه قرار گرفته و تا امروز به‌عنوان تشکل قدرت و منافع مطرح است.

کتاب «نظریه سیاست بین‌الملل» نوشته *کنت والتس* در سال ۱۹۷۹ نیز به‌دنبال قوانین روابط بین‌الملل بوده است، زیرا، این متن نخستین تلاش موفق در عرصه سیاست بین‌الملل است. آثار *کنت والتس*، نخستین تفکر مؤثر و بانفوذ روابط بین‌الملل، به‌خصوص در زمینه نوواقع‌گرایی یا رئالیسم ساختاری نیز به‌شمار می‌رود. *والتس* تلاش کرد تا روابط بین‌الملل از طریق ساختار شناخته شود. او نظریه خود را بر مبنای تفاوت‌های سیاست بین‌الملل و سیاست داخلی بازیگران دولتی بنا کرد. این نظریه در ادبیات روابط بین‌الملل به اصول سامان‌بخش شناخته می‌شود.

در حالی‌که سلسله‌مراتب از ویژگی‌های بسیار مهم سیاست داخلی دولت‌ها شمرده می‌شود، در نظام بین‌الملل این فضا تعمیم داده نشده است و آن‌چه فضای مجموع دولت‌ها را در بیرون از نظام داخلی‌شان تعریف می‌کند، آنارشی است. *والتس* تأکید می‌کند که دولت‌ها در عرصه نظام بین‌الملل مانند واحدهای جداگانه هستند. زیرا، در فضای بین‌المللی هیچ متغیر حاکم و یا به‌عبارت دیگر، هیچ قدرت برتری وجود ندارد. به‌همین دلیل دولت‌ها به‌صورت انفرادی رفتار می‌کنند.

بنـابراین، همین موقعیـت جـداگانه دولت‌ها در ســاختار نظام بین‌الملل باعث می‌شـود تا هر دولت به‌صـورت جداگانه سیاست خارجی و رفتار سیاست خارجی خود را اجرا نماید. این در واقع به‌معنای توزیع توانایی قـدرت دولـت‌هـا بـه‌شــمار می‌رود. همین توانـایی‌ها در واقع ســازنده اســتراتژی اقتصــادی اســت که دولت‌ها در نظام بین‌الملل به‌دنبال آن می‌روند.

بر رئالیسـت‌ها انتقاداتی نیز وارد شـده است. *پاول شرودر* مورخ شهیر می‌نویســد: نظریـه نئورئـالیســم نه‌تنها دانشــمندان را از تبیین متغیرهای مختلف اســتراتژی توازن و یـا از اعمال مختلف نقش بازیگران در یک سـیسـتم بازمی‌دارد، بلکه از شـناخت عادلانه تاریخی مفاهیم توازن قوا و متغیرهای تاریخی که براســاس وضـعیت تاریخی مبتنی بر مفروضــه‌های ایـدئولوژیـک به‌وجود می‌آیند را نیز نادیده می‌گیرد. به این ترتیب، انتقاد *شرودر* به رئالیسم، انتقادی تاریخی است.

در کنـار انتقـاد تـاریخی، نظریـه‌پردازان انتقـادی نیز، نقدهایی را بر رئالیسـم وارد کرده‌اند. به‌باور آن‌ها رئالیسم به‌عنوان یک نظریه مبتنی بر کنش دولت‌ها در نظام بین‌المللی بنا شده و بازیگران غیردولتی را نادیده می‌گیرد. ســازه‌انگـاران نیز معتقـدنـد، رئـالیســم بـه‌عنوان یـک نظریه بین‌المللی از ابتکـار فـارغ بوده و فرض‌اش را بر ســنـاریوســازی نظام بین‌المللی قرار داده‌اسـت. این امر منجر به اتکای رئالیسـت‌ها به قدرت نظامی شــده و باعث ایجاد ثبات نظامی می‌شــود. هم‌چنین از انتقادات شــدید دیگر علیه رئالیســم، نگاه آن‌ها بر تکبر ناشــی از قدرت نظامی

است که نظام جهانی را از آن دریچه می‌بینند؛ که هیچ بنیاد فکری ندارد. فرضیه‌ی یک‌پارچگی دولت‌ها و سیاست‌های داخلی دولت‌ها که رئالیست‌ها مانند رئالیست‌های نئوکلاسیک بیش‌تر بر آن‌ها تأکید می‌ورزند، از انتقادهای وارده دیگر بر آن‌ها است.

از پیروان و مدّاحان معروف رئالیسم والتسی در هند، *راجش راجاگوپالان* است. کتاب معروف *گوپالان* «هجوم دوم» است که در واقع در پی تبیین بازدارندگی رئالیسم ساختاری در جنوب آسیا است. این کتاب در پی آن است تا عدم احتمال جنگ هسته‌ای میان هند و پاکستان را تبیین نماید. کتاب آخر *گوپالان*، «دومین نبرد»[1] مبتنی بر ایده‌های رئالیست‌ها است. این کتاب محدودیت‌های استراتژیک را بررسی می‌کند. اما میراث رئالیسم در هند به این محدود نمی‌شود، بلکه تاریخ آن را باید در ریشه‌های بسیار عمیق سنتی دنبال کرد که در آن *کاتیلیا* به‌عنوان یکی از چهره‌های نخستین رئالیسم مطرح بوده و کتاب معروف او «آرتاشسترا[2]» براساس یک نگاه رئالیستی نوشته شده است. این کتاب توانایی آن را دارد تا رئالیسم معاصر را تغذیه کند. هرچند بسیاری تلاش کرده‌اند تا کاتیلیا را به ایسم‌های مختلف وابسته سازند.

لیبرالیسم

یکی از برندگان احتمالی در برابر تسلط رئالیسم در روابط بین‌الملل لیبرالیسم است. این اصل را باید پذیرفت که لیبرالیسم به‌عنوان یک

---

1 Second Strike
2 Arthashastra

مکتب مطرح در سیاست بین‌الملل، دارای نظریه‌های اصلی و ویژه‌ی خود است. ارزش‌های معین که به لیبرالیسم نسبت داده می‌شود، شامل «... باور به آزادی اخلاقی، حق و وظیفه برخورد اخلاقی با همگان، توجه به افراد به‌عنوان فاعل تا مفعول ابزاری» است. لیبرالیسم از آزادی مثبت و آزادی منفی سخن می‌راند. منظور از آزادی‌های منفی آزادی وجدان، آزادی بیان و مطبوعات، برابری در برابر قانون، و در نهایت، حق حفظ و تعویض ثروت بدون تهدید است. اما آزادی‌های مثبت، سخن از حقوق اجتماعی و اقتصادی دسته‌بندی‌شده دارد؛ مانند برابری فرصت در تعلیم، آزادی حقوق صحی، آزادی فرصت استخدام و آزادی بیان و مشارکت.

امانوئل کانت را چهره سنتی لیبرالیسم دانسته‌اند که در میان آموزه‌های این مکتب افکار گسترده و وسیعی دارد. *کانت* در سال ۱۷۹۵ میلادی کتاب معروف «صلح دائمی[1]» را نوشت که در آن از گسترش همیشگی آرامش اتحادیه‌های صلح‌جویانه لیبرالی سخن رانده و این آرامش را ناشی از برآورده شدن سه شرط دانسته است: موجودیت قوانین اساسی مدنی در جمهوری‌ها، اتحادیه دولت‌های لیبرالی مبتنی بر قرارداد صلح که متعهد به عدم ورود به جنگ علیه یک‌دیگر هستند و سوم، رعایت قانون جهانی جهان‌وطنی.

1 Perpetual Peace

سازه‌انگاری

رویکرد نظری که در پایان جنگ سرد در پاسخ به فروپاشی نظام دو قطبی بین‌الملل ظهور کرد، سازه‌انگاری اجتماعی بود. هردو نظریه‌های حاکم در روابط بین‌الملل، نئورئالیسم و نئولیبرالیسم در دهه ۱۹۸۰ میلادی نوشته‌های چندان مهمی ارائه نکردند. به باور سازه‌انگاران علت این امر عمدتاً به‌خاطر این بود که نظریه‌های آن‌ها، برنامه و راهکاری در نظام بین‌الملل نداشت. سازه‌انگاری به‌عنوان یک رویکرد در پی آن بود تا تغییر در سیاست بین‌الملل را به‌عنوان یک پرسش مهم مطرح نموده و چگونگی بهترین تغییر را به‌طور سیستماتیک مورد مطالعه قرار دهد و اصطلاحات نظری آن را به‌واسطه دانشمندان روابط بین‌الملل تعریف نماید.

از لحاظ اصل و نسب، سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل از دو مکتب بسیار مهم الهام گرفته است؛ این دو کتاب نماینده نظریه‌های *امیل دورکیم* و *ماکس وبر* اند. توجه *دورکیم* به اهمیت نظریه‌ها در زندگی اجتماعی بود که از طریق منافع تبیین می‌شد و در واقع معلول‌های اسباب اجتماعی را بررسی می‌کرد. اما *ماکس وبر* به سنت فِرشتِهِن یا شناخت تعلق داشت. بنابراین، برتریِ این موضوع را از راه سه شیوه شناخت بیان می‌کرد. نخستین آن شامل شناخت مستقیم و هم‌دلانه است؛ دومی آن شامل ساختار انواع ایده‌آل و در نهایت سوم، شامل امکان ذهنی‌سازی فِرشتِهِن.

سازه‌انگاری عبارت است از یک چشم‌انداز مشخص نظری و

فلسفی از سیاست بین‌الملل برای تعیین چارچوب‌های نظری و ویژه‌ی آن علم. سازه‌انگاری بیش‌تر در مورد هوشیاری یا نهادآگاه انسان بحث می‌کند و نقش انسان را در زندگی بررسی می‌نماید. سازه‌انگاران هم‌چنین، از انواع شاخه‌های جامعه‌شناختی، فیمینستی، قضایی، نئوکلاسیک، پسامدرنیسم و ناتورالیسم و دیگر شاخه‌ها بحث می‌کند.

اما محورهای اصلی و اساسی سازه‌انگاری چیست؟ به‌طور بنیادی این مکتب به‌دنبال شناخت واقعیت اجتماعی است و با این هدف پا به صحنه گذاشته است. سازه‌انگاری با دیدگاه‌های نئورئالیسم و نئولیبرالیسم مخالفت قابل توجهی دارد که هویت‌ها و منافع بازیگران را بر بنیاد عوامل خارجی مورد مطالعه قرار داده‌اند. فرایند ساختار هویت و منافع نیاز به تبیین موشکافانه‌ای دارد که از راه یک چارچوب ساختاری به‌دست می‌آید. سازه‌انگاران علاقه‌مند به تلاش برای تغییراتی هستند که به شکل نظام‌مند مورد مباحثه قرار گرفته و در نتیجه تغییر هویت‌ها را برون‌داد منافع می‌دانند. چنان‌چه *الکساندر ونت* می‌گوید: آنارشی چیزی است که دولت‌ها آن را [به‌طور ذهنی] برمی‌سازند. اما سازه‌انگاران بر این باورند که نظام بین‌الملل یک سیستم اجتماعی است. منافع به قول سازه‌انگاران، گونه‌ای از معرفت است که توسط متحدان و مخالفان در حوزه بین‌المللی تعریف می‌شود.

سیاست بین‌الملل به‌طور عمده در مورد فراگیری همین اولویت‌ها است، تا این‌که در مورد توانایی مادی حیوان‌صفتانه دولت‌هایی باشد که منابع استراتژیک بازیگران دولتی را در نظام بین‌الملل تعریف

می‌کند. سازه‌انگاران با نگاه اسباب‌گرایانه *آنارشی والتس* مخالف هستند که *کنت والتس* در کتاب «نظریه سیاست بین‌الملل»، نوشته است. *الکساندر ونت* در کتاب «نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل» که در سال ۱۹۹۹ منتشر شد، می‌گوید: سیاست رقابت‌آمیز قدرت و هم‌یاری می‌توانند در واقع برون‌داد عمل متقابل معیین میان دولت‌ها در نظام بین‌الملل باشند، تا نتیجهٔ *آنارشی*. آن‌چه مهم است، توضیح نظام بین‌المللی است.

به‌گونه‌ی فشرده می‌توان گفت، بازیگران به‌دنبال منافعی نیستند که مفهوم اجتماعی آزادی آن را تعریف می‌کند، بلکه آن‌ها منافع خودشان را در فرایند تعریف یا وضعیت موجود بررسی می‌کنند. قضیه بنیادی که مورد توجه سازه‌انگاران قرار دارد، این است که در نظام بین‌المللی یک نوع سطح چندفاعلی در میان بازیگران وجود دارد. در صورتی‌که یکی از این بازیگران در حلقه چند فاعلیت غیبت نماید، همه هنجارها به حالت اولیه خود بر خواهند گشت. سازه‌انگاران هم‌چنین به‌دنبال تفکیک بین هنجارهای قاعده‌ای مانند قوانین ترافیکی، که در واقع حرکت و جهت مطلوب ترافیک را تعیین می‌نمایند و قوانین بازی شطرنج که تأسیسی هستند و در واقع سبک مشخص بازی شطرنج را تعریف می‌نمایند، هستند.

با پذیرش این هنجارها، سازه‌انگاران بر این باورند که تمایل بازیگران به موافقت، به این خاطر است که نتیجه منطقی آن را می‌خواهند و به‌طور دقیق ترسی در مورد جبران یا تلافی وجود ندارد.

سازه‌انگاران نظریه دولت یک‌پارچه [یعنی] این‌که دولت‌ها به‌عنوان یک ستون یک‌پارچه شناخته می‌شوند را رد می‌کنند. از دید آن‌ها دولت‌ها جعبه سیاهی از وکیلانی هستند که تصمیم‌های داخلی را اتخاذ می‌کنند و این‌گونه آنارشی در سطح بین‌المللی به‌وجود می‌آید که سیاست خارجی را شکل می‌دهد. بدین ترتیب تفسیر دقیقی از منافع ملی به‌دست می‌دهند. سیاست خارجی به‌واسطه زبان، تاریخ، فرهنگ و دیگر حساسیت‌های داخلی و خارجی شکل می‌گیرد. آن‌ها علاقه‌مند به رشد نقش بازیگران غیردولتی هستند که بر برون‌دادهای سیاسی در سطح جهانی تأثیرگذارند، ضمن این‌که به مسائل معینی مانند کاربرد سلاح هسته‌ای، تبعیض و نابرابری نژادی و اعمال رفتارهای انسان‌دوستانه توجه دارند. تمایل شدیدی در تساوی هنجارها با پروژه‌های راحت وجود دارد، اما بسیاری از سازه‌انگاران علاقه‌مند به آزمایش موارد بسیار شدیدی از هنجارها هستند که به‌میزان لازم و مطلوب بررسی نشده‌اند.

برای نمونه، آپارتاید توسط هنجارهایی بررسی می‌شود که رفتارها آن را تعریف می‌کنند. بنابراین، باید با دقت و با یک نگاه دانشمندانه، قاعده‌مند و مثبت با چنین موضوعاتی برخورد کرد و تعریفی منطقی از آن ارائه نمود. کتاب نخست من «ممنوعیت بمب: سیاست ساختار هنجاری» که در سال ۲۰۰۷ منتشر شد، مباحثی را در مورد ساختار هنجارها بین رئالیست‌ها و سازه‌انگاران در سیاست بین‌الملل بیان می‌کند. در حالی‌که رئالیست‌ها، هنجارها را به‌طور عمده یک موضوع

غیرضروری می‌پندارند و آن را دقیقاً ابزار منافع قدرت‌های حاکم می‌شمارند، سازه‌انگاران توجه بیش‌تری به آن دارند و تلاش می‌کنند که هنجارها را چنان تعریف نمایند که هم‌زیستی را تقویت کنند. تلاش من بیش‌تر در پیدایش هنجارهایی است که کاربرد تسلیحات غیرهسته‌ای را مورد بررسی قرار می‌دهد. چنین تلاش‌هایی به شورای مشورتی دادگاه عدالت بین‌المللی در سال ۱۹۹۶ کمک کرد. در دادگاه این بحث را مطرح کردم که منطق نئورئالیسم از این مباحث یاری می‌جوید.

مارکسیسم

یکی از رویکردهای بسیار مهم و زنده در روابط بین‌الملل که تا به‌حال از اهمیت آن کاسته نشده است، رویکرد مارکسیستی است. از لحاظ تاریخ روشنگری و علمی درون دسیپلین روابط بین‌الملل، آن‌چه که بینوتسکی می‌گوید، مارکسیسم یک تهدید یک‌پارچه در اجتماع‌های روابط بین‌المللِ دنیای غرب است که به‌صورت نسبی و مشکل‌زا هم‌چنان یک سیاستِ آسیب‌شناسانه در علوم اجتماعی ارائه می‌دهد. این رویکرد، رقابتی را در بین کمونیسم و سرمایه‌داری در سده بیستم به‌وجود آورده بود که سال‌ها شمشیرهای دو مکتب را در برابر هم از نیام‌ها برکشید و در میدان‌های زورآزمایی به جان هم انداخت.

آن‌چه اهمیت دارد این است که نظریه مارکسیستی روابط بین‌الملل زیر مجموعه‌ای از مباحث مهم‌تر و بزرگ‌تر علوم اجتماعی است که مارکسیسم شامل آن می‌شود. معمول است که هرکسی که به‌صورت

بنیادی و اساسی مطالعاتی در علوم اجتماعی دارد، از بسیاری از مسائل بنیادین مارکسیسم نیز آگاه است. به‌خصوص این‌که مارکسیسم به‌عنوان یک نظریه مهم از چشم‌انداز جنوب بیش‌تر مورد اهمیت قرار دارد که در آن منافع طبقاتی مورد بررسی قرار گرفته و از طریق شناخت امپریالیسم مبتنی بر سیاست‌ها و نظریه‌های پیرامون و شبه‌پیرامون‌ها خوب شناسایی شده و تحلیلی درست از آن ارائه می‌کند.

البته این‌جا هدف از نوشته‌ی کوتاه در باب مارکسیسم تنها فشرده‌ساختن مبانی و مباحثی نیستند که مارکسیسم ادعا می‌کند، بلکه تأکیدی بر نظریه آن‌هایی است که درباره این رویکرد سیاسی در روابط بین‌الملل نظریه‌پردازی کرده‌اند. منظور من نیز از این نوشته شناخت دقیق چارچوب نظریه مارکسیستی روابط بین‌الملل است، با این پرسش که چه‌گونه دانشمندان مارکسیست موفق به تبیین ایده‌های علمی درباره سیاست جهانی شده و آراء خود را در عرصه تطبیقی به‌کار گرفته‌اند.

در آغاز بهتر است آرای بنیادی مارکسیسم در روابط بین‌الملل را به بحث بگیریم که در آن نقد نظریه‌های معمول در روابط بین‌الملل نیز نهفته باشد و از اولویت دولت‌ها در سیاست جهانی نیز بحث کند. *رابرت کاکس* به‌عنوان یکی از منتقدان می‌گوید که ترکیب تاریخی پیرامون دولت- جامعه است که آراء دل‌چسبی درباره ماهیت نظام جهانی ارائه می‌شود. *کاکس* اذعان می‌کند که حداقل چهار بُعد از رویکرد ماتریالیستی تاریخی وجود دارد که می‌تواند چاره‌ی کار را در روابط بین‌الملل پیدا کند و حتی برای پرسش‌های نئورئالیسم پاسخ‌های

منطقی ارائه نماید؛ نخست در باب منازعه صحبت می‌کند که به باور نئورئالیسم از ماهیت ساختارهای سیاسی دولت خارج می‌شود. ماتریالست‌های تاریخی این منازعه را یک تغییر ساختاری قلمداد می‌کنند.

دوم، ماتریالیسم تاریخی در مخالفت با رئالیسم رقابت افقی در میان دولت‌ها را نمی‌پذیرد و بر این باور است که باید مطالعه دقیق عمودی از روابط آن‌ها انجام شود. روابطی که بین دولت‌های حاکم و دولت‌های محکوم ایجاد شده و از مباحث متروپول شناخته می‌شود که در قالب مرکز- پیرامون به آن پرداخته می‌شود.

سوم، آن‌طور که اشاره شد، دولت‌محوری از مسائل محوری نئورئالیسم در مطالعه روابط بین‌الملل است؛ در حالی‌که ماتریالیسم تاریخی به‌دنبال تبیین ترکیب دولت-جامعه در روابط بین‌الملل است. این از مباحث خاص مارکسیسم است که دانشمندان و دانشجویان سیاست بین‌الملل را شیفته‌ی خود ساخته است. در نهایت، ماتریالیسم تاریخی از شیوه‌های تولید به‌عنوان یک بحث مشخص در ماهیت ترکیب دولت- جامعه صحبت می‌کند.

نئورئالیست‌ها به‌صورت کامل ساختار نظام بین‌دولتی را نپذیرفته و آن را نتیجه شیوه‌ی تولید نمی‌دانند. از منظر ماتریالیسم تاریخی ساختارهای تاریخی می‌توانند به‌شکل بسیار همه‌گیر و موشکافانه بررسی شوند، تا ارتباطات درونی میان توانایی‌های مادی، نظری و نهادی خوب‌تر مطالعه شود. یکی از مباحث مفهومی بسیار جدی که از

راه آن دانشـمندان مارکسـیسـت سـیاسـت جهانی را مطالعه می‌نمایند، گروه‌بندی‌های امپریالیسم در برابر اقتصادسیاسی جهانی است.

دو نظام امپراطوری هژمونیک جهانی به‌قول مارکسـیسـت‌ها، بریتانیا و ایالات متحده امریکا هسـتند، که به‌صـورت علمی از زوایای مختلف در سـیاسـت بین‌الملل آن دو را مورد مطالعه قرار می‌دهند. نوشـته‌های دانشـمندانی چون، *ژوسـتین رزینبرگ* (۱۹۹۴) و *اسـتفان گیل* (۱۹۸۹، ۱۹۹۰) بیشتر به‌دنبال اثبات تأثیر علمی روابط بین‌المللی مارکسیستی‌اند. آن‌ها می‌خواهند با مطالعات فراگیر این موضوع را کشف و تبیین نمایند که تاکنون نظریه‌های مارکسـیستی تا چه اندازه کامیاب به تعریف دقیقی از تحولات بین‌المللی شده‌اند.

با انتقاد از تعریف‌های امپریالیسـتی توسـط مارکسـیسـت‌ها، *کاکس* می‌گوید، جهان در مورد شـناخت جوهر امپریالیسـم به اشـتباه رفته و به احتمال قوی مـارکسـیسـت‌هـا تنها موفق به مطالعه یک دوره تاریخی امپریالیسـم شـده‌اند. به‌خصـوص این‌که تاکنون آن‌طور که دیده شـده اسـت، بیش‌تر بار معنایی یک دوره زمانی خاص برای مارکسـیسـت‌ها مطرح بوده است.

نظریه روابط بین‌الملل مارکسـیسـتی، در هند نیز طرف‌داران زیادی دارد؛ *بی. اس.* چمنی (۱۹۹۳، ۱۹۹۸، ۲۰۰۴، ۲۰۰۶)، *راجان هارشـی* (۱۹۹۷) و *اچین وینـایـک* (۱۹۹۰ و ۲۰۰۷) نمونـه‌ای از نظریـه‌پردازان معروف مارکسـیسـم کلاسـیک‌اند. نوشـته‌های چمنی عمدتاً در دفاع از حقوق بین‌الملل مارکسـیسـتی اسـت، که به‌صـورت دقیق به مطالعه آن

پرداخته و پس از بررسی و تطبیق آن، از ضرورت و نیاز به آن صحبت می‌کند. *بی. اس.* چمنی مطالعات موردی فراوانی دارد؛ با این هدف که اصول مارکسیستی را در مناطق متفاوت بررسی نماید. سیاست‌های مهاجرت و پناهندگی در رژیم تجارت بین‌المللی، از مسائلی‌اند که خوب به آن‌ها پرداخته است. سازمان تجارت جهانی در دیدگاه چمنی به‌صورت یک رژیم مشخص شناخته می‌شود. وی هم‌چنین در جهت شناخت طبقه سرمایه‌دار فراملی نیز تلاش فراوانی کرده است. به باور این استاد مطرح دانشگاه جواهرلعل نهرو، این طبقه، مرزهای فراملی را درنوردیده و سخن از منافع طبقات جهانی دارد. چمنی درباره دولت جهانی باور دارد که چنین دولتی تنها از راه منافع طبقه سرمایه‌دار فراملی جهانی می‌تواند انعکاس پیدا نماید.

راجان آرشی به‌عنوان افریقاشناس نیز یک فرد شناخته‌شده است که با رویکرد مارکسیستی به آن منطقه پرداخته است. آرشی بیش‌تر به‌دنبال مطالعه موشکافانه آراء گرامشی در روابط بین‌الملل بوده است. او با استفاده از این فکر سیاسی مارکسیستی، تغییر و تحولات پساجنگ سرد را به‌عنوان پیامدهای این دوره در جهان بررسی می‌نماید.

اچین ونایک از یک زاویه دیگر به مطالعات مارکسیستی پرداخته است. او با آراء خلع سلاح هسته‌ای جهانی در میان مردم هند شناخته شده است. او دانشمند فعالی است که ارزش‌های فراملی مارکسیستی را در سطح بین‌المللی مطالعه کرده و آن را به‌عنوان یک نسخه شفا تجویز می‌کند. *ونایک* نئورئالیسم را به‌شدت مورد انتقاد قرار داده و بورژوازی

هند را با این نگاه به بررسی گرفته است. این دانشمند مارکسیست هندی در پی اثبات ناکامی رئالیسم در نظام بین‌الملل نیز بوده است.

آن‌چه اهمیت دارد این است که تمام این دانشمندان بر اندیشه مارکسیستی افزوده‌اند و راهی را که در پیش گرفته‌اند، یک نگاه علمی است تا عاطفی که روابط بین‌الملل معاصر از آن تغذیه می‌شود. این نشان‌دهنده‌ی این حقیقت است که نظریه‌های روابط بین‌الملل در هند از تکثّر زیادی برخوردارند.

فمنیسم

انا تیکنر (۱۹۹۸: ۴۴۰-۴۲۹) در مورد فمینسم و روابط بین‌الملل یک دیدگاه متفاوت دارد. به باور وی مواردی در رشته روابط بین‌الملل وجود دارند که برای زنان مورد پسند واقع نمی‌شوند. در غیر آن دلیلی وجود ندارد که بعضی موارد را در روابط بین‌الملل تفسیر فمینستی کرد. با این وجود، پرسش‌هایی نیز وجود دارند: فمنیسم در روابط بین‌الملل چه مباحثی را دنبال می‌کند؟ چه‌گونه ادبیات فمنیسم در روابط بین‌الملل اعتبار پیدا کرد؟ و سرانجام چه کسانی در این زمینه کار کرده‌اند؟

مباحثی در روابط بین‌المللی وجود دارند که از آن‌ها تفسیر فمنیستی شده است. نخستین بحث این است که نقش زنان در روابط بین الملل غایب است (Blanchard 2003: 1292). این مسئله وقتی مطرح می‌شود که در سیاست‌های سخت‌افزارانه و مسایل امنیتی، سلاح و ابزار کشتارجمعی مطرح می‌شود. دوم، در مورد نگاه‌های حاکم در روابط

بین‌الملل نیز انتقادات شدیدی از جانب فمینست‌ها طرح شده است. از جمله این‌که مردان با تعقل سروکار دارند و زنان احساساتی هستند. در عرصه‌ی روابط بین‌الملل این نگاه‌های عینی و ذهنی منجر به شکل‌گیری ذهنیت‌هایی در مورد مردان و زنان شده و نقش آن‌ها را در تصمیم‌گیری‌های روابط بین‌الملل تعریف می‌کند (Tickner, 1988: 429-440) این دیدگاه حضور و سهم زنان را در سیاست‌گذاری‌های عمومی زیرشعاع قرار داده است. سوم، به باور ساندرا ویت ورد، فمینسم و روابط بین‌الملل دو موضوع متفاوت از هم‌دیگر هستند؛ چون یکی در نتیجه‌ی جنبش‌های انقلاب اجتماعی به‌وجود آمده است و دیگری در مورد تصمیم‌گیری‌های حکومتی اظهار نظر می‌کند.

البته این نکته را باید به یاد داشت که فمنیسم ابعاد مختلف دارد. این ابعاد شامل لیبرال، رادیکال، پست‌مدرن، انتقادی و پسااستعماری است. برای فمنیست‌های لیبرال موضوع مهم حضور و اشتراک زنان در وظایف حکومتی و اجتماعی است. فمنیست‌های رادیکال مسیری دیگر را در پیش گرفته و به این باور هستند که سلسله‌مراتب جنسیتی باید از جامعه برچیده شود. این جماعت با شیوه‌های پلیسی رفتار زنان را مورد مطالعه قرار داده و برای برابری با مردان نسخه ارایه می‌دهند. فمنیست‌های پست مدرن در مورد نقش عوامل در زندگی مردان و زنان واقعیت‌های موجود را مورد تردید قرار می‌دهند. فمنیست‌های انتقادی در مورد عوامل مادری بدگمان اند که زندگی مردان و زنان را تعیین کرده است. در نهایت، فمنیست‌های پسااستعماری، جنگ‌های جهانی اول و

دوم را در تفاوت‌گذاری مردان و زنان مؤثر می‌دانند.

یکی‌دیگر از حوزه‌های مهم سهم‌گیری فمنیسم در روابط بین‌الملل بحث معرفتی است. فمنیست‌ها مطالعات عینیت‌گرایی را مورد تردید قرار داده‌اند؛ مبنی براین‌که در مطالعات پوزیتویستی نقش زنان و مردان تعیین شده است. به باور کسانی چون ساندرا ویت ود، نگاه معرفتی زنان در مورد زدودن این روش کمک فراوان می‌کند (Ibid).

نظریه‌های روابط بین‌الملل غیرغربی

روابط بین‌الملل از مدت‌ها به این‌سو با دانش امریکایی- انگلیسی تعریف شده است. بنابراین، چنین نیز گفته می شود که اکثر نظریه‌ها در غرب و برای غرب طرح شده‌اند. این نگاه نیز وجود دارد که تاریخ روابط بین‌الملل در واقع تاریخ رویدادهای غرب است. بنابراین، تاریخ جهان در واقع همان تاریخ غرب است. قسمت زیادی از نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل مدیون تاریخ غرب است (Acharya & Buzan 2007: 287-312).

نخستین‌بار رابرت کاکس به‌صورت واضح و بی‌طرفانه این مسئله را مطرح ساخت که هر نظریه‌ای در واقع مدافع اهداف کسانی است که آن را مطرح ساخته‌اند. بنابراین، یکی در جهان جنوب پیش از آن‌که یک نظریه را مورد بررسی و استفاده قرار بدهد، باید بپرسد که این نظریه را چه‌کسی طرح نموده است. این پرسش‌ها باعث می‌شوند تا در عرصه روابط بین‌الملل دیدگاه‌های مستقل به‌میان آید.

این یک واقعیت است که اگر همه‌ی مسایل و رویدادها براساس نظریه قضاوت شوند، یا براساس عینک نظری دیده شوند، این نیز صدق می‌کند که در جهان جنوب تاکنون چنین نظریه‌ای وجود نداشته است (Mallavarapu 2009) . در جهان جنوب یک‌گونه ناشناسی در مورد گذشته‌ی خود و تجارت استعماری وجود دارد که این وضعیت، دانش روابط بین‌الملل را بدون نظریه‌های غربی به مشکل مواجه می‌سازد. مگر این ظرفیت امروز در جهان غیرغربی به‌وجود آمده است که می‌توان برای مشکلات گذشته پاسخ‌های نوین و غیر متعارف داد. در هند این وضعیت وجود دارد؛ یعنی مقاومت در برابر متون و ادبیات موجود در روابط بین‌الملل دیده می‌شود.

منابع

Acharya, Amitav and Barry Buzan, 2007. ‘Why Is There No Non-Western International Relations Theory? An Introduction’. International Relations of the Asia Pacific Vol. 7: 287-312.

Adorno, Theodor and Max Horkheimer, 1947. The Dialectic of Enlightenment. London: Verso.

Anfara Jr, Vicent A. 2008. ‘Theoretical Frameworks’ In The Sage Encyclopedia of Qualitative Research Methods, ed. Lisa M. Given. Thousand Oaks California: Sage Publications. Vols. 1 and 2: 869-873. Bajpai, Kanti, 2002. Roots of Terrorism. New Delhi: Penguin.

____. 2005. ‘Bringing Theory Back Home’ . In International Relations in India: Bringing Theory Back Home, eds Kanti Bajpai and Siddharth Mallvarapu. New Delhi: Orient Longman.

____. 2008. ‘ To War or Not to War: The India-Pakistan Crisis of 2001-2’. In Nuclear Proliferation in South Asia: Crisis Behavior and the Bomb, eds Sumit Ganguly and S. Paul Kapur. 162-82. Oxford: Routledge.

____. 2009. ‘ Obstacles to Good IR Work in India’ . International Studies Vol. 46 (1 and 2): 109-128.

____.2010. ‘India and the World: The Grand Strategy Debate’. In The Oxford Companion to Politics in India, eds Niraja Jayal and Pratap Bhanu Mehta. New Delhi: Oxford University Press.

Bhargava, Rajeev.2010 ‘Ordinary Feelings, Extraordinary Events: Moral Complexity in 9/11’.

What Is Political Theory and Why Do We Need It? New Delhi: Oxford University Press.

Bidwai, Parful and Achin Vanaik.1999. South Asia on a Short Fuse. New Delhi: Oxford University Press.

Blanchard, Eric M. 2003. ‘Gender, International Relations, and the Development of Feminist

Security Theory ’. Signs Vol. 28(+1): 1289-1312.

Burroughs, John. 1997. The (Il) legality of Threat or Use of Nuclear Weapons: A Guide to the Historic Opinion of the International Court of Justice. Munster: Lit Verlog.

Butalia, Urvashi. 1995. Making a Difference: Feminist Publishing in the South. Chestunt Hill: Bellagio Publishing Network.

_____ . 2000. The Other Side of Silence: Voices from the Partition of India. Duke University Press.

Carr, E. H. 1946. The Twenty Years Crisis. Second edition. New York: Harper & Row.

Chimni, B. S. 1993. International Law and World Order: A Critique of Contemporary Approaches. New Delhi:

Sage.

_____. 2004. ‘ International Institutions Today: An Imperial Global State in the Making ’. European Journal of International Law Vol. 15 (1): 1-37.

______ 2006. ‘The World Trade Organization, Democracy & Development: A View from the South ’. Journal of World Trade Vol. 40: 5-36

Cohn, Bernard. 1996. Colonialism and Its Forms of Knowledge. New Jersey: Princeton University Press.

Cox, Robert. 1981. ‘Social Forces, States and World Orders: Beyond International Relations Theory’ . Millennium Vol. 20(2): 126-155.

Das, Veena. 2003. ‘Social Sciences and the Publics’. In Oxford India Companion to Sociology and Social Anthropology, ed. Veena Das. Delhi: Oxford University Press. Vol. 1:1-32.

Doyle, Michael. 2000. ‘Kant, Liberal Legacies and Foreign Affairs’. In International Relations: Critical Concepts in Political Science, ed . Andrew Linklater. 870-895. London: Routledge.

Fennimore, Martha and Kathryn Sikkink. 1998. ‘International Norm Dynamics and Global Change ’. International Organization Vol. 52(4): 887-917.

Gill, Stephen ed. 1989. Atlantic Relations: Beyond the Reagan Era. Hertfordshire: Harvester Wheatsheaf.

_____. 1990. American Hegemony and the Trilateral Commission. Cambridge: Cambridge University Press.

Guha, Ramachandra. 2007. India After Gandhi: The History of the World’s Largest Democracy. New Delhi:Picador.

Harshe, Rajan. 1997. Twentieth Century Imperialism: Shifting Contours and Changing Conceptions. New Delhi: Sage.

John, Mary. 1998 ‘ Feminisms and Internationalisms: A Response from India ’. Gender and History Vol. 10(3): 539-

Keohane, Robert. 1984. After Hegemony: Cooperation and Discord in World Political Economy. New Jersey: Princeton University Press.

_____. 1989. International Institutions and State Power: Essays in International Relations Theory. Boulder: Westview.

Klotz. Audie. 1999. Norms in International Relations: The Struggle Against Apartheid. Ithaca: Cornell University Press.

Krasner, Stephen. 1982, ‘Structural causes and Regime Consequences: Regime as Intervening Variables’. *International Organization Vol.* 36 (2) (Spring): 185 -205.

Layne, Cristopher, 1994. ‘Kant or Cant: The Myth of Democratic Peace’. *International Security Vol*. 19(2): 5-49.

Mallavarapu, Siddharth. 2007, Banning the Bomb: The Politics of Norm Creation. Pearson: New Delhi. _____.2009. ‘Development of International Relations Theory in India: Traditions, Contemporary Respective and Trajectories’. International Studies Vol. 46(1 and 2): 165-183.

Manchanda, Rita ed. 2001. Women, War and Peace in South Asia: Beyond Victimhood to Agency. New Delhi: Sage.

Maxwell, Joseph A. and Kavita Mittapalli. 2008. ‘Theory’. In the Sage Encyclopaedia of Qualitative Research Methods, ed. Lisa M. Given Thousand Oaks California: Sage Publications. Vol. 1 and 2: 876-879

Mehra, Pratab Bhanu. 2003. ‘India-Pakistan: The Enduring Stalemate’. Economis and Political Weekly Vol. 38(21: 2014-2017

._2009. ‘Still Under Nehru’s Shadow: The Absence of Foreign Policy Frame Works in India’. India Review Vol: 8(3): 209-233.

Menon, Nivedia. 2004. Recovering Subvertion: *Feminist Politics Beyond the Law*. Champaign, Illinois: University of Illinoi

Moolakkattu, John S. 2009 . ‘Robert W. Cox and Critical Theory of International Relations’. International Studios Vol: 46(4): 439-456.

Moravcsik, Andrew. 2008 ‘The New Liberalism’. In the Oxford Handbook of International Relations, eds Christian Reus-smit and Duncan Snidal. 594-612. Oxford: Oxford University Press.

Meacsu, Mihaela. 2009. Hans J. Theory of International Relations: Disenchantment and Re-enchantment. Hampshire: Palgrave.

Nye, Joseph and Robert Keohane. 1977. Power and Independence: World Politics in Transition. Little Brown and Company.

Onuf, Nichoals. 1989. World of our Making: Rules and Rule in Social Theory and International Relations. Columbia, S.C.: University of South California Press.

Paul, T. V. 2009. ‘Integrating International Relations Studies in India to Global Scholarship.’ International Studies Vol. 46(1-2): 129-145.

Pollock, Sheldon. 2011. ‘Crisis in the Classics’. Social Research Vol. 78(1): 21-48.

Rajagopalan, Rajesh. 2005. Second Strike: Ardument about Nuclear War in South Asia. New Delhi: Penguin. ____. 2008. Fighting Like Guerilla: The Indian Army and Counterinsurgency. New Delhi: Routledge.

Rosenau, James and Mary Durfee. 2000. Thinking Theory Thoroughly: Coherent Approaches to an Incoherent World. Second Edition. Boulder, Colorado: Westview Press.

Rosenberg, Justin. 1994. The Empire of Civil Society: A Critic of Realist Theory of International Relations. London: Verso

Ruggie, John Gerard. 1998. ‘ What Makes the World Hang Together? New Utilitarianism and the Social Constructive Challenge’. International Organization Vol. 52(4): 855-885

Schroeder, Paul. 1994. ‘Historical Reality vs. Neo- Realist Theory’. International Security Vol.19 (1): 108-148.

Schweller, Randall S. 1996. ‘ Neorealism’s Status-Quo Bias: What Security Dilemma?’ Security Studies Vol. 5(3): 90-121.

Shapcott, Richard. 2008. ‘ Critical Theory’. In The Oxford Handbook of International Relations, eds Christian Reus-Smit and Duncan Snidal. 327-345, Oxford: Oxford University Press.

Skliar, Leslie. 2007. ‘ A Transitional Framework for Theory and Research in the Study of Globalization’. In Frontiers of Globalization Research: Theoretical and Methodological Approaches, ed. Ino Rossi. 93-108. New York: Springer.

Stein, Arthur A.2008. ‘ Neoliberal Institutionalism’. In The Oxford Handbook of International Relations, ed Christian Reus- Smit and Duncan Snidal. 201-221. Oxford: Oxford University Press.

Tadjbakhsh, Shahrbanou and Anuradha Chenoy. 2007. Human Security: Concepts and Implications. Oxon: Routledge.

Teschke, Benno. 2008. ‘ Marxism’. In The Oxford Handbook of International Relations, eds Christian Reus-Smit and Duncan Snidal. 163-187. Oxford: Oxford University Press.

Tickner, Ann. 1988. ‘ Hans Morgenthau’s Principles of Political Realism. A Feminist Reformulation’. Millennium Vol. 17: 429-440.

Van Evera, Stephen. 1997. Guide to Methods for Students in Political Science. Ithaca: Cornell University Press.

Vanaik, Achin. 1990. The Painful Transition: Bourgeois Democracy in India. London: Verso.

____. 2007. Selling US Wars. Massachusetts: Interlink Publishers

Waltz, Kenneth. 1979. Theory of International Politics. London: Addison- Wesley.

Wendt, Alexander. 1992. ‘ Anarchy Is What States Make of It: The Social Construction of Power Politics’. International Organization Vol. 46(2): 391-425.

____. 1999. Social Theory of International Politics. Cambridge: Cambridge University Press.

Whitworth, Sandra. 2008. ‘Feminism’. In The Oxford Handbook of International Relations, eds Christian Reus-Smit and Duncan Snidal. 391-407. Oxford: Oxford University Press.

Wight, Martin. 1996. ‘Why Is There No International Relations Theory? ’. International Relations Vol. 2(35): 35-48.

Wohlforth, William C. 2008. ‘Realism’ In the Oxford Handbook of International Relations, eds Christian Reus-Smit and Duncan Snidal. 131-149- Oxford: Oxford University Press.

فصل دوم

نژاد و روابط بین‌الملل

نویدتتا مینون[1]

مقدمه

دانشـــمندان بر این باور هســـتند که مســـأله نژاد به‌عنوان یک موضـــوع اســـاســـی در روابط بین‌الملل مورد توجه قرار نگرفته اســـت. دلیل آن را تمرکز حوزه فعالیت این علم، که مبتنی بر واقعیت‌های دولت- ملت‌ها و نیاز این نهادها در پهنه جهانی اســـت، می‌دانند. بنابراین، در چارچوب دولت- ملت‌ها، نژاد نقش خود را از دســت می‌دهد و نگاه‌های آشکارا

---

1 Nivedita Menon
پروفیسور نویدتتا منون استاد اندیشه‌های سیاسی در مکتب مطالعات بین‌الملل در دانشگاه جواهر لعل نهرو است. او کتاب‌هایی در حوزه مطالعات بین‌الملل دارد که دو کتاب اخیرش باعنوان «جنسیت» و «قدرت و رقابت: هند بعد از ۱۹۸۹» است که منتشر شده‌اند. البته کتاب دوم به همکاری ادیتیا نیگام نوشته شده است. استاد منون مقالات زیاد نیز دارد.

بی‌طرف و دانش‌واژه‌های علمی و فنی شمال- جنوب، یا ثروت‌مند – فقیر، نقش سلسله‌مراتبی طبقاتی و اجتماعی نابرابری در میان دولت- ملت را به‌شدت تضعیف می‌کند. تأثیر آن تا آن‌جا بوده است که نقش تاریخ امپریالیسم و نظم جهانی مبتنی بر نژاد را از میان برداشته است.

مگر دانشمندان بر این باوراند که تفاوت‌ها در نقاط مختلف جهان را نمی‌توان از روی اقتصاد، تکنولوژی و قدرت شناخت، بلکه یگانه عامل شناخت مناطق مختلف جهان از راه مفهوم پیچیده و غیرثابت نژاد امکان‌پذیر است. نژاد در عین‌حال که یک روش شناخت فوری و طبیعی به‌نظر می‌رسد، دارای ابعاد گوناگون و پیچیده نیز هست. چه‌گونه می‌شود این پیچیدگی را پیدا کرد و به مفهوم نژاد پی‌برد؟

نژاد به‌عنوان تجربه زندگی

فرانتس فانون کتاب جلد سیاه و ماسک‌های سفید - که در سال ۱۹۵۱ به‌زبان فرانسوی انتشار یافت- را در مورد تجربه زندگی یک انسان سیاه‌پوستی نوشت که چه‌گونه با نژادگرایی خشونت‌آمیز مواجه می‌شود. او می‌گوید انسان سیاه‌پوست در چشمان یک انسان سفیدپوست و در نگاه‌های خیره‌کننده او یک موجود پست و شیءگونه است. خودآگاهی این انسان سیاه‌پوست از راه فهم و درک خودش نیست، بلکه شناخت تحمیلی آن سفیدپوستی است که از سده‌های دور با ساخت داستان‌های نامناسب به‌وجود آورده است.

این جنایت‌ها و داستان‌ها یک نوع کلیشه درباره افریقایی‌ها است

که خمیرمایه افکار و باورها را در مورد این مردم شکل داده و آن‌ها را با اصطلاحاتی چون آدم‌خوار، ناقص‌العقل، طلسم‌زده، ناقص‌نژاد و مهم‌تر از همه، موجودی مصرف‌شونده تعریف کرده‌اند. در سده ۲۰ اصطلاح آدم‌خواری سیاه‌پوستان به یک فکاهی تبدیل شده است. چنان‌چه در یکی از سخنرانی‌های وزیر امور خارجه لهستان آمده است که، آیا شنیده‌اید که اوباما به احتمال قوی رابطه لهستانی داشته باشد؟ پدرکلان او یک ماسیونری لهستانی را خورده بود. آن‌چه جالب توجه است، این است که حتی حکومت لهستان این بیانیه سکورسکی را رد نکرد؛ آن‌چه آن‌ها اعلام کردند، این بود که سکورسکی مردی بذله‌گو است و این را به‌عنوان یک سخن خنده‌دار مطرح کرده و این بیان را برای این‌که نشان دهد اوباما مورد تهدید نژادگرایان امریکایی قرار دارد، گفته است. فانون باور دارد که سیاهی به‌عنوان یک نماد و شناخت همیشه با او بوده و مردم در هر حالتی به آن اشاره می‌نمایند. او می‌نویسد: وقتی کسی مرا دوست می‌پندارد، برایم می‌گوید، برای این‌که سیاه‌پوست هستی تو را دوست دارم و هرگاه که از من نفرت دارد، باز هم می‌گوید، این برای آن نیست که تو یک سیاه‌پوست هستی. در هر حالت، در حلقه نژاد قرار دارم؛ اما با کشف سیاست و شعر ویژه سیاه‌پوستان، این سیاهی در جهان امروز تبدیل به یک افتخار شده است.

سیاه‌پوست‌گرایی جنبشی بود که گروهی از دانشمندان افریقایی فرانسوی در دهه ۱۹۲۰ با ادعای اشتراک ارزش‌های میراث فرهنگی

یک‌سان در برابر امپریالیسم فرانسوی به‌وجود آورده‌اند. فانون می‌نویسد: از آن بخش‌های پایانی جهان سفیدپوستان، فرهنگ جادویی سیاهان چون نسیم جان‌بخش مرا زنده می‌کرد.

اولیوپالد سنگور و *ایمه سیزایر* ریتم‌های نژاد خود را کشف کردند. صدای تام‌تام برای آن‌ها انتقال‌دهنده پیام آسمانی در جهت همبستگی و وحدت سیاه‌پوستان جهان است. آن‌ها آهنگ‌های رستگور مانند شب افریقا، شب‌های من، جارویی و روشن، سیاه و درختان را همواره زمزمه می‌کرند. در مورد افتخارات فکری و علمی سیاه‌پوستان چنان‌چه *فانون* می‌نویسد، این زحمت‌ها توسط کسی دزدیده شد. این مرد یک انسان معمولی نیست، بلکه *ژان پل سارتر*، مرد سفیدپوستی است که هویت طبقاتی جهانی را به نمایش می‌گذارد.

سارتر می‌گوید، دلیل این‌که اکثر شورای سیاه‌پوستان گرایش‌های مارکسیستی دارند، این است که نژاد و طبقه با هم ارتباط و پیوند نزدیک دارند. نژاد، معین و مشخص است، مگر طبقه، جهانی و انتزاعی است. در این چارچوب، سیاه‌پوست بودن یک واژه کوچک از پیش‌رفت دیالکتیک است.

با تأکید بر اولویت طبقه جهانی به‌عنوان هویت و تکذیب تجربه‌های معین زندگی در یک معیار به‌نام «سیاهی»، *سارتر* ادعای *فانون* را نامشروع می‌دانست. حال آن‌که *فانون* در تلاش برای بزرگ‌نمایی سیاه‌پوست‌بودن بود. *سارتر* به *فانون* می‌گفت که سیاه‌پوست‌بودن او یک موضوع بسیار کوچک است. *فانون* در پاسخ می‌گفت که *ژان پل*

سارتر فراموش کرده بود که سیاه‌پوستان چه زجرهایی را در تاریخ تجربه کرده‌اند و چه تفاوتی با سفیدپوستان دارند.

باوجود این‌همه، *فانون* موضـوع سـیاه‌پوسـت‌بودن را به‌عنوان یک حقیقت پذیرفته و همواره تأکید می‌کند که او یک سیاه‌پوست است و در یک کالبد سـیاه زندگی می‌کند و به‌دنبال آن اسـت تا ازاین سـیاهی دفاع کند، تا باعث هم‌بسـتگی سـیاه‌پوسـتان جهان شـود. نقطه پدیدارشـناسـانه *فانون* در مورد تجربه زنده از سـیاه‌پوسـت بودن این واقعیت را نشـان می‌دهد که سـیاهی یک مسـأله مهم اسـت. چنان‌چه *دیوید ماسـی* آن را هویتی می‌داند که باید آموخته شـود. به‌عبارت دیگر، به ما گفته شد که چه کسی هستیم و به‌صورت طبیعی، شاید هیچ‌گاه خودمان را نشناسیم.

ماکسی می‌گوید که در یک جامعه سفیدپوست هیچ‌کس دیگری را با هویت سفیدپوستی مورد شناسایی قرار نمی‌دهد. زیرا، در مجموعه ماهیان، تَربودن در طبیعت زنان نیسـت. چنان‌چه *فانون* به‌عنوان یک شـهروند و سـیاه‌اندیش و اگر آن کودک سـفیدپوسـت در کنار جاده به مادرش نمی‌گفت: ببین یک سـیاه‌پوسـت، شـهروند فرانسـه استعمارگر، هرگز خودش را یک سیاه‌پوست خطاب نمی‌کرد و نمی‌شناخت.

ساختار نژاد

نژاد یک مقوله جامعه‌شـناختی اسـت، تا یک مقوله زیسـت‌شـناختی. به‌همین دلیل است که نژاد توسط رنگ پوست تشخیص داده نمی‌شود،

بلکه در دوره‌های گوناگون تاریخی بار معنایی مختلفی دارد. نخستین‌بار در قرن هفدهم میلادی بود که در مورد یک سیمای فیزیکیِ ملموس و غیر بیولوژیکی در میان علمای اروپایی مطرح شد. *رابرت برناسکون* اشاره می‌کند که اروپایی‌ها از گذشته‌های دور در مورد تنوع مردمان مختلف اطلاع داشتند و از اواخر قرن پانزدهم میلادی با یادداشت‌های فراوان با مسیونری‌ها، بازرگآن‌ها و سیاهان آشنا شدند. در واقع در قرن‌های پانزدهم و شانزدهم اختلاف نژادی انسان‌ها وارد مباحث کلامی شد و این سؤال در مذهب بابتیسم در مسیحیت مطرح گشت. در سال‌های آغاز قرن هفدهم دانشمندان اروپایی با اطلاعات در دست‌داشته‌شان گروه‌بندی انسان‌ها را آغاز کردند و مردم جهان را به نژادهای متفاوت تقسیم‌بندی نمودند. یکی از نخستین دانشمندان *فرانکا برینر* است که مردم جهان را به چهار یا پنج نژاد تقسیم کرد - در تقسیم‌بندی برینر از اروپایی‌ها، افریقایی‌ها، شرقی‌ها، لایلندی‌ها، مردمان اروپای شرقی و روسیه، امریکایی‌های شمالی، هاتینتوت‌ها و مردمان بومی در جنوب افریقا یاد شده است. هرچند تقسیم‌بندی او چندان دقیق نبود.

بدین‌گونه در اوایل قرن شانزدهم تجارت عمده برده آغاز شد. طوری که اسپانیایی‌ها، انگلیسی‌ها، یهودیان، امریکایی‌ها و افریقایی‌ها را استعمار نمودند. به‌باور *برناسکونی* این برده‌داری از هیچ مبنای علمی مفهوم نژادی پیروی نمی‌کرد. معرفی این مباحث علمی منجر به تحولات عمده در جهان شد؛ به‌خصوص این‌که در اروپا، انسان‌ها

به‌دنبال مشروعیت‌بخشی به آزادی‌های انفرادی شدند و ارزش‌های دموکراتیک را حمایت کردند.

استدلال علمی به این پرسش می‌توان مبنی بر این‌که چرا از مزایای انقلاب روشنگری فقط غیرسفیدپوستان محروم شدند، ارائه کرد. *برناسکونی* کانت را به‌عنوان نویسنده مفهوم علمی نژاد شناسایی کرد. استدلالی که مورخان نژاد تقریباً همه آن را پذیرفتند. *کانت* می‌گفت برای این‌که از داده‌های فراوان یک نوع از انسان متأثر نشویم، باید همه‌ی انسان‌ها را براساس نژاد آن‌ها به‌طور یک‌سان تقسیم‌بندی کرد. یک سیستم فیزیکی برای شناخت. او علمی را که به این موضوع می‌پرداخت، تاریخ طبیعی نام گذاشت.

کانت می‌خواست عوامل طبیعی انحراف میان نوع بشر را کشف کند. براین اساس، رنگ پوست را مهم‌ترین عامل شناخت نژادهای بشری تلقی کرد. البته *کانت* این موضوع را در نظر داشت که پوست انسان گاهی اوقات به‌واسطه آفتاب و هوا تغییر رنگ می‌دهد. او استدلال کرد که همه‌ی انسان‌ها در برابر زمینه‌های طبیعی به‌نوعی مسلح‌اند و اقلیم پیرامون خود را می‌شناسند. بنابراین، زمانی‌که این تغییرات به‌وجود بیاید، دیگر بازگشت‌ناپذیر است. نژاد در اثر تغییر اقلیم در یک منطقه تغییر نمی‌کند. آن‌چه بیش‌تر قابل توجه است، این است که او ژن اصلی انسان را سفید تشخیص داده بود.

بنابراین، دانشمندان در طول قرن هجدهم درگیر این مسأله بودند که چرا انسان‌ها سیاه‌پوست شده‌اند؟ در حالی‌که چنین مسأله‌ای در مورد

سفیدپوستان مطرح نبود. زیرا، کانت اعلان کرده بود که ژن اصلی انسان سفید است و انسان به‌طور طبیعی باید سفیدپوست به‌دنیا آید. همه‌ی رنگ‌های دیگر به استثنای سفید، رنگ‌های فاسد شده‌ی سفید بودند که در اثر زمان به‌وجود آمده بودند. آن‌چه که در آراء کانت اهمیت دارد، این است که او به پیدایش نژاد در طبیعت باور ندارد، اما مفهوم آن را در تاریخ طبیعی ضروری می‌داند.

براساس همین دیدگاه است که به عقیده کلنل و سیست گفتمان بسیار بنیادی ساختار معاصر در غرب به‌دنبال مرموز نگه‌داشتن برتری سفیدها است. با ظهور علم [تجربی] مانند فرونولوژی - علمی که معتقد است شخصیت انسان‌ها را می‌توان از جمجمه سر کشف کرد -، فزیوگنوی - علم سیماشناسی - که با انسان‌شناسی رابطه‌ی نزدیک دارد، ویژگی‌های فیزیکی اروپایی برتر دانسته شد. زیرا، آن‌ها به ایده‌آل‌های کلاسیک یونان نزدیک‌تر بودند که بر اساس آن، نُرم‌های زیبایی فرهنگ اروپایی تأسیس شد. به‌عبارت دیگر، گفتمان نژاد مبنی‌بر ویژگی‌های ثابت فیزیکی استوار نبود، بلکه براساس یک طرح ذهنی که تفاوت‌های فراوان مردمان روی زمین را نظم داده بود، به‌صورت معین که صلاحیت علوم معاصر را ترتیب می‌کرد، اشکال عقلانیت، استانداردهای زیبایی‌شناسی و مفکوره عینیت‌گرایی که به آن‌ها استناد می‌شد. به‌قول ویست نمی‌تواند سیاه‌پوستان را هم‌ردیف زیبایی فرهنگ و ظرفیت علمی سفیدپوستان قرار بدهد حتی فکر چنین معادل‌سازی، غیرمنطقی، بی‌خردانه و دیوانگی محسوب می‌شد.

عقیده برتری سفیدها به نوشته‌های شخصیت‌های مطرح دوره روشنگری نفوذ کرد. اما آن‌چه که به‌قول ویست اهمیت دارد، این است که این نویسندگان همان مسائل حاکم در نوشته‌های کانت را بازتاب داده‌اند و خود به قضاوت آن نپرداخته‌اند. همه بر این باور بودند که این یک قضیه علمی است و براساس تحقیقات علمی ثابت شده است و گروه طبعیت‌شناسان، انسان‌شناسان، سیماشناسان و جمجمه‌شناسان آن را اعلان کرده‌اند.

ساختارشکنی مفکوره اساسی طبیعی یا بیولوژیکی نژاد منجر به تولید ادبیات گسترده در ارتباط به ساختار سفیدگرایی شد. نوشته‌های *دیوید رودیگر* در مورد ایالات‌متحده، که در مورد سفیدها بیان شده است، توجه ما را به بی‌صراحتی و ناامیدی معطوف می‌نماید. نخستین کنگره که براساس قانون اساسی سال ۱۷۹۰ تدوین شده بود، امتیاز تابعیت طبیعی را به کسی داد که سفیدپوست باشد. در نتیجه، محاکمات مملو از مباحث تفسیرناپذیر شد که به قرن بیستم نیز سرایت کرد.

چرا علم قادر به رسیدگی به این مشکل نشد؟ دلیل اساسی آن این است که عقلانیت نژادشناسانه به‌طور فراگیر تغییر کرد. برای نمونه، قفقازی‌ها که به سفیدپوستان مسمی شده بودند، شامل سوری‌ها و هندی‌های شرثی نیز می‌شدند که نژادشناسان آن را پذیرفته بودند. در حالی‌که مقامات رسمی و دولتی، این مردم را از سفیدها مستثنا کرده بودند و غیر سفیدپوست می‌شناختند (۲۰۰۲). مهم‌تر از آن، این‌که

تفاوت‌های رنگ آن‌چنان وسیع بود که سفیدی نمی‌توانست به‌آسانی نشانه‌ی نبود رنگ باشد. در آخر، عامل ناکامی دانشمندان در پیدایش استانداردهای پذیرفتنی برای سفیدی این بود که در سال **۱۹۲۳** میلادی براساس یک قضاوت محکمه عالی، قرار شد که سفیدی در اجتماع تشخیص شود، نه در علم.

بسیاری از کسانی که امروز به‌عنوان سفیدپوست شناخته می‌شوند، در گذشته‌ها از لحاظ تاریخی غیرسفیدپوست شناخته می‌شدند. برای نمونه، ایرلندی‌ها با القاب «بوزینه»، «درنده» و غیره تعریف می‌شدند. اما مهاجرت‌ها از جنوب و شرق اروپا به بخش‌های غربی این قاره، باعث شد که غیرسفید به آن‌ها اطلاق شود.

کوتاه سخن این‌که، سفیدی و سیاهی نمی‌تواند یک واقعیت ساده بیولوژیکی یا طبیعی باشد. ظهور هویت نژادی و شرایط شناخت آن در متون مختلف تاریخی از هم‌دیگر تفاوت دارند، که نیاز به مطالعات موشکافانه و عمیق دارد.

نژاد و امپریالیسم

تسلط اروپا بر آسیا و افریقا، هرچند در قرن شانزدهم انجام شد، اما این تسلط در قرن هفدهم تمایل نژادی پیدا کرد که در اثر آن تبعیض نژادی در سراسر آسیا مطرح شد و دکترین برتری‌خواهی اروپایی هم‌زمان با مدرنیسم غربی، بر سر همه ملت‌ها سایه افگند. موقعیت تعیین‌شده پیش‌رفت‌ها و تمدن در اروپا به‌معنای از میان رفتن سایر تاریخ انقلاب‌ها

در برابر تسلط اروپایی و در برابر برادری تلقی می‌شد. انقلاب هیتی (۱۷۹۱-۱۹۰۴) یک نمونه خوب آن است. انقلاب بردگان در برابر امپریالیسم فرانسوی که منجر به نابودی نظام برده‌داری و تأسیس یک دولت مستقل شد. هرچند این انقلاب در در عصر انقلاب - بین سال‌های ۱۷۷۴-۱۸۴۳ - اتفاق افتاد، اما هرگز بر فهرست انقلاب‌ها در بیرون از هیتی نیافزود.

مایکل ودالف ترایلوت باور دارد که انقلاب هیتی در بیرون از حوزه آن تأثیر مستقیم دارد. این انقلاب با مقوله‌های نژادگرایی، برده‌داری و استعمارگرایی همراه بود؛ بنابراین می‌توانست در بیرون از مرزهای آن، مؤثر واقع شود. سیبان گروگوی انقلاب هیتی را نخستین انقلابی می‌داند که در برابر برده‌داری در جهان آغاز شد. *تاسین لورچر* و دوستان او نخستین کسانی بودند که در مورد حق حیثیت افراد صحبت کردند، اما تاریخ جهان این سیاه‌پوستان انقلابی بی‌سواد را ظاهراً در ردیف جفرسون، ماریزون قرار نمی‌دهد.

نمونه دیگری که تاریخ جهان در متون خود حفظ کرده است، در مورد هلوکاست است که در برابر انسان‌گرایی اروپایی قرار دارد. هول سیونکا در تز معروف می‌نویسد که ذهن اروپایی جهان افریقایی را به‌عنوان بخش مساویِ انسانیت جهانی قبول ندارد. انسان‌گرایی اروپایی قرن‌ها قبل با تجارت بردگان در افریقا مورد تردید واقع شده است. ایمه سزایر این موضوع را زیان شدیدتر می‌داند. از دید او یک روز بورژواها از خواب سنگین بیدار خواهند شد. گشتاپو مشغول است. زندان‌ها مملو

از زندانیان اند. این حقیقت را نخواهند پذیرفت. زیرا، این یک عمل بربریت است. بربریت نازی همه‌ی اعمال بربریت روزگار را در خود خلاصه کرده است. در حالی‌که قبلاً خودشان قربانی آن بودند. آن‌ها ظلم نازی را پذیرفتند، زیرا این ظلم بر غیراروپایی‌ها تحمیل شده است. در این مفهوم این موضوع اهمیت دارد که تعیین ارزش نژاد نازی از نژاد آریایی، براساس نژادگرایی علمی است که با ظهور مدرنیته اروپایی هم‌زمان است؛ باورهایی که بر غیرسفیدها در سراسر مستعمرات انجام می‌شد. امپریالیست‌ها موضوع نژاد را به‌گونه‌های مختلف به کار می‌بردند. استدلال می‌کردند که گفتمان نژادی در تقسیم‌بندی قطب‌های جهان، مردمان را به گروه‌های دوگانه مانند، متمدن‌ها و نامتمدن‌ها، مدرن‌ها و عقب‌مانده‌ها، عقلانی و تخیلی و بزرگ و کوچک جدا کرده بود. در این مورد نوشته‌های اشیس نادی بیان می‌کند که فرایند استعمار و استعمارنو برای استعمار مردمان جهان از کندی رشد جسمانی و عقلانی‌کردن کار می‌گیرند.

دو شیوه کلیدی دیگر نیز وجود دارد که امپریالیست‌ها از آن استفاده می‌نمایند. برسود و والکر اظهار می‌کنند که سیاست نژادگرایانه امپریالیست‌ها بر پیکربندی فضایی و دموکراتیک جهان تأثیرگذار بوده است. در سیستم جهان معاصر به‌طور شدید توسط حمله قلمروها و مردمان شکل گرفته است که به‌معنای اشتغال وحشی‌گری درازمدت اروپایی‌ها بر مردمان محلی است. تأثیرات درازمدت سیاست‌های استعماری تاهنوز در دولت- ملت‌های مستقل طنین می‌اندازد.

بی‌جاکردن و نابودکردن مردمان محلی در کشورهای امریکایی و جزیره کارائیب و بخش‌های زیاد افریقا و آسیا به‌شدت دموگرافی و فرهنگ این مناطق را تغییر داده است. مهم‌تر ازآن، این موضوع تأثیر به‌سزایی بر محیط مناطق جغرافیایی داشت. در حالی‌که مردمان بومی در این مناطق از راه سنت‌های بومی به زندگی‌شان می‌پرداختند، با بی‌جاشدن و مهاجرت آن‌ها همه‌ی اصول و ارزش‌های طبیعی از میان رفت و جنگل‌های اطراف به‌سرعت تهی شد. برای نمونه ویرانی‌یی که از ناحیه سونامی در هند در سال ۲۰۰۴ میلادی اتفاق افتاد، باعث شد که صنعت مرجان‌سازی که از ریگستان‌های کناره‌های ساحل به‌دست می‌آمد، از دست برود. هرچند تپه‌های ریگی ساحل با مرجان‌های آن تا هنوز باقی است.

سیاست‌های دیگری استعمار، جابه‌جاکردن مردمان با پس‌منظرهای مختلف فرهنگی و محیطی است، تا به‌صورت بهتر و آسان‌تر مدیریت شود. این آمیزش فرهنگی منجر به سیاست جدید هویتی شد. البته باید این نکته اشاره شود که سیاست هویتی به‌سبب ظهور دولت- ملت‌های جدید نیز بوده است که در آن تعریف یک فرهنگ واحد و جامع از اهداف آن به‌شمار می‌رفت. نسل‌زدایی نژادی و نسل‌کشی در بعضی از بخش‌های جهان، مانند روندا، ریشه تاریخی در سیاست‌های استعمار و اهداف دولت- ملت‌سازی دارد که به‌دنبال ایجاد یک فرهنگ واحد بودند. در بخش‌های بعدی به این موضوع پرداخته خواهد شد.

دومین شیوه‌ای که امپریالیست‌ها از آن استفاده می‌کردند، آثار

اقتصاد جهانی از راه تولید کارگران با آرای نژادپرستانه دانست که عوامل کار را متأثر ساخته است. نمونه بارز آن را می‌توان در ورود کارگران استخدامی جهان سومی در قرن ۱۹ میلادی پیدا کرد.

تعجب‌برانگیز نخواهد بود اگر استعمارزدایی را به‌قول علما، مرززدایی یک حاکمیت نژادی قلمداد نماییم. یکی از علمای کلیدی سیاست استعماری استدلال می‌کند که مطابق آن سیاست حکومتی شکل گرفت که انگار حکام و مردم از یک نژاد هستند. خاطرات گذشته نه‌تنها انگیزه برای برابری میان غیرسفیدها شد، بلکه این اصول برابری نژاد سفیدپوستان در جهان بود که ملت‌های غیر سفید را تشویق بر تأکید روی این اصل نمود. براین‌اساس مرزروبی در افریقای جنوبی را نشانه‌ی بی‌حرمتی آشکار بر دیگران تعریف کرد و آن را برتر از قلمروافزایی چین می‌داند. مشابهت‌های نژادی رهبران چه در هیتی یا جای دیگر، البته هیچ کمکی به ارزش‌های اقتصادی و دموکراسی سیاسی نکرد. هرچند این خود سؤالی دیگری است. امپریالیسم به تعبیر بسیار زیبا توسط نویسنده‌گان مارکسیست مورد بررسی قرار گرفته است، اما مارکسیست‌ها در مورد رابطه نژاد با امپریالیسم سکوت کرده‌اند و در این زمینه اظهارنظر نکرده‌اند. *گیتاچورهری* و شیلاناییر (۲۰۰۲) در نوشته‌ای نقش نژاد را در ساختار سلسله مراتب شمال- جنوب بسیار خوب بررسی کرده‌اند. گفتمان مهاجرت، امنیت و هویت ملی پسااستعمار در آرای این دو دانشمند به‌خوبی تبیین شده است. این دو نویسنده معروف، توجه ما را به نوشته‌های مایکل هانت (۱۹۸۷) و

دیوید کمبل (۱۹۹۴) معطوف می‌دارند. به‌طور مثال، *هانت* با تحلیل انتقادی کارتون‌ها و نوشته‌ها در مطبوعات معروف امریکایی معرفت‌شناسی نژادگرایانه باشندگان اصلی امریکای لاتین، آسیایی و افریقایی‌ها را به‌بررسی گرفته و از این راه امنیت ملی و منافع ملی امریکا و سیاست مهاجرت آن کشور را مورد مطالعه قرار داده است. *کمبل صفور* نماینده جاپان را در سیاست خارجی امریکا به تحلیل گرفته است که چه‌گونه این حضور نژادگرایانه دیگران را وادار به تعریف حضور خودی کرده است، که ناشی از تهدید ژاپن‌ها به‌وجود آمده و یک هویت ملی امریکایی ایجاد کرده است: تبعیض نژادی، دولت- ملت و مهاجرستیزی. مهاجرت ملت‌ها در سراسر جهان از قرن‌های اخیر یکی از جنبش‌های گسترده در سطح جهان به‌شمار می‌رود. وقتی ساختار دولت – ملت شکل گرفت، این نقل مکان‌ها هم داوطلبانه است - مانند بازرگآن‌های دریانورد، چوپان‌های بدوی و سربازان فاتح، که در سرزمین مفتوح زندگی می‌کنند - هم به زور - تجارت بردگان و کارگران استخدامی. انسان‌های پراگنده و مهاجر در سرزمین‌های جدید خود که جایگزین شده بودند، آغاز به ساخت‌وساز نمودند. چنان‌چه رنبیر سهادار در کتاب بیگانگان مهاجر و بیگانگان پناهنده اشاره می‌کند، یک دولت- ملت از شهروندان شکل می‌گیرد، اما این وظیفه دولت- ملت است که شهروندان خود را تعریف نماید. آن فرایندی است که شهروند به خودی خود قادر به تعریف اصول شهروندی نخواهد بود و به‌طور داوطلبانه در ملت‌سازی نمی‌تواند سهم گیرد. فقط کسانی

شهروند شمرده می‌شوند که مجبور به معاملات متقابل در یک چارچوب ملی هستند. بنابراین، در یک دولت- ملت دو موضوع شهروند و بیگانه مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ بیگانه‌ای که یا مهاجر شده است یا پناهنده.

باید گفت، موضوح پناهندگی پس از پیدایش نظام دولت- ملت به‌وجود آمده است. یعنی پس از جنگ جهانی اول، تنها کشورهایی که از حاکمیت ملی برخوردار هستند، می‌توانند ادعای شهروند داشتن نمایند. بنابراین، براساس تعریف، یک قلمرو خاص شهروندان خود را در دسته‌های مختلف تعریف می‌نماید اما سیر حرکت شهروندان در بیرون از مرزهای ملی وابسته به خود، پناهندگی تلقی می‌شود. فروپاشی امپراطوری‌های چندملیتی و چندنژادی مانند امپراطوری عثمانی و ساختار دولت‌های جدید ناشی از یک نژاد، منجر به فشار علیه ملیت‌های کوچک شد که در نهایت باعث مهاجرت زنان به سرزمین‌های معین شده است که در آن قانون سالم مهاجرت وجود داشت.

از اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیستم، مهاجرت در محور نژاد و قوم شناخته شد و با امنیت یک ملت گره خورد. امروز مهاجرت یک موضوع ساده دموگرافیک و اقتصادی نیست؛ بلکه یک موضوع حاد در مورد بقا و حاکمیت از منظر اقتصادی و فرهنگی به‌شمار می‌رود. آن‌چه فراموش شده، این‌است که مهاجرت چیست؟ به‌خصوص در هند تجزیه‌شده و افریقا که جابه‌جایی و نقل مکان انسان‌ها در طول قرن‌ها

یک فرایند طبیعی شمرده می‌شد. با ظهور مرزهای سیاسی جدید، این نقل مکان غیرقانونی شمرده شد. آن‌چه که امروز به‌عنوان قوانین جدید - مانند قوانین عبور و مرور فراملی برای تجارت و کار - مطرح است، امتیاز عصر جدید نیست، بلکه واقعیتی است که از گذشته‌های دور وجود داشته است.

با پویایی مرحله‌ی جدید جهانی‌شدن و نقل مکان آزادانه برای کسب سرمایه در سراسر جهان برای کاوش کارگر ارزان قیمت، مهاجرت فراملی کارگران نیز افزایش یافته است. قاره آسیا از ناحیه کارگران سیار، از این ناحیه در درجه اول قرار دارد که بسیاری از کشورهای آسیایی به‌دنبال تعریف قوانین مهاجرت است تا با این موضوع برخورد منظم نماید.

مهاجرین کارگر در آسیای جنوبی کم‌ترین تقاضای مصارف از کشور میزبان را دارد. ازآن‌جایی‌که بسیاری از این مهاجرین غیرقانونی هستند، شرایط آن‌ها نزدیک به شرایط برده‌داری است. به‌علاوه، مهاجرین تهدیدی بر امنیت ملی کشورها تلقی می‌شوند. بنابراین اوضاع زندگی سخت همراه با اخراج دارند. برای نمونه، مهاجرین غیرقانونی بنگله‌دیش در هند باعث می‌شود تا گاهی اوقات نیروهای امنیتی هند مسلمان‌ها بنگالی هند را نیز شهروندان بنگله‌دیشی تلقی نموده و اخراج نمایند.

مشابه به این، چنان‌چه محمود ممرانی مثال افریقا را بیان می‌دارد که مفکوره شهروندی لیبرال که مبتنی بر تولد است در اثر مهاجرت‌های

گسترده رنگ باخته است و نتیجه کاملا غیردموکراتیک در پی دارد. صدهاهزار چنین انسانی از زادگاه اصلی‌شان دور اند و از حقوق شهروندی محروم. ممرانی استدلال می‌کند که با چنین شرایط، اصل شهروندی باید براساس جای تولد نه، که مکان اشتغال تعریف شود (۱۹۹۲). شهروندی براساس جای تولد بیش‌تر تمایل به هویت قومی و نژادی دارد. سیاست مهاجرت دولت‌های شمال جهانی به‌طور معمول براساس فرضیه نژادی شکل گرفته است که در مورد مهاجرین غیرسفید نوشته شده است. دوکسانالین داتی چنان‌چه در مورد فرانسه اشاره می‌کند، کلمه‌ی مهاجرت غالبا به کسانی گفته می‌شود که غیر اروپایی باشد. به‌خصوص به ملت‌های افریقایی، جزیره کارایب. اما در گفتمان مهاجرت اروپایی مهاجر معمولا به شهروندان جهان سومی گفته می‌شود.

نظریه‌ی داتی را باید بخشی از مباحث کلی در مورد مهاجرت جهانی برشمرد که مربوط به عدم ثبات دولت- ملت‌ها بررسی شده است. عدم ثبات میان «همبستگی فرهنگی» ملت و «همبستگی ارادی» دولت. داتی استدلال می‌کند که موضوع مهاجرت در درون یک دولت- ملت نزاع و تضاد میان ملت و دولت است که یکی مدیریت منابع انسانی را در صدر برنامه‌ها به‌عنوان یک اولویت قرار داده است و دیگری به وابستگی‌های فرهنگی علاقه‌مند است. این نزاع درونی از موضوعات نظریات روابط بین‌الملل است. نظریه بین‌المللی، درون یک دولت را قلمرو اجتماع، نظم و ثبات می‌داند، در حالی‌که فضای

بیرون را وضعیت آنارشیک می‌پندارد: دیدگاه حالت طبیعی هابزی. به سخن او فرضیه واضح این است که قلمرو داخلی و جامعه مدنی کاملاً آزاد از فضای بیرون است و چهره دولت در فضای بین‌الملل ربطی به قانون اساسی یک دولت ندارد. اما مسأله مهاجرت این امر را تعریف می‌کند تا به فرصت‌های این فرضیه بازنگری نماییم. با این‌حال، با افزایش جریان مهاجرت جهانی فضای ملت دیگر با فضای قلمرو، هویت ملی و اجتماع سیاسی تداخل ندارد. مسائل «ما» و «آن‌ها» دیگر در فرهنگ سیاست شهروندی در قانون طبیعی‌گرایی به‌بررسی گرفته می‌شود.

تبعیض نژادی در دولت - ملت‌ها

نمونه تاریخی تبعیض نژادی داخلی نهادینه‌شده را می‌توان در افریقای جنوبی و ایالات‌متحده امریکا قبل از جنبش حقوق مدنی دید. در قرن بیست‌ویکم، در سیاست‌های صهیونیزم نیز دیده شده است. با به‌قدرت رسیدن حزب ملی افریقایی در افریقای جنوبی، آپارتاید به‌صورت قانونی در سال ۱۹۴۸ اعلان شد و تبعیض نژادی در آن کشور نهادینه گشت. قوانین نژادی، همه‌ی زمینه‌های زندگی اجتماعی را در برگرفت. از تحریم ازدواج‌های بین‌قومی تا به حفظ موقعیت‌های کاری فقط برای سفیدپوستان، از نمونه‌های آشکار این سیاست تبعیض‌آمیز در تاریخ است. همه‌ی مردمان در کشور به سفید و غیرسفیدها تقسیم‌بندی شده بود که در آن گروه‌های رسمی به هندی‌ها، نژادهای غیرسفید، مالی‌ها و

سیاه‌پوستان نام‌گذاری شده بودند.

دسته‌بندی این طبقات براساس رنگ‌های ظاهری سیمای آن‌ها بود. تبعیض نژادی پس از جدل‌های گسترده کنگره ملی افریقا در سال ۱۹۹۴ به پایان رسید و دولت جدید افریقای جنوبی براساس قانون اساسی جدید شکل گرفت، که در آن تبعیض نژادی جرم پنداشته می‌شد. آپارتاید به پایان رسید و هیچ‌کس با هیچ عنوانی از امتیازات محروم نمی‌شود.

همین‌گونه ایالات جنوبی امریکا نیز قوانین تبعیض‌آمیز داشتند که در آن نژادهای سیاه‌پوست را پس از جنگ‌های داخلی مورد تبعیض قرار می‌دادند. اما به‌تدریج با فعالیت‌های مختلف مدنی سیاست‌مداران سیاه‌پوست، این تبعیض نابود شده و قوانین جدیدی معرفی شدند که در آن تفاوت‌های سفید و سیاه از میان برداشته شد.

در دهه ۱۹۵۰ میلادی، انجمن ملی برای توسعه غیرسفیدها برای رفع تبعیض امتیازات در بس‌ها و قطارها جنبشی را آغاز کرد. در سال ۱۹۵۲ میلادی، این تبعیض در قطارهای بین شهری توسط محاکم عالی غیرقانونی اعلام شد. این قانون در سال ۱۹۵۴ میلادی، در بس‌های شهری نیز تعمیم داده شد؛ هرچند ایالات جنوبی به این تبعیض خود در بس‌ها ادامه دادند. چنان‌چه در موترها سفیدها در چوکی‌های جلو و سیاه‌پوستان در عقب آن‌ها قرار می‌گرفتند. در صورتی‌که یک سفیدپوست وارد موتر می‌شد، این سیاه‌پوست می‌بایست جایش را خالی کرده و در چوکی عقب‌تر می‌نشست.

پس از یک جنبش بزرگ مدنی در ســال ۱۹۶۴ میلادی، که در آن هزاران سیاه‌پوست و سفیدپوست در کنار هم شرکت کرده بودند؛ شعار رفع تبعیض را سر دادند که سرانجام، کنگره امریکا فرمان حقوق مدنی را اعلام کرد. در این فرمان، تبعیض نژادی در تئاترها، رستوران‌ها و هتل‌ها، غیر قانونی اعلان شد. این فرمان هم‌چنین فرصت‌های برابری برای کارگران نیز فراهم کرد.

آیا صهیونیزم یک جنبش نژادگرا است؟ در مورد نژادگرایی صهیونیزم و تحریم ملت فلسطین از سرزمین اصلی و آبایی‌شان به‌واسطه آن‌ها، این پرسش به‌میان می‌آید که، آیا جنبش صهیونیزم و صهیونیست‌ها سیاست‌های نژادگرایانه دارند؟ پاسخ اکثر دانشمندان در این مورد مثبت است. آن‌ها صهیونیزم را برابر با حرکت اصالت نژادگرایی می‌دانند، زیرا آن‌ها با ایدئولوژی یک دولت غیرعربی مبتنی بر نژاد یهود از کنوانسیون چهارم جنوا، مصوبات ۱۸۱، ۱۹۴، ۲۴۲، ۳۳۸ و دیگر کنوانسیون‌های حقوق جهانی بشر ــ تخطی نمودند. آن‌ها مردمان اصلی سرزمین فلسطین را از آن خاک اخراج کرده و دولت جدید بانام اسراییل تأسیس نمودند. شهروندان فلسطین در سراسر جهان مهاجر شدند و بسیاری از آن‌ها در اردوگاه‌های پناهندگی به سر می‌برند. فلسطینی‌های داخل اسراییل نیز از آزار و اذیت و تبعیض نژادی به‌شدت رنج می‌برند.

تبعیض نژادی و اسلام‌ستیزی

جنگ علیه تروریسم به‌رهبری ایالات‌متحده امریکا، تبعیض نژادی بر مسلمان‌ها، اعراب و اسلام را جهانی ساخت. نمونه این تبعیض‌ها در هرجا از فرهنگ ملی تا سیاست‌های رسمی مشهود است. در گفتمان غربی، فرهنگ اسلامی به‌عنوان یک گفتمان ضدلیبرالی در ادبیات اروپا و امریکا به‌رسمیت شناخته می‌شود. برای نمونه، تحریم حجاب زنان مسلمان در کشورهای غربی را مبتنی بر رفع تهدید جامعه‌های غربی قلمداد می‌کنند و آن را تهدید ملموس در برابر فرهنگ غرب تلقی می‌نمایند. نیز، ممنوعیت ترسیم حضرت محمد را علیه آزادی بیان می‌دانند. چنان‌چه کارتون‌های پیامبر توسط یک شهروند دانمارکی منجر به بروز مشکلات فراوان شد. در هردو قضایا، فرهنگ غرب آن را ضد ارزش‌های فرهنگ خودشان دانسته است که در آن فرهنگ حتی ترسیم خدا هم مشروع است. این ویژگی‌های فرهنگ غربی باعث شده است تا دیگران را به واسطه آن ارزش‌ها قضاوت نمایند. شمپا بیورس (۲۰۰۲) می‌گوید که غربی‌ها از بنیادگرایی شرقی در برابر سکولاریسم غربی، که از دوره روشنگری به میراث رسیده است، به‌شدت در هراس‌اند. نباید فراموش کنیم که این نوع نگاه‌های کلیشه‌ای مربوط به اسلام‌ستیزی در مطبوعات و سینمای هند نیز راجع به مسلمان‌ها و پاکستان وجود دارد. به سخن بسواس، هندی‌های وابسته به مذهب هندو، پاکستان/ مسلمان/ اسلام را واژگان یک‌سان و مترادف می‌دانند، درحالی‌که هندوها سکولار و روشنگر به‌شمار می‌آیند. از دید هندوها،

مسلمان‌های هندی، بیگانگان مهاجر و مهاجم از بیرون‌اند. این موضوع در فرهنگ سیاسی آسیای جنوبی کامونالیسم یا سیستم اشتراکی اجتماعی شناخته شده است. تبعیض در این منطقه در قالب کامونالیسم مذهبی معاصر شناخته می‌شود، که در آن تبعیض نژادی کم‌رنگ‌تر به نظر می‌رسد. پس، باید رابطه کاست و نژاد را در هند به بررسی بگیریم:

کاست و نژاد

این پرسش که آیا کاست‌گرایی همان تبعیض نژادی است، برای اولین‌بار در کنفرانس جهانی نژادگرایی در جنوا در اپریل سال ۲۰۰۹ میلادی مطرح شد. در این کنفرانس، هند با فرستادن دیپلمات‌های خود از تبعیض مبتنی بر کاست در مصوبات بین‌المللی جلوگیری کرد. این یک پیروزی برای هند محسوب می‌شد. حکومت هند چنین استدلال کرد که، نژادگرایی یک موضوع زیست‌شناختی است، مگر کاست از پشتوانه‌ی جامعه‌شناسانه برخوردار است. نژادگرایی ترکیبی فیزیکی دارد که براساس آن هر کاست در هند یک نژاد قلمداد می‌شود. *دیپانکر گوپتا*، در کمیته احیای تبعیض نژادی سازمان ملل متحد در مورد کاست این مطلب را بیان کرد:

> «شباهت‌های پدیداری بین اعضای یک کاست وجود دارد. مهم‌تر از آن این‌که اصل و نسب و کاست یکی نیست؛ اصل و نسب به معنای شجره‌ی نسبی است که ویژگی‌های مشابه دارد. در کاست، افراد دارای اصل و نسب مختلف دور هم

جمع می‌شوند. در نظام کاست، افراد باید بیرون از تبار خود با اهل کاست خود ازدواج کند.»

دیبانکر گوپتا، ۲۰۰۷

همین‌گونه سولی سروبجی، قاضی القضات وقت هند گفته است:

«بعضی از نهادهای غیردولتی، تبعیض نژادی را با تبعیض کاست یک‌سان به اشتباه گرفته‌اند. چنان‌چه در کاست تولد و شغل اهمیت دارد که با نژاد فرد ربطی ندارد. قانون اساسی ما تفاوت بین کاست و نژاد را به رسمیت شناخته است.»

سروبجی، ۲۰۰۱

چنان‌چه دیده شد، نژاد مانند کاست مبانی جامعه‌شناختی دارد. از آن‌رو که کاست براساس اصل و نسب است، پس با نژاد همانندی دارد. کشیدن موضوع کاست در سازمان ملل متحد چه ممنوع شود یا نه، مسأله‌ی خوب نیست. براساس هژمونی متداول غرب، ارزش فرهنگی حجاب هم در فرانسه و هم در افغانستان نمادی از بربریت است و از عقب‌ماندگی نمایندگی می‌کند. لیبرال‌ها در غرب ارزش‌های غیرغربی را مورد تردید قرار داده‌اند که براساس آن نظام کاست نیز یک عمل نادرست شمرده می‌شود. تبعیض ناشی از کاست برای مردم غرب یک عمل شنیع است و به آن باور ندارند.

با این‌حال، کامونالیسم نیز که در آسیای جنوبی رواج دارد، برابر با نژادگرایی است. بنابراین، ضرورت دارد تا تفاوت‌های بنادین میان نژاد، کاست و کامونالیسم را به‌صورت درست بررسی کنیم و انواع

تبعیض را از هم تفکیک نماییم. به‌عنوان یک استراتژی سیاسی باید مبانی تفکیک این سه را در هند، آسیای جنوبی و جهان با شناخت و تعاریف دقیقی ازآن ارایه داد. البته منظور این نیست که نظام کاست و کامونالیسم را به زیر مجموعه‌ی نژادگرایی تقلیل داد. این امکان‌پذیر نیست. اما تفاوت‌های آشکار آن‌ها می‌تواند استراتژی‌های سیاسی متفاوت باشند.

نتیجه‌گیری

از مطالعات مباحث فوق به این نتیجه می‌رسیم که نظریه‌های روابط بین‌الملل از شناخت موضوعات هویت‌ساز - نژاد، جنسیت، طبقه و کاست - عاجز اند. در شرایط فعلی ادبیات کافی در این زمینه وجود ندارد. این موضوعات تاریخ بسا بیش‌تری از پیدایش دولت- ملت‌ها دارند. بنابراین، با پشتوانه فرهنگی- تاریخی مردم شناخته می‌شوند. همین‌گونه، نژاد و نژادگرایی تاریخ طولانی دارد که براساس هویت یکی، دیگری را می‌شناسد.

منابع

Bagchi indrani 2009 cast Bias can ‘t be equated with Racism: India the times of India 18 April

Bernasconi. Robert ed 2001 who invented the concept of Race Blakwell.

Biswas Shampa. 2002. The new Cold war : Secularism, Orientalism and post coloniality in power

Eds Geeta Chowdhury and Sheela Nair London Routledge.

Campbell David 1994 foreign policy and Identity Japanese “other / American Self “ in The Global Economy as Political Space , eds Stephen J Rosow, Naeem Inayatullah and Mark Rupert

Boulder Colorado Lynne Rienner Publishers. Cesaire Aime 1972 Discourse on Colonialism New York and London: Monthly Review press Chowdhry , Geeta and Sheila Nair 2002 power postcolonialism and international Relation Reading Race Gender and class London Routledge.

Doty, Roxanne Lynn 1999 RACISM Desire and the politics of immigration Millenium Journal of international studies Vol, 28(3)

Fanon Frantz 2003 the fact of Blackness in identities eds linda Martin Alcoff and Eduardo Mendieta London Blackwell this is chapter 5 of fanon’s Black Skin white Mask originally published in French in 1952.

Gordon ruth 2000 Critical Race Theory and international law convergence and Divergence Villanova law review Vol, 45(5)

Grovogui Siba N 2001 Come to Africa A Hermeneutics of Race in international Theory Alternatives Vol 26(4) (October – December)

Gruffydd Jones, Branwen. 2006. ‘Race in the Ontology of North-South Relations’. Paper Presented on the Panel: ‘The North-South Divide: A Scientific Realist Perspective’ At the Annual Convention of the International Studies Association San Diego, California. March.

Hunt, Michael. 1987 ‘The Hierarchy of Race’. Ideology and US Foreign Policy. 24 – 91. New Haven: Yale University Press.

Macey, David. 2002. ‘Fanon, Phenomenology, Race’. In Philosophies of Race and Ethnicity, eds Peter Osborne and Stella Sandford. London and New York: Continuum

Mamdani, Mahmood. 1002. ‘Africa: Democratic Theory and Democratic Struggles’. Economic and Political Weekly. 10 October

Mazrui, Ali A. 1967. Towards a Pax Africana. Chicago: University of Chicago Press.

Nandy, Ashis. 1993. The Intimate Enemy. Delhi: Oxford University Press.

Persaud, Randolph B. and R.B.J Walker. 2001 ‘Apertura: Race in International Relations’. Alternatives Vol. 26(4) (October-December)

Roediger, David. 2002. ‘Whiteness and Ethnicity in the History of “White Ethnics” in the United States’. In Race Critical Theory, eds Philomena Essed and David Theo Golberg. London: Blackwell

Samddar, Ranabir. 1998. The Marginal Nation. Transborder Migration from Bangladesh to West Bengal. India: Sage, Sorabji, Soli J. 2001. ‘Racism Name-Changing and Toilets’. The Times of Indi. 4 March.

Soyinka, Wole. 2000. ‘Memory. Truth, Healing’. In the Politics of Memory, Truth, Healing and Social Justice, eds Ifi Amadiume and Abdullahi An-Na’im. London and New York: Zed Books.

Trouillot, Michel-Rolph. 1995. Silencing the Past. Power and the Production of History. Boston. Beacon Press.

Vincent, R.J 1982. ‘Race in International Relations’. International Affairs Vol. 58 (4)(Autumn): 658-670.

West, Cornel. 2002. ‘A Genealogy of Modern Racism’. In Race Critical Theory, eds Philomena Essed, and David Theo Goldberg. London: Blackwell

فصل سوم

طبقه و روابط بین‌الملل

بی. سی چیمنی[1]

هرچند تجزیه و تحلیل طبقه در رشته‌های اصلی علوم اجتماعی فراز و فرودهای داشته است، اما حضور ادبیات آن در روابط بین‌الملل مورد انکار قرار گرفته است. رئالیسم به‌عنوان نظریه حاکم روابط بین‌الملل از جمله مکاتبی است که به تجزیه و تحلیل دسته‌بندی‌های دولت‌های حاکم، منافع ملی در دولت ملت‌ها و عرصه بین‌المللی، پرداخته‌است. اما نقش جنسیت، طبقه و نژاد را مورد توجه قرار نداده و از آن‌ها کم‌تر سخن می‌گوید. حتی در سال‌های اخیر که مطالعه جنسیت در ادبیات روابط بین‌الملل مطرح شده، به آن پرداخته می‌شود، اما در مورد نقش طبقه هنوز هم توجه خاصی صورت نگرفته است.

---

1 B. S. Chimni

پروفیسور بوپیندر اس. چمنی استاد حقوق بین‌الملل در مکتب مطالعات بین‌الملل، دانشگاه جواهر لعل نهر در دهلی است. چمنی پیش از این رییس دانشگاه بنگال غربی در کلکته بود. او به‌عنوان استاد مهمان در مقاطع مختلف در دانشگاه‌های براون، کمبریج، هاروارد، توکیو و یورک تدریس کرده است. حوزه‌های مورد علاقه استاد چمنی نظریه‌های سیاسی، روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل است.

به‌هرصـــورت، در مورد مطالعات حوزه‌ای باید گفت، دهه ۷۰ و ۸۰ میلادی به‌ســـبب درگیری ایالات‌متحده امریکا در ویتنام، اوج مطالعات منطقه‌ای در امریکا و انگلیس اســـت. تأثیر مطالعات آن دو، به‌شـــدت روی مطالعات حوزه امریکای لاتین و افریقا تأثیر گذاشـت که در نتیجه دانشــمندان امریکایی به‌دنبال مطالعات حوزه همســایه و ســپس افریقا شـــدند. در آن زمان اســـتعمارزدایی هنوز در این دو حوزه ناتمام باقی مانده بود و ســیاســت‌های امپریالیســتی هنوز در صــنف‌های ســیاســی به‌عنوان یک مدل مورد مطالعه قرار می‌گرفت[1]؛ در نتیجه:

> «تقریبا□ دو دهه، دانشــمندان امریکایی و انگلیس مشـغول بررســی پویایی طبقاتی در امریکای لاتین و افریقا بودند و به موضــوعات زیر می‌پرداختند: ســاختار امپریالیســم، سرشــت دولت، نقش امپریالیســم، تشــکیل ائتلاف حاکم، ضــعف و قوت جنبش‌های معروف و غیره.»

در این زمان شوق مفرط در مطالعات حوزه‌ای در نوشته فصلنامه‌های «چشـــم‌انداز امریکای لاتین[2]» و «ارزیابی اقتصــادســیاســی افریقایی[3]» به‌شــدت دیده می‌شــد، که این دو نشـــریه در واقع نمادهای نخســتین مطـالعـات منطقـه بـه‌شـــمار می‌روند.[4] اما در مورد مطالعات طبقه‌ها در آســیای جنوبی، توجه دانشــمندان اروپایی و امریکایی چندان معطوف

1 Chibber 2008: 30
2 Journal of Latin American Prospective
3 Review of African Political Economy
4 Ibid: 30

نبود. علت اساسی آن عدم موجودیت علاقه‌مندی آن‌ها در این منطقه بود. با این‌وجود، ایجاد «پژوهش‌نامه دانشمندان آسیایی علاقه‌مند» در سال ۱۹٦۹ (که بعدها به مطالعات انتقادی آسیایی تغییرنام داد) را باید به‌عنوان سرآغاز در نظر گرفت، که در آن مارکسیست‌ها و تحلیل‌گران رادیکال آسیایی موازی با دیگر جناح‌های چپ در سراسر دنیا به نظریه‌های خود می‌پرداختند[۱]. در سال‌های بعدی، رویکرد ابتدایی مطالعات طبقه جای خود را به مطالعات پسااستعماری و مطالعات زیردستان[۲] داد. به گفته چیبر، آن‌چه مطالعات پسااستعمار و طبقه‌ی زیردست به میراث گذاشت، مشروعیت‌بخشی و رادیکالی کردن ادبیات تحلیل طبقاتی بود[۳]. دیگران با اشاره به این موضوع، باور دارند که مطالعات پسااستعماری و زیردستان به دانشمندان هندی و سایرین وابسته به جهان جنوب، این فرصت را بخشید، تا صدای خود را در مطالعات بین‌الملل غربی برسانند.

پیش ازآن‌که به‌دلیل کاهش نقش طبقه به‌عنوان وسیله تحلیل یا به‌عبارت دیگر، مرگ طبقه پرداخته شود، به سه نکته مهم دیگر می‌پردازیم؛ نخست، باید به این موضوع اشاره شود که به‌دلیل فروپاشی بلوک شرق سوسیالیستی، از نقش مطالعات طبقه کاسته نشده است. در واقع، براساس مطالعات گسترده‌ای که در این زمینه انجام شده است، به

---

1 Ibid: 31
2 Subaltern Class
3 Ibid: 34

این نتیجه دست یافته‌اند که سوسیالیسم استبدادی در دوره شوروی، پیامد پیدایش یک طبقه جدید در قدرت بود[1]. دوم، مطالعات طبقه در روابط بین‌الملل لزوماً به معنای رویکرد مارکسیستی نیست. ماکس وبر، امیل دورکهایم و بوردیو نیز برای شناخت جامعه‌های جدید به مطالعه طبقه پرداخته و آن را ابزار مؤثر قلمداد کرده‌اند. شناخت آن‌ها از طبقه به‌خوبی رویکرد طبقاتی روابط بین‌الملل را نشان می‌دهد. چون نوشته حاضر با تأکید بر آرای مارکس و پیروان او می‌باشد. بنابراین، این فرضیه قوت می‌گیرد که هر رویکرد طبقاتی، حتی اگر متفاوت از هم‌دیگر باشند، نقش مؤثری در شناخت روابط بین‌الملل معاصر دارد. سوم، رویکرد طبقاتی شناخت روابط بین‌الملل، به هیچ‌روی به معنی تکذیب رویکردهای غیرطبقاتی در شناحت مسائل بین‌المللی نیست. این‌ها همه مکمل‌های یک دیگرند. با این وجود، باید اعتراف کرد که استفاده از رویکرد طبقاتی برای شناخت مسائل روابط بین‌الملل به این معنا نیست که از این رویکرد می‌شود همه‌ای زوایای روابط بین‌الملل معاصر را کشف نمود. رویکرد طبقانی حتی در مفهوم دولت- ملت نیز تبیین جامع از پدیده‌های اجتماعی ارائه نمی‌دهد. در مورد روابط بین‌الملل، با موجودیت نظام دولت‌های حاکم در مرکزیت آن، به مشکل می‌تواند مسائل را مورد شناسایی قرار داده و آن را تبیین نماید. فشرده می‌توان اشاره کرد که رویکرد طبقاتی مانند سایر رویکردها در فهرست ابزارهای تحلیل مدل‌های رئالیسم، نئورئالیسم، لیبرالیسم،

1 Jilas 1983

جنسیت، نژاد و رویکرد پسااستعمار در روابط بین‌الملل مورد استفاده قرار می‌گیرد.

آن‌چه رویکرد طبقاتی می‌تواند به روابط بین‌الملل کمک کند، شناسایی گروه‌ها و طبقاتی است که از نظم جهانی مستفید می‌گردند. این رویکرد به‌دنبال دسته‌بندی جهان به شمال و جنوب نیست و همین‌گونه به کشورهای توسعه‌یافته و درحال‌توسعه نیز در نظام بین‌الملل توجه ندارد. چیزی که در این رویکرد اهمیت دارد، این است که به‌واسطه آن می‌توان چهره از گروه‌هایی برداشت که در تحولات و تغییرات نظام بین‌المللی سود برده‌اند. رویکرد طبقاتی در صورت‌بندی جدید، مدعی آن است که در عصر جهانی‌شدن، شمال و جنوب توسط تقسیم طبقاتی جهانی تحت پوشش قرار خواهد داشت. در این نظریه، اقتصاد جهانی، که به‌دنبال ایجاد یک فضای اقتصاد جهانی بدون مرز است و در آن اموال، سرمایه و خدمات به‌صورت رایگان نقل مکان نمایند، به منفعت یک طبقه سرمایه‌دار فراملی[1] تمام می‌شود.[2]

رویکرد طبقاتی، مانند رویکرد جنسیت و نژاد در روابط بین‌الملل، هم‌چنان به تجزیه و تحلیل گروه‌هایی می‌پردازد که در فرایند جهانی شدن اقتصاد، هیچ منفعتی به‌دست نیاورده و در کارکرد نظام بین‌الملل نقشی ندارند. باوجود آن‌که هیچ‌کدام از رویکردهای طبقاتی، نژادی و جنسیتی ابزارهای مؤثر و اصلی تبیین فضای بین‌المللی به‌شمار

1 Transnational Capitalist Class (TCC)
2 Robinson & Harris 200; Chimni 2010

نمی‌رونـد، اما به‌صــورت گروهی که روابط نزدیک در زندگی واقعی با هم‌دیگر دارند، قدرت قوی تبیینی دارند. این موارد در سـاختارشکنی و بـازکردن مفـاهیمی مـاننـد منـافع ملی، کـه دولـت‌هـا از این راه اهداف طبقـات مختلف را توضــیح می‌دهنـد، کمـک می‌کنـد. در مورد هند، اندکی تفاوت وجود دارد. زیرا، نقش طبقه نیز در بازی‌های سیاسی باید به بررســی گرفته شــود. از گذشــته‌های دور، این گفتمان در هند غالب بوده اسـت که طبقه در ذات خود نقشـی در مسائل بین‌الملل ندارد. این اسـتثناگرایی هند، به‌دلیل پس‌منظر اجتماعی اسـت که در جامعه هندی از دوره‌های سنتی تااکنون وجود دارد. در هند، نقش کاست مسأله طبقه را متأثر ساخته و استقلال آن را گرفته است[1]. این‌جا مناسبت ندارد تا در مورد پیچیدگی‌های این مبحث کاوش صورت گیرد. با این‌حال، جا دارد تا به این نکته اشــاره شــود که اصــولاً دســته‌بندی‌های طبقه و کاســت همانـنـدی‌هـایی بـه‌هم دارند؛ اگرچه رده‌بندی هردو از هم‌دیگر متفاوت اسـت. هردو از مسائل گوناگون راه یک‌دیگر را قطع می‌سازند. کاست، بنیاد بسـیج سـیاسـی طبقه فرودسـت و پس‌مانده اسـت و بدون‌شـک ویژگی‌های پیش‌رونده‌ای دارد که می‌توان از آن اسـتفاده کرد. هم‌چنین در مورد این‌کـه کـاســت و نژاد مشــابهـت‌هـای قرابتی دارند و از یک خانواده ریشـه می‌گیرند، در این‌جا مناسـب نیسـت به آن پرداخته شود. تلاش‌های جنبش دالت[2] در راســتای مطرح نمودن نقض حقوق‌بشــر

1 Harring and Agrawala 2008: 11
2 DALIT

براساس امتیاز نجابت - برای نمونه، کنفرانس دوربان درباره‌ی نژاد در سال ۲۰۰۱ -، و نمونه‌های دیگر، نمونه‌های موفق حضور کاست در عرصه روابط بین‌الملل است، که نمی‌شود آن را نادیده گرفت.

با این مقدمه، در سطرهای بعدی، نخست به آرایی پرداخته می‌شود که نقش طبقه را در مطالعات بین‌الملل روشن می‌سازد. در بخش دوم، تلاش شده است تا گونه‌شناسی طبقه را موشکافی کرده و نظریه «مرگ طبقه» را مورد نقد قرار دهد. در میان گفته‌های که تاکنون آمده است، طبقه در دوره رشد و پیش‌رفت سرمایه‌داری نیز موقعیت خود را حفظ کرده و آن را مخالف جنسیت و نژاد ندانسته‌اند. در بخش سوم، درباره ضرورت ملاحظات ساختار اجتماعی جهانی و طبقات جهانی بحث می‌کند. ازاین‌رو، در این‌جا با درنظرداشت ویژگی سرمایه‌داری و موجودیت ساختار جهانی، صحبت از معنای ساختار اجتماعی خواهد شد. این بخش هم‌چنان درباره ظهور طبقه سرمایه‌دار فراملی و تأثیر آن بر جهانی‌شدن در روابط بین‌الملل معاصر می‌پردازد. بخش آخری به‌گونه‌ی فشرده، درباره طبقه فرودست فراملی[1] و ایده‌ها و فعالیت‌های «جدل طبقات جهانی» را مورد بررسی قرار می‌دهد.

بر سر طبقه چه آمده است؟ نقدی بر تز پایان طبقه

برای این‌که بهتر رویکرد طبقه در روابط بین‌الملل دریافته شود، نیاز است تا نخست، مفهوم و معنی طبقه را بدانیم. طبقات اجتماعی در

1Transitional Oppressed Class (TOC)

ادبیات کلاسیک مارکسیستی به‌شرح زیر تعریف شده است:

> طبقات گروه‌های بزرگ از مردمی هستند که از لحاظ جایگاه، در نظام تعیین‌شده تولید اجتماعی تاریخی؛ از لحاظ روابط، براساس شیوه ابزار تولید؛ از لحاظ نقش، در سازمان اجتماعی کارگران و به‌همین ترتیب از لحاظ سهم‌گیری، در سرمایه اجتماعی؛ از هم‌دیگر متفاوت‌اند. طبقات، گروهی از مردم هستند که براساس جایگاه مختلف در نظام اقتصادی و اجتماعی از هم‌دیگر متمایزاند. لنین، ۱۹۷۵:۱۷۲

وضاحت مفهوم طبقه در صفحات آینده با ارزیابی انتقادی مباحث اصولی، انجام خواهد شد. به‌ویژه در آن بخش‌هایی که آرای حمایت‌کننده تز مرگ طبقات مورد بررسی قرار می‌گیرند. امروزه در جهان این ایده حاکم است که طبقات دیگر جایگاه خود را از دست داده و مؤثریتی ندارند. این آراء مبتنی بر پنج دلیل استوار است:

نخست، علی‌رغم این‌که طبقه یکی از مباحث مرکزی ایدولوژی مارکسیسم به‌شمار می‌رود، تا هنوز به‌طور اساسی رشد نکرده است. نویسندگان مارکسیستی خود به این موضوع اعتراف می‌کنند که مارکسیسم به حد کافی درباره طبقه ادبیات تولید نکرده است[1]. گرایش اصلی این ادبیات در مورد مدل دوگانه جامعه‌های سرمایه‌داری و طبقه کارگر است که دیدگاه‌های ضعیف و پیچیده‌ی چندگانه از ساختار اجتماعی طبقات ارائه می‌دهد.

1 Resnick and Wolff 2006: 91

دوم، تعیین طبقات براساس ارتباط اقتصادی صورت می‌گیرد. شناخت ایدولوژیکی و سیاسی طبقات را اصل اقتصاد تعیین می‌کند. بنابراین، جایگاه و موقعیت هر طبقه در یک اجتماع بستگی به میزان ظرفیت اقتصادی آن دارد. داد و ستدهای مادی میان افراد فعالیت‌های چندبعدی آن‌ها را تعیین می‌کند.

سوم، به تناسب ضعف طبقه در اجتماع، جنسیت و نژاد نیز در مطالعات امروزی جایگاهی ندارند. چون جنسیت و نژاد موقعیتی در مطالعات نداشته باشد، به‌طور طبیعی، نقش طبقه نیز تضعیف می‌شود. کارکرد طبقه برای تحلیل موقعیت جنسیت و نژاد در جامعه است که با از رونق افتادن آن‌ها، طبقه نیز دیگر مورد توجه نیست.

چهارم، واقعیت علنی کردن سرمایه از راه مالکیت منابع اقتصادی به‌صورت پراکنده افزون بر تجزیه مالکیت حقوقی رسمی و مالکیت واقعی اقتصاد، طبقات را دعوت به آنارشی می‌کند.

پنجم، این واقعیت انکار می‌شود که در دوره دوم پیشرفت و رشد سرمایه‌داری، سرمایه‌داری شکل خود را تغییر می‌دهد. یا به تعبیر *بیک*[1] سرمایه‌داری بدون طبقه به‌میان می‌آید[2]. البته این نیز درست است که پیروزی گروهی با جدل طبقاتی، مسئول در نظرنگرفتن ایده‌ها و واقعیت‌های طبقات اجتماعی است. این واقعیت پابرجا می‌ماند که طبقه جای خودش را به فردگرایی می‌سپارد، حتی اگر نابرابری رادیکالی

1 Beck
2 Atkinson 2007: 354

پساطبقه و پیشاطبقه وجود داشته باشد[1]. در نتیجه، آن‌چه بیک اشاره می‌کند، سرانجام برای نخستین‌بار در تاریخ، به‌جای طبقه، افراد واحدهای تولید اجتماعی شناخته شده است[2].

انتقادات یادشده درباره طبقه ارزشمند هستند. مگر چنان‌چه در سطرهای زیرین بیان می‌شود، اصل موضوع نیستند. به هرکدام از انتقادات بالا، پاسخ‌هایی داده شده است که به‌گونه‌ای منظم به آن‌ها پرداخته می‌شود.

نخست، این درست است که مارکسیست‌ها معمولاً در تحلیل‌های خود از مدل دوگانه‌ی طبقه[3] استفاده کرده‌اند، اما این صرفاً برای کوتاه کردن راه تحلیل طبقاتی بوده است. بسیاری از نویسندگان مارکسیست در اشاره به طبقات، به سایر طبقه‌ها - مانند دهقان‌ها، زمین‌داران و غیره - و به‌خصوص طبقه‌ی میانه تأکید دارند[4]. تعیین طبقات یک روند بسیار پیچیده است. برای نمونه، اگر باور مارکسیستی در مورد یک صنف اجتماعی را بپذیریم که می‌گوید، تفاوت میان کارگران تولیدی و غیرتولیدی وجود دارد، بسیاری از افراد وابسته به طبقه میانه جامعه شامل صنف کارگران می‌شود. *مارکس* می‌گوید: از دیدگاه تولید سرمایه‌داری، کار یک نیروی تولیدکننده است؛ در صورتی‌که براساس

---

1 Beck 2007: 682
2 Beck and Willms 2004: 101
3 Two- Class Model
4 Resnick and Wolff 2006: 92

آن به سرمایه ارزش قائل شود[1]. مگر، به سخن مارکس، تفاوت میان کار تولیدی و غیرتولیدی، کمیت تعیین شده آن نیست. آن‌چه مارکس بیان می‌کند، این‌است که، کار می‌تواند تولیدی و یا غیرتولیدی باشد. برای نمونه، یک هنرمندی که آهنگ خود را تولید می‌کند، در حقیقت یک کارگر غیرتولیدی از لحاظ اقتصادی است. همین هنرمند اگر از توسط متشبثین برای درامد مالی استخدام شده باشد، یک هنرمند و یا کارگر تولیدی است. زیرا، از این راه درامد مالی دارد.[2] بنابراین، تفاوت میان کار تولیدی و غیرتولیدی را باید در شرایط دیگری جست‌وجو کرد. شرایطی مانند تفاوت میان دانشمندان و کارگران دستی، که در یک طبقه اجتماعی میانه به دانشمندان و متخصصان گروه‌بندی می‌شوند. ریسنیک[3] و ولف[4] شرایط دیگری را در شناخت طبقه پیشنهاد می‌کنند. از گزاره‌ای مارکس آغاز می‌کنیم که می‌گوید، کارگر رایگان از دل تولیدکننده به‌طور مستقیم بیرون می‌شود. این تفاوت میان طبقات اساسی و طبقات رده‌بندی‌شده را به نمایش می‌گذارد[5].

طبقه و روابط بین‌الملل

این طبقه دومی به کسی اشاره دارد که به کار اضافی اشتغال ندارد، بلکه مشغول انجام بعضی از امور اجتماعی است و از راه کمک‌های مالی

---

1 Cottrell & Wright 1979: 61
2 Cottrell 1984: 62
3 Resnick
4 Wolff
5 Resnick and Wolff 2006: 93

طبقات با درامد اقتصادی امرار معاش می‌کند، اقتصادی که از توضیح به‌دست می‌آید.

این طبقه شامل تکنوکرات‌ها، مدیران، مهندسان، پزشکان و استادان می‌شود. طبقه رده‌بندی شده شرایط خاص موجودیت روند طبقات اصلی را ارائه می‌کند؛ چه این شرایط اقتصادی باشد، چه غیراقتصادی.

دوم، این نقد که طبقه محدود و یا به‌تنهایی وابسته به محیط اقتصادی است، به‌صورت کلی، غیرقابل قبول است. برای مثال، *پولانتزاس* تعیین اقتصادی طبقه را به‌صورت محض رد کرده است. به‌گفته‌ی او، طبقات اجتماعی یا از رده‌ی اقتصادی مشخص می‌شود و یا از رده سیاسی و یاهم رده ایدولوژیک، که برای منظور خاص به‌وجود آمده است. سخن وی، فهم طبقه را آسان‌تر می‌کند. او به محدودیت اقتصادی طبقه براساس موقیعت و ساختار اقتصادی آن تأکید نمی‌کند، همین‌گونه، سطوح سیاسی و ایدولوژیک نیز قادر به تعریف طبقه نیستند. به گفته او موقعیت طبقاتی یک فرد و یا گروه افراد در یک نظام اجتماعی مبتنی بر سه مؤلفه مشخص می‌شود: توسط میزان کلی سرمایه اقتصادی و فرهنگی، ترکیبی از سرمایه اقتصادی و فرهنگی و تغییر و ثبات ترکیب سرمایه اقتصادی و فرهنگی در یک دوره زمانی. مفهوم سرمایه فرهنگی چنان‌چه *وینیگر* توضیح می‌دهد، اشاره به رقابت فرهنگی خاص دارد.

سرمایه فرهنگی توسط نهادهایی مانند خانواده، در قالب افراد یا گروه معنا پیدا می‌کند. بنابراین، موجودیت طبقه به سخن *پاردویی* با

پادرمیانی ظاهر طبقه شکل می‌گیرد. این ماتریس مفهومی، اجازه می‌دهد، تا از هر دو ذهنیت‌گرایی عمل که مکانیسم واکنش شناخته می‌شود، «جدول عامل» و عینیت‌گرایی که عمل را حاصل قصد ارادی انسان تعریف می‌کند.

مفهوم «سرمایه فرهنگی» و «ریخت طبقه» در میان دیگر مفاهیم کمک می‌کند، تا دانشمندان روابط بین را در ساختار اجتماعی ملی یا جهانی قرار بدهند. هم‌چنین، این مسأله کمک می‌کند تا دانشمندان روابط بین‌الملل در ساختار طبقه جهانی تعیین نماید با در نظرداشت تقسیم جنس و موقعیت متعدد و پیچیده است اما مفهوم سرمایه فرهنگی کمک می‌کند تا پیچیدگی منافع و ایدلوژیکی را تعریف نماید که تفکر و نقش متخصیص روابط بین‌الملل را تعین می‌نماید.

سوم، این نظریه که شناخت مارکسیستی طبقه دیگر اعتباری ندارد، چنان‌چه شامل دسته‌بندی جنسیت و نژاد نمی‌شود، به‌طور کلی مورد قبول علمی نیست. «طبقه» نباید جدا از جنسیت و نژاد شناخته شود. یک طبقه اجتماعی یک وحدت پیچیده شناخته می‌شود، که دسته‌بندی جنسیت و نژاد را نیز در بر می‌گیرد. بدین وسیله دسته‌های اخیر طبقات به آسانی در دسته «طبقه» رده‌بندی نمی‌شوند، یا این‌که اضافاتی بر طبقه‌اند. این‌ها دسته‌های نفوذکننده در دیگر طبقات هستند که راه‌های متعدد را از هم‌دیگر قطع می‌سازند. ازاین منظر، رایت به پنج وجه ممکن و مشترک طبقه اشاره می‌کند: شکل روابط جنس با طبقه، روابط متقابل جنسیت و طبقه با یک‌دیگر؛ جنسیت به‌عنوان

مکانیسم طبقه‌بندی در موقعیت طبقه، جنسیت به‌عنوان میانجی ارتباطات به موقعیت طبقه و در نهایت، جنسیت به‌عنوان تقابل اتفاقی با طبقه.

بوردیو ازاین فراتر رفت و طبقه و جنسیت را در یک ردیف قرار می‌دهد. این موارد سخن از آن دارند که جنسیت خود از جایگاهی مهم در مطالعات روابط بین‌الملل برخوردار است. چنین پنداشته می‌شود که جنسیت ماهیت جداگانه‌ای است از روابط طبقات. از منظر روابط بین‌الملل معاصر نقطه مهم این است که باید تأثیر آن به هر سه دسته جنسیت، طبقه و نژاد بررسی شود.

چهارم: نقد بر طبقه مالکیت دموکراتیک از راه انتشار مالکیت معنوی و پیدایش طبقه جدید است که ارتباط دسته در آن بازنگری می‌شود، اما چنان‌چه اشاره شده است، مالکیت سهامی منجر به تحکیم مدیریت واقعی سهام‌داران بزرگ می‌شود؛ کسانی‌که به بودجه اصلی دسترسی دارند؛ به‌طور پارادوکسی از هم پاشیده‌گی سهام منجر به غیرانحصاری شدن سرمایه می‌شود. در سطوح سیاسی و ایدیولوژیک از هم پاشیدگی سهام. اساس جنس است که از راه آن طبقات میانه شیوه تولید سرمایه‌داری را متأثر می‌سازد.

به اعتقاد بیک این امر سبب شده است، تا هویت جمعی از بین برود و در عوض آن فردگرایی پیدا شود. چنان‌چه *اتکینسون* تعریف می‌کند، این فرایند را *روند دوگانه* می‌توان نامید. *پنجمین* نقد طبقه آن است که در جوامع پیشرفته سرمایه‌داری، ایجاد دولت رفاه منجر

انعکاس افراد از اشکال اجتماعی و مشغله‌های آن‌ها جدا شناخته می‌شوند؛ بنابراین، این یک پروژه‌ای است که به‌گونه ساختاری مطرح شده است. انتقادات نشان می‌دهد که نظریه و ارزیابی‌های بیک از ناحیه تجربی غیرممکن‌اند.

از طبقات ملی به جهانی: درباب ساختار اجتماعی جهانی

مفهوم طبقه موقعیت بسیار پیچیده طبیعت شناخت طبقات را در ساختار اجتماعی ملی مشخص می‌کند؛ رابطه‌ی آن‌ها را با دسته‌های جنسیت و نژاد به بررسی می‌گیرد و در نهایت، نقش آن‌ها را در بازتولید جامعه مورد بررسی قرار می‌دهد. این شکل یا مباحث جهانی عمیق‌تر می‌شود؛ به‌خصوص، آن‌گاه که از طبقات صحبت می‌شود، پرسش‌هایی به‌میان می‌آید: این‌که آیا می‌توانیم در مورد جامعه جهانی سخن بگوییم؟ آیا طبقات جهانی وجود دارند؟ آیا می‌توان از طبقات جهانی تحلیل‌های گوناگون ارایه نماییم؟ چه‌گونه منافع طبقاتی در نظام درون- دولتی مطرح می‌شود؟ تا چه انداه موجودیت دولت‌های حاکم به‌معنای آن است که می‌توانند به‌صورت غیرمستقیم از منافع طبقات در سطح بین‌الملل حمایت کنند؟

تفاوت بین شیوه تولید و ساختار اجتماعی

برای پاسخ به پرسش‌های بالا، بهتر است تا در نگاه نخست تفاوت بین شیوه تولید و ساختار اجتماعی روشن شود. شیوه تولید یک موضوع انتزاعی است، که به‌صورت عینی و واقعی وجود ندارد و شامل قوه‌ها و

روابط تولید می‌شود. اما آن‌چه به‌صورت واقعیت وجود دارد، ساختار اجتماعی تعیین‌شده تاریخی است؛ یک موجودیت تاریخی در یک موقعیت تاریخی. ساختار اجتماعی به‌طور معمول به‌واسطه مشخصات تعیین‌شده، به‌ترتیب شیوه تولید سرمایه‌داری، فیودالی پدرسالاری شناخته می‌شود، که ترتیب آن به‌تنهایی معنا پیدا می‌کند. بنابراین، ساختار اجتماعی وحدت پیچیده‌ای را شکل می‌دهد، که در آن شیوه تولید اجزای آن را مدیریت می‌کند.

بدین‌سان می‌توان چنین تحلیل نمود که جهانی‌شدن سریع منجر به پیدایش ساختار اجتماعی جهانی شده است، که در آن شیوه‌های تولید مختلف - چنان‌چه هم در دولت- ملت‌ها وجود دارد و هم در نظام بین‌الملل -، همکاری مسالمت‌آمیز دارند و به‌واسطه شیوه تولید سرمایه‌داری اداره می‌شوند. با اشاره به گفته مندل، مبادلات روابط سرمایه‌داری، شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، شبه‌سرمایه‌داری و طرف‌دار سرمایه‌داری را در یک جامعه ارگانیک به‌هم گره می‌زند. اثبات این موضوع در گذشته‌ها آن‌چنان محکومیت در پی نداشت. زیرا، در سایه‌ی نبود انقلاب اطلاعاتی و ارتباطی، نظم جهانی طبقات ملی مانند امروز به مرحله کیفی نرسیده بود. وضعیت درحال حاضر متفاوت است. سرعت پیش‌رفت بحران مالی و اقتصادی، این واقعیت را نشان می‌دهد که ساختار اجتماعی جهانی وجود دارد.

ویژگی جهان سرمایه‌داری

یکی از خصوصیات محوری سرمایه‌داری که قابل تأکید است، تمایل ذاتی آن به گسترش فضایی است. هم‌چنان روشن می‌کند که چرا سرمایه‌داری همیشه منجر به امپریالیسم می‌گردد. توسعه سرمایه‌داری به‌واسطه توسعه ترکیب‌شده و ناهموار مشخص می‌شود. این موضوع به‌طور هم‌زمان شامل توسعه‌یافتگی و توسعه‌نیافتگی می‌شود. اما این واقعیت در نوشته‌های *کارل مارکس* به‌صورت کامل در باره فهم سرمایه‌داری بازتاب نیافته است. تحلیل *مارکس* به قول *پتایک* اقتصاددان مارکسیست، اساسا به اقتصاد سرمایه‌داری بستگی دارد. بنابراین، در میان مسائل دیگر، تعامل میان سرمایه‌داری و مستعمره‌ها چندان مورد توجه نظریه مارکسیستی نیست و در این موضوع خاموشی اختیار می‌کند - تنها *روزا لوگزامبورگ* تلاش‌های حاشیه‌ای و ناتمامی را آغاز کرده بود. آن‌چه در این‌جا مورد توجه است این نیست که داستان استعمار سروده شود، بلکه وارد شدن به عمق نظریه مارکسیستی است، تا از این راه اشکال معاصر امپریالسم به‌صورت درست شناسایی گردد.

هرچند مارکس و انگلس با مطالعات ایرلند در سال‌های پس از ۱۸۵۳ طبیعت ویران‌گر استعمار را به‌صورت مشخص مورد نقد قرار داده‌اند - به‌خصوص در نوشته‌هایی درباره هند -، اما این نوشته‌ها تحلیل مارکسیسم را در مورد شیوه تولید سرمایه‌داری به‌عنوان یک نظام بسته متأثر نساخت و در این راستا کمک نکرد. حتی لنین نیز نقش استعمار را در فرایند بازتولید سرمایه بررسی نکرد. این مسائل منجر به

اغفال این واقعیت شد که سرمایه‌داری و امپریالیسم یک رابطه درونی دارند، تا متصل. براین اساس، سرمایه‌داری از همان آغاز ماهیت امپریالیستی داشته است، یا اگر این جمله را به عبارت دیگر بازنویسی نماییم، نقش تاریخی سرمایه‌داری همواره منجر به ساختار اجتماعی جهانی بوده است؛ هرچند این ساختار یک نظام جهانی عادلانه را به میراث نمی‌گذارد.

به هرحال این موضوع نیز مهم است که، اگر چه روابط بین شیوه تولید سرمایه‌داری و امپریالیسم ذاتی و درونی است، اما محتوای آن در هر دوره تاریخی تغییر پیدا می‌کند. مجموع کنش‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی تشکیل امپریالیسم می‌دهند، در هر زمانی دگرگونی‌هایی را تجربه می‌کنند. آن‌چه امروز به مشاهده می‌رسد، می‌توان امپریالیسم جهانی نامید. ویژگی اساسی آن منافع فراکسیون فرامرزی طبقات سرمایه‌داری ملی است. منافع طبقه سرمایه‌دار فراملی به‌طور نسبی به طبقات رده‌بندی‌شده و میان جهان دوم نیز کمک می‌کند.

طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی

طبقه سرمایه‌دار فراملی به‌گونه‌های متفاوت تعریف شده است. *لیسلی اسکلاید* براین باور است که طبقه سرمایه‌دار فراملی از منظر مارکسیسم سنتی، از درون سرمایه‌داری به‌وجود نیامده است، حالا دیگر مالکیت مستقیم یا کنترل ابزار تولید شرط انحصاری برای خدمت‌گذاری منافع

سرمایه نیست و به‌خصوص از منافع جهانی سرمایه حمایت نمی‌کند. به باور او، طبقه سرمایه‌دار فراملی شامل چهار فراکسیون است: فراکسیون صنفی، فراکسیون دولتی، فراکسیون تخنیکی و فراکسیون مصرف‌کننده. دیگران مانند *رابینون وهاریس* نیز، بر این باورند که طبقه سرمایه‌دار فراملی متشکل از صاحبان سرمایه فراملی است؛ گروهی از مالکان ابزار تولید جهانی که به‌صورت کلی در قالب شرکت‌های فراملی و نهادهای مالی خصوصی تجسم می‌یابند. *باردویی* این نگاه را با شیوه نظری و ارائه دو تعریف متفاوت موشکافی می‌کند، که در آن به‌ترتیب از ساختار - *راینیون و هاریس* - و نمایندگی – اسکلید - صحبت شده است.

باردویی به‌دنبال حل تفاوت میان این دو دیدگاه به ظاهر غیراقتصادی تحلیل اجتماعی، با ارائه اثبات عملی و نظری است، که به‌صورت یک‌سان و هم‌زمان مورد نیاز است و توسط ساختارگرایان و سازه‌انگاران به‌کار گرفته شده است. اصل واقعی یک عمل به‌باور *باردویی* در هیچ‌یک از شرایط اجتماعی و ساختارهای آن، که نهادها و نمایندگان‌اند، پنهان نشده‌است، مگر به روابط. این یک رابطه همیشگی و چندگانه نیست، بلکه دیالکتیکی از جامعه و عادت، موقعیت و وضعیت، ساختار اجتماعی و ساختار ذهنی است که اعمال انسانی جهانی را می‌سازد و یا متأثر می‌شود.

بنابراین، جهان ما یک جهان ارتباطات فراملی است، فرایند یک‌پارچگی جهانی تحت نظارت و رهبری طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی

هم‌چنان یک فرایند چندسطحی است، که در سطح بین‌المللی، منطقه‌ای و ملی به اجرا می‌آید - به‌خصوص در شهرها. با توضیح این واقعیت که طبقات، بازیگران متحد نیستند. آپیلدرون فرایند طبقه سرمایه‌دار فراملی را به‌عنوان گروهی مفهوم‌سازی می‌کند که گروه‌های مختلف در درون یک طبقه سرمایه‌دار منتج به شکاف طبقه رقیب می‌شود. دو محور ساختاری عمده که براساس آن شکاف‌های طبقه به‌وجود می‌آیند. در نگاه نخست، سرمایه صنعتی – تولیدی - در برابر سرمایه‌ی ملی – پولی - و در نگاه دوم، سرمایه داخلی – ملی - در برابر سرمایه فراملی شناخته شده است که به‌واسطه آن می‌توان تقسیمات طبقات در درون سرمایه صنعتی را تحلیل نمود. شکاف فراملی طبقه سرمایه‌دار در دو یا سه دهه اخیر در جهان سوم شکل گرفت.

دلایل مادی و ایدولوژیکی در این زمینه وجود دارد که چرا این طبقه چنین تأثیرگذار بوده است. در سطح مادی ادامه و دنبال سیاست‌های نولیبرال در کشورهای بزرگ جهان سوم، منجر به قوت شکاف طبقه سرمایه‌دار فراملی شد. باز نمودن بازارهای بزرگ در جهان سوم و سرمایه‌گذاری‌های هنگفت رژیم‌های لیبرال حضور طبقات فراملی را ممکن ساختند و به طبقات سرمایه‌دار فراملی این اجازه را می‌دهند، تا به‌عنوان شرکای جدید کشورهای توسعه‌یافته نقش ایفا نمایند - از طریق تداخل به یک‌دیگر. فشار رفتن به بازارهای

سرمایه‌داری یا استفاده از سیاست قابلیت تبدیل[1] توسط منافع ملی و جهانی - به‌شمول فشار نهادهای مالی بین‌المللی-، حضور نهادهای خارجی سرمایه‌گذاران[2] را در کشورهای اقتصادی نوظهور مانند هند، افزایش داده است. دوم، دنبال کردن سیاست‌های نولیبرال فضایی را برای شرکت‌های چندملیتی ایجاد کرده است که در آن برزیل، چین، هند و افریقای جنوبی نقش عمده دارند - از مسیر تغییر در قواعد مالی و پولی.

ارزش ظاهری سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی[3] از کشورهای در حال توسعه به ۸۵۹ میلیارد در امریکا در سال ۲۰۰۳ رسید، در حالی‌که این رقم در سال ۱۹۶۰ میلادی ۱۹۹ میلیارد دلار بود. پس از سال ۱۹۸۰ به این‌سو ۱۱ مرتبه افزایش یافته است. این آمار در سال‌های آینده نیز رو به افزایش خواهد بود. سوم، سیاست‌های نولیبرال از راه سیاست انتقال کارگر و قانون، شکستی به اتحادیه‌های تجارتی و جنبش‌های دهقان‌ها در کشورهای در حال توسعه وارد ساخته است، تا در برابر طبقه سرمایه‌دار فراملی مقاومتی صورت نگیرد و این قدرت کاهش پیدا کند. ماهیت عوامل ایدولوژیک چندان ظاهری نیست. تأثیر جهانی‌شدن سیاست‌های نولیبرال بر سیاست‌گذاران جهان سوم این مفکوره را ایجاد کرده است که در شرایط حاضر بدیلی برای سیاست‌های نولیبرال وجود

---

1 Convertibilijy
2 Foreign lnstitulconal invostor
3 Foreign Direct Investment

ندارد. بنابراین، باید از این خط پیروی شـــود. دوم، نگاه جهانی به طبقه سرمایه‌دار فراملی به‌صـــورت بســـیار مؤثر از راه فرهنگ و رســـانه‌های جمعی شرکت‌های صنعتی در میان طبقات میانه انتشار پیدا کرده است - البته FDI نیز در آن سهیم است.

این وضـــع منجر بـه حمایت قوی از طبقه سرمایه‌دار فراملی شـــده اســـت. در نهایت تأثیر روزافزون دیاســـپورا از هند و چین، ایدولوژی طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی را به ارمغان می‌آورد. اما TCC هم‌چنان که در اروپا بوده اسـت، در کشـورهای در حال توسـعه با دیگر جناح‌های طبقـات سرمـایـه‌دار وارد اتحاد شـــده تا تأثیر خود را بر اقشـــار جامعه مستحکم سازند.

جدل طبقه جهانی

یکی از مشـخصه‌های مؤثر رهیافت طبقاتی روابط بین‌الملل آن‌است که انـتقـاد نظری روابط بین‌المـلـل معـاصر بـا مقـاومـت عملی طبقـات سـتم‌دیده‌ی فراملی[1] گره خورده اسـت. ایده انترناسـیونالیسـم از سخنان عمـده مـارکســـیســـم در روابط بین‌المـلـل بوده تا از راه آن بتواند تغییر اجتماعی وارد ســـازد. امـا چنـان‌چـه *هـالیـدی* بررســـی کرده اســـت، انترناسـیونالیسـم امروزه آن چیزی نیسـت که مارکسیست‌ها بدان به‌عنوان ابزار تغییردهنده باور داشـتند، بلکه در شرایط کنونی ابزاری در خدمت دولت‌هاست.

1 Transnaticnial Upreal Class

امروزه هیچ سازمان و جریان قوی وجود ندارد تا از طبقه ستم‌دیده جهانی نمایندگی نماید و جنبش مقاومت را رهبری کند. ساختارهای شکننده سازمانی در جهان امروز هیچ‌گاه این مفهوم را افاده نمی‌کند که امکان جدل طبقاتی از میان رفته است. جدل طبقاتی حتی در شرایط نبود سازمان مرکزی امکان‌پذیر است. اتحاد سازمان‌ها یک امتیاز است، به‌همان‌گونه که دولت‌ها با هم‌دیگر می‌شوند، حتی کسانی که امروز به وضاحت از انگیزه‌های سوسیالیستی حرف می‌زنند، باور دارند که مانند آوانگاردهای دیروز به‌دنبال یک هدف مشخص نیستند، که دیگر صداها را حذف نمایند.

به هرصورت، نگاه انترناسیونالیسم پیچیده این معنا را افاده می‌کند که باوجود نبود یک ساختار واحد مقاومت، همکاری در سطوح مختلف جهانی مورد نیاز است. این حرکت به‌گونه‌ای آغاز شده است. امروز همکاری جهانی روزافزون در میان جنبش‌های اجتماعی متعلق به طبقه فرودست جهانی با ارائه فرم اجتماعی جهانی با استفاده انترنت در حال شکل‌گیری در این مسیر است. بازیگران گوناگون و جنبش‌های اجتماعی از انواع مختلف باهم جمع شده‌اند و با استفاده از تاکتیک‌ها و استراتژی‌های مبتنی بر مسایل گوناگون به‌دنبال عدالت جهانی هستند.

البته مفکوره مقاومت در روابط بین‌الملل با رهیافت طبقاتی به‌دنبال آن است، تا از دام‌های خوش‌بینانه لیبرالی و بدبینانه چپ‌گرایی جلوگیری نماید. براساس این نگاه، نه روایت پیشرفت و نه تخیل حاکمیت دایمی، هیچ‌یک نمی‌تواند دیالکتیک پیچیده تعقیب

اجتماعی را متأثر سازند. تناقضات فرایند اجتماعی ملی و جهانی فضایی را ایجاد می‌کند تا مقاومت ضد هژمونیک به بار آورد، که مبنی بر پیش‌بینی باشد. رهیافت طبقاتی به هرصورت جدلی است برای دموکراسی و عدالت جهانی. توجه جدی آن بر مشخصه جهانی جنبش‌های اجتماعی در عصر جهانی‌شدن است.

نتیجه‌گیری

هرچند رهیافت طبقاتی در علوم سیاسی، رو به‌زوال بوده است، اما در سال‌های اخیر تحلیل طبقاتی به‌شدت مورد علاقه دانشمندان قرار دارد. تلاش بر این است تا اعمال سرمایه‌داری جهانی و اشکال نوین امپریالیسم جدید بررسی شود. هم‌چنین احیای مجدد رهیافت طبقاتی در روابط بین‌الملل به‌عنوان عرصه فرعی حقوق بین‌الملل صورت گرفته است. با درنظرداشت سخن بالا، جهان معاصر به‌تنهایی توسط ابزارهای معمول امروز، شناخته نخواهد شد و ارتباط میان دولت‌های حاکم از این راه به مشکل خواهد خورد. رشد شبکه همکاری میان فراکسیون‌های فراملی طبقات سرمایه‌دار ملی دعوت می‌کند تا هر ابزاری برای شناخت منافع ملی به‌کار برد و با ترکیب رهیافت جنسیت و نژاد در روابط بین‌الملل، رهیافت طبقاتی یک روش اجتماعی را پیشنهاد می‌کند، تا از این راه منافع گروه زیردستان در جهان اول و سوم به‌بررسی گرفته شده و از آن دفاع شود.

منابع

Apeldoorn, Bastiaan van. 2003. ‘The Struggle over European Order: Transitional Class Agency in the Making of "Embedded Neo-Liberalism"’. In State/Space: A Reader, eds Neil Brenner, Bob Jessop, Martin Jones and Gordon MacLeod. 147-165. Oxford: Blackwell Publishing.

Atkinson, Will. 2007. ‘ Back, Individualization and the Death of Class A Critique’. The British Journal of Sociology Vol.58 (3): 349-366

Beck, Ulrich. 2007. ‘ Beyond Class and Nation: Reframing Social Inequalities in a Globalizing World’. The British Journal of Sociology Vol. 58(4): 679-705.

____ and Johannes Willms. 2004. Conversations with Ulrich Beck. Cambridge: Polity Press.

Bhattacharya, Gargi, John Gabriel and Stephen Small. 2002. Race and Power: Global Racism in the Twenty- First Century. London: Routledge.

Chibber, Vivek. 2008. ‘ On the Decline of Class Analysis in South Asia Studies’. In Whatever Happened to Class? Reflections from South Asia, eds Ronald J. Herring and Rina Agarwala. 24-50. London: Routledge.

Chimni, B,S. 2004a. ‘ International Institutions Today: An Imperial Global State in the Making’. European Journal of International Law Vol. 15(1): 1-39.

____2004b. ‘ An Outline of a Marxist Course on Public International Law’. Leiden Journal of International Law Vol. 17: 1-30.

____2010. ‘ Prolegomena to a Class Approach to International Law’. European Journal International Law Vol.21: 57-82.

Cottrell, Allin. 1984. Social Classes in Marxist Theory. London: Routledge and Kegan Paul.

Fernandez, Leela and Patrick Heller. 2007. ‘ Hegemonic Aspirations: New Middle Class Politics and India’s Democracy in Comparative Perspective’. Critical Asian Studies Vol. 38: 495-522.

Gammeltoft, Peter. 2008. ‘ Emerging Multinationals: Outward FDI from the BRICS Counties’. Int . J. Technology and Globalization Vol. 4(1): 5-22.

Gerth, H. H. and Mills C. Wright eds. 1948. From Max Weber: Essays in Sociology. Oxford: Oxford University Press.

Halliday, Fred. 2008. ‘Revolutionary Internationalism and its Perils’. In Revolution in the Making of the Modern World, eds J.Foran, David Lane and Andreja Zivkovic. 65-81. London: Routledge.

Harvey, David. 2000. Spaces of Hope. Edinburgh: Edinburgh University Press.

Herring, Roland J. and Rina Agarwala, 2008. ‘ Introduction- Restoring Agency to Class: Puzzles from South Asia’. In Whatever Happened to Class? Reflection from South Aisa, eds R. J. Herring and R. Agarwala. 1-24. London: Routledge.

Jilas, Molivan. 1983. The New Class: An Analysis of the Communist System. San Diego: Harcourt Brace Jovanovich.

Joyce, Patrick ed. 2005. Class. Oxford: Oxford University Press.

Lenin, V. I.1975. Selected Works. Vol. 3. Moscow: Progress Publishers.

Mandel, Earnest. 1983. ‘ The Nation-State and Imperialism’. In States and Societies, eds David Held et al. 526-540. Oxford: Basil Blackwell.

Marks, Susan ed. 2008. International Law on the Left. Cambridge: Cambridge University Press.

Marx, Karl and Friedrich Engels. 1969. Selected Works Vol. 1. Moscow: Progress Publisher.

_____. 1970. Selected Works Vol. 3. Moscow: Progress Publishers.

Mieville, China. 2005. Between Equal Rights: A

Marxist Theory of International Law. Leiden: Brill.

Patnaik, Prabhat. 1999. ‘ The Communist Manifesto after 150 years’. In A World to Win: Essays on the Communist Manifesto, ed. Parkash Karat. New Delhi: Left Word.

Poulantzas, Nicos. 1978a. Political Power and Social Classes. London: Verso.

_____.1978b. Classes in Contemporary Capitalism. London: Verso.

Resnick, Stephen A. and Ricarhd D. Wolff.2006. New Departures in Marxian Theory. London: Routledge.

Robinson, William and Jerry Harris. 2000. ‘ Towards a Global Ruling Class? Globalization and the Transnational Capitalist Class’. Science and Society Vol. 64: 11-54.

Santos, Boaventura da Sousa. 2007. ‘ Human rights as an Emancipatory Script? Cultural and Political Conditions’. In Another Knowledge is Possible: Beyond Northern Epistemologies, ed. B. Santos. 3-41.

Sen, Amartya. 2005. The Argumentative Indian. London: Penguin Books.

Sklair, Leslie. 2002. Globalization: Capitalism and its Alternatives. Oxford: Oxford University Press.

Wacquant, Loic. 2005. ‘ Symbolic Power in the Rule of State Nobility’. In Pierre Bourdieu and Democratic Politics, ed. L. Wacquant. 133-151. Cambridge: Polity Press.

Weininger, Elliot. B. 2005. ‘ Foundations of Pierre Bourdieu’s Class Analysis’. In Approaches to Class Analysis, ed. Erik Olin Wright. 82-119. Cambridge: Cambridge University Press.

Wright, Erik Olin. 1979. Class, Crisis and the State. London: Verso.

_____. 2000. Class Counts. Cambridge: Cambridge University Press Student edition.

_____. 2005. ‘ Foundations of a Neo-Marxist Class Analysis’. In Approaches to Class Analysis, ed. E.O Wright. 4-31. Cambridge: Cambridge University Press.

فصل چهارم

جنسیت و روابط بین‌الملل

انورادا ام چینایی[1]

نقش جنسیت در روابط بین‌الملل هرچند منازعه‌برانگیز است، اما بدون شک در سال‌های اخیر مورد توجه دانشمندان بسیاری قرار گرفته و از طرف آن‌ها مورد مطالعه قرار دارد. این موضوع بیش‌تر با جنبش زنان بین‌الملل وابسته است، که مبتنی بر انتقادات دانشمدان فیمنیسم در روابط بین‌الملل است. یکی از چالش‌های قابل‌توجه در نظریه‌های روابط بین‌الملل از جانب فیمنیست‌ها است که در آن نظریه‌های رئالیسم

---

1 Anuradha M. Chenoy

پروفیسور انورادا ام. چینای استاد مکتب مطالعات بین‌الملل در دانشگاه جواهر لعل نهرو هند است. او در این دانشگاه به‌عنوان رییس مرکز مطالعات روسیه و آسیای مرکزی ایفای وظیفه کرده است. کتاب‌هایی را که انورادا چینای نوشته‌اند شامل «ماویست‌ها و دیگر منازعات مسلحانه» که با پروفیسور کمال مترا چینای نوشته است. دیگر کتاب او «امنیت انسانی: مفاهیم و پیامدها» است که به همکاری شهربانو تاج-بخش نوشته است.

و نیورئالیسم را به‌شدت مورد حمله قرار داده و آن را حامی قدرت مردانه در جامعه‌های پدرسالار می‌داند. چنان‌چه که پارادایم‌های بدیل روابط بین‌الملل به‌دنبال توسعه مفاهیم امنیت ملی، آنارشی، استعمال قوه برای تعریف ناامنی انسان است، تا از راه قدرت نرم به این پرسش‌ها پاسخ دهند. نظریه فیمنیستی روابط بین‌الملل نیز در عرصه‌های مختلف حقوق بین‌الملل فعال است و نظریه‌پردازی می‌کند.

فیمنیست‌ها در جهان سوم این پرسش را طرح می‌کنند که، آیا نظریه‌های غربی به‌شمول نظریه‌های فیمنیسم غربی قادر به تولید دانش برای جهان سومی‌ها هستند؟ فیمنیست‌های آسیای جنوبی دکترین‌های امنیت ملی رژیم‌های خودشان را مورد اعتراض قرار داده و آن‌ها را رژیم‌های مردسالارانه و نظامی‌گرا می‌دانند. این نویسندگان طبیعت مردانه و زنانه هویت در میان دولت‌های آسیای جنوبی را مورد اعتبار نمی‌دانند. زنان در هند و دیگر دولت‌های این منطقه، با حضور پررنگ شان به‌عنوان فعال، اکادمیک و متخصص در روابط بین‌الملل نقش خود را افزایش داده‌اند. در ادامه گفتمان و تحلیل رویکردهای متفاوت فیمنیست‌ها در روابط بین‌الملل به‌بررسی گرفته می‌شود.

منازعه فیمنیسم با رئالیسم

مکتب‌هایی چون رئالیسم و نورئالیسم، حوزه بین‌المللی را مبتنی بر توازن قدرت تعریف می‌نمایند، که در آن رفتار و اعمال دولت‌ها به‌عنوان بازیگران اصلی نظریه‌پردازی شده است. در این نظریه نقش

هژمون‌ها پررنگ شده است که با توسل به زور و قدرت برای کسب منافع از راه نظامی به پیش می‌روند. زمانی به نقش جنسیت می‌پردازند که موضوع امنیت در داخل قلمرو یک دولت مطرح می‌شود. جایی‌که افراد مورد عنایت رئالیست‌ها قرار دارد. رئالیسم تحلیل خود را از آن‌جا شروع می‌کند که هدف روابط بین‌الملل مطالعه روابط میان دولت‌های مختلف است که برای اعمال حاکمیت‌شان از قدرت سیاسی و نظامی استفاده می‌نمایند. سیاست بین‌الملل به‌صورت کل، شناخت متقابل قدرت‌های مشروع حاکم است، که از سیاست داخلی تفاوت بزرگی دارد. شرایط آنارشی و منافع ملی مختلف دولت‌ها حوزه قلمرو بین‌الملل را تعریف می‌نماید. در چنین فضایی، دولت‌ها سیاست خارجی‌شان را مبنی با این نگاه مورد اجرا قرار می‌دهند که منافع ملی شان مورد تهدید قرار دارد. در صورت نبود یک دولت مقتدر حاکم بر دولت‌ها، فضا به‌گونه طبیعی آنارشیک می‌شود. براین‌اساس، رئالیسم آنارشی را نبود یک دولت رسمی می‌داند که اصول اساسی نظام بین‌الملل را تعریف می‌کند

به باور نورئالیست‌ها، مکانیزمی وجود ندارد که به‌طور طبیعی برخورد منافع را مدیریت کند و آزادی دولت‌ها را از طریق توازن قدرت محدود سازد تا همه دولت‌ها در آن سهیم شوند. نورئالیسم، نقش سازمان‌های چندگانه و بلاک‌های کثرت‌گرا را شکل جدید حکومت‌داری جهانی می‌داند. البته نورئالیست‌های بعدی نفوذ بازیگران غیردولتی را نیز در روابط بین‌الملل پذیرفته و قدرت نرم را

به‌شدت قوی‌تر از قدرت سخت تعبیر کرده‌اند.

این تعریف نوواقع‌گرایی از روابط بین‌الملل، به این دلیل که دیگر بازیگران، مانند جنسیت، نظام و اجتماعات را از قلم انداخته‌اند، مورد انتقاد فیمنیست‌ها و نظریه انتقادی قرار داده است. آن‌ها نظام بین‌الملل و دولت‌ها را نهادهای غیرقابل تغییر می‌دانند. در واقع، نظریه‌های توضیحی بدیل وجود دارند که باور دارند حقوق بین‌الملل می‌تواند تغییر کند. نیورئالیسم، شبکه روابط میان قدرت‌ها را تحت پوشش قرار می‌دهد و از نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌ها سخن می‌گوید؛ گفتمانی است نخبه‌گرایانه و مردمحور. رئالیست‌ها این انتقادات را رد نموده و آن را مشکلات مایل بر اخلاق و ایدولوژی می‌دانند که نمی‌تواند در حوزه وسیع روابط بین‌الملل بگنجد. یعنی مسائل جنسیت از موضوعات علم اخلاق و ایدولوژی‌اند، نه روابط بین‌الملل. البته نباید فراموش کرد که فیمنیست‌ها یک نگاه واحد به مسائل ندارند، بلکه اعتقادات آن‌ها براساس خطوط امپریالیسم، مارکسیسم و پسامدرنیسم تقسیم شده است.

فیمینست‌های رادیکال به این باور هستند که نیورئالیست‌ها در تحلیل خود به آنارشی می‌چسپند که این به‌گونه‌ای گریز از شناخت موقعیت زنان در یک جامعه پدرسالارانه است. نظریه آنارشی، ما را از شناخت مسائل دور ساخته و با این همه پیچیدگی نمی‌گذارد، تا واقعیت را تشخیص دهیم. مشابه نظریه قرارداد اجتماعی، نورئالیست‌ها نیز نقش زن را در ساختار دولت- ملت‌ها به اغفال گرفته‌اند. در حالی‌که

رئالیست‌ها و نبورئالیست‌ها دولت را یک نهاد منطقی تلقی می‌کنند، اما در ارتباط با نقش زن این موضوع را مدنظر ندارند و از این منطق، جدا تلقی می‌نمایند. به‌راستی، نیورئالیست‌ها مسائلی چون نژاد، قوم، طبقه و جنسیت را از مطالعات بین‌الملل حذف کرده‌اند. زیر نام تبیین علمی، نورئالیست‌ها به‌عنوان سیاست‌گذاران مرزهای اجتماعی شناخته شده‌اند.

فیمنیست‌ها به این اعتقاد هستند، که تاریخ روابط بین‌الملل باید بازنویسی شود و براساس آن، مفاهیم سنتی تاریخی دوباره بیان گردد، که بدین وسیله نه‌تنها نقش زنان بلکه نقش همه اقشار به حاشیه رانده‌شده، مطرح گردد.

فیمنیست‌ها باور دارند که رئالیست‌ها شناخت جهان را از زاویه جنس مذکر آغاز کرده‌اند، که در آن وضعیت قدرت مردان مورد بررسی قرار گرفته است. در این نظام، یک مرد حاکم می‌تواند مبتنی بر عقلانیت، خشونت خودش را توجیه کند. زنان یا از راه خشونت فیزیکی مستقیم اداره می‌شوند و یا از راه ادراک و ایدولوژی، مانند تکلیف زنانه، مادر بودن، مشکلات صحی. موقعیت جنسی در کار و تفاوت‌های جنسیتی در دسترسی به منابع تعریف شده است. سهم‌گیری دولت در جرایم، آن‌گاه آشکار می‌شود که دولت در خشونت‌های داخلی سیاست عدم مداخله پیش می‌گیرد یا از قانونی که تبعیض جنسیتی را بروز می‌دهد، حمایت می‌کند.

فیمنیست‌ها معتقدند که جدل بر سر قدرت نابرابر در طول تاریخ باعث سقوط موقعیت زنان شده است که ناشی از نقش تولیدی آن‌ها

است. بنابراین، نقش زنان را در فضاهای خصوصی تعیین کرده‌اند و وظیفه‌اش را مأموریت مراقبتی دانسته‌اند. نظریه سیاسی و روابط بین‌الملل، همه‌ی نقش مرکزی را به مردان داده است و زن را در وهله دوم تعریف می‌نماید، که در نظام دولتی بازیگر دومی است.

به باور دیگر فیمنیست‌ها، رئالیست‌ها از آن‌روی به پدرسالاری علاقه دارند که آن را برای برقراری نظم در دولت سهیم می‌شمارند. به‌همین دلیل است که زنان از بسیاری نقش‌های مهم دولت‌داری محروم شده‌اند.

نظریه روابط بین‌الملل امتیاز اصلی را به مردان می‌دهند و نقش زنان را نادیده می‌انگارند. زیرا، به‌باور عام دولت با مردان شناخته شده است و در گفتمان واقع‌گرایی، دولت اساس روابط پدرسالارانه است. فیمنیست‌ها، این نگاه رئالیسم را که می‌گوید شهروند براساس مردانگی شناخته می‌شود و زنان دیگران یا خارجی‌اند، را به شدت رد می‌نمایند. البته این تنها فیمنیست‌ها نیستند که نظریه رئالیسم را نقد می‌نمایند. بلکه نوع نگاه آن‌ها خود قضاوت از دیگران است.

آرای فیمنیستی درباره دولت و قدرت

هرچند ساختار دولت به‌واسطه نظام پدرسالارانه شکل گرفته است که در آن نیرنگ و نظام طبقاتی نهادینه شده است. جنسیت و روابط طبقاتی با حمایت قدرت خشونت‌آمیز دولت تعریف شده است، که ایدیولوژی‌ها مشروعیت‌بخشی به آن پرداخته است. نقش زن در

خانواده، توسط دولت تعریف شده است. زنان، حق ثروت را از دست داده‌اند و در عوض خود به‌عنوان ثروت تبدیل شده‌اند. واحدهای خانوادگی انفرادی، زنان را قشر- آسیب‌پذیر ساخته و آن‌ها را وابسته به پدر، برادر، و شوهر ساخت. این باعث تضعیف موقعیت زنان شد که در یک شبکه خویشاوندی اجتماعی نهادینه شده است. مفاهیمی مانند میراث، جنسیت و بازتولید از وظایف عمده زنان توسط دولت تنظیم شد. این دولت است که روابط سیاست و قدرت را براساس جنسیت تقسیم کرده است. دولت در نظام‌مند ساختن اساس پدرسالارانه دخیل است که در آن ایدئولوژی، میان زندگی اجتماعی و انفرادی تفاوت قایل شده و ساختار دولت را از این منظر نگاه می‌کند.

فیمنیست‌های رادیکال و مارکسیست، دولت را به‌دلیل ماهیت پدرسالاری آن محکوم نموده و آن را مشوق تحدید نقش زنان به تکلیف‌های کاری و تولید می‌نماید که این دو عمل نیز نگاه ابزارگرایانه دارد.

فیمنیست‌ها به این باوراند که دولت روابط قدرت جنسیت را طوری شکل می‌دهد که در آن حاکمیت مردان به‌عنوان اعضای درجه اول معرفی می‌شود. حضور زنان در بخش‌های قدرت‌مند دولت، مانند ارتش، پولیس و غیره ضعیف است و در بخش‌هایی، مانند مکتب‌ها، شفاخانه‌ها، و دادگاه‌ها نیز نقش فعال ندارند. چنین پنداشته می‌شود که مردان ذاتا توانا تولد شده‌اند و مستحق معاش زیاد اند، درحالی‌که زنان این حقوق را با جدل و تلاش، زمانی به‌دست آوردند که ارزش‌های

سنتی خانواده از هم پاشید و آنارشی خانوادگی به‌وجود آمد.

حتی در دوره معاصر وقتی مسأله جنسیت مطرح شد و روابط بین‌الملل بیشتر جنبه‌های پدرسالارانه دولت را مورد توجه قرار داد، جنسیت به‌عنوان یک موضوع مهم مورد توجه قرار نگرفت. دلیل عمده آن را سنت رئالیسم در روابط بین‌الملل می‌دانند، که ریشه‌ای عمیق دارد که در آن امنیت ملی مورد توجه جدی قرار داشته است. در طول تاریخ، ایده قدرت با ایده مرد یکسان شناخته می‌شود. فیمنیست‌ها برای رفع این‌گونه شناخت با مفاهیم مبارزه می‌نمایند.

فیمنیست‌های لیبرال معتقد هستند که ازدیاد زنان در نهادهای مختلف و افزایش آن‌ها در بخش‌های خصوصی چالش‌های شدیدی در برابر پدرسالاری است. فیمنیست‌های پسامدرن، مدرینته و غرب‌گرایی را به‌عنوان یک پروژه مورد انتقاد قرار می‌دهند. در کل، همه شاخه‌های فیمنیسم به این باورند که همه مردان نگاه‌های کلیشه‌ای پدرسالارانه ندارند.

دکترین امنیت ملی و چالش فیمنیستی

دکترین امنیت ملی اشاره به ارزش‌های عمده دولت‌ها دارند که براساس آن تمامیت ارضی، استقلال ملی، حاکمیت مادی، امتیازات خاص سنجیده می‌شوند. مفهوم امنیت ملی به ابعاد خارجی امنیت را با جنبه داخلی آن یک‌سان می‌سازد. امروزه، دولت‌ها امنیت ملی را یک چارچوب کلی می‌دانند که با سیاست داخلی، ایدولوژی و اقتصاد آن

کشـور گره خورده اسـت. در مورد دولت‌های هژمون، امنیت ملی منجر به سـاختار تأسـیسـات صـنعتی نظام و اسـتراتژیک و نهادهای هسـته‌ای می‌شـود. بزرگ‌ترین اولویـت رژیم‌هـا در جهـان امروز، امنیـت ملی قلمداد شـده اسـت. اسـتعمال افراطی امنیت ملی منجر به نظامی شـدن جامعه شـده اسـت، که براسـاس آن موضـوعات سـیاسـی و مدنی اجتماعات را از راه ارزش‌های نظامی حل و فصل می‌نماند.

از آن‌جایی‌که دولت‌ها تسـهیل‌کنندگان اصلی امنیتی هستند که افراد بـا عضـویت در جامعه به امنیت می‌رسـند، چهره دولت به‌عنوان یک محافظ با مفهوم نرینگی آمیخته شـده اسـت. ازاین چشـم‌انداز، افراد تلاش دارند تا در مورد امنیت اطلاعات کسـب نمایند. رئالیسـت‌ها از وابسـتگی متقابل بین دولت‌ها در ملاحظات ژئواسـتراتژیک صـحبت می‌کنند، که منجر به توسـعه مجموعه امنیتی می‌شـود. از این راه رابطه افراد با دولت تعریف می‌شود. به همین‌گونه، رابطه منطقه با نظام جهانی و دولت- ملت‌ها را به‌بررسی می‌گیرد.

پژوهش‌گرانی مانند سـانتیا انلویی، اسـتدلال می‌کند که دولت‌های امنیـت‌گرا از ابزارهای خشـنی مانند تجاوز بر زنان برای هراس‌افگنی و ترسـاندن زنان اسـتفاده می‌نمایند. او در اسـتدلال خود از سـیزده دولت به‌طور نمونه نام می‌برد که به‌ترتیب عبارتند از شـیلی و ارژانتین در دهه ۱۹۷۰ میلادی، فیلیپین در دهـه ۱۹۸۰ میلادی، گیتمالا در دهـه‌هـای ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ میلادی، عراق، اسراییـل و هنـد در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۸۰ میلادی و هیتی، انـدونیزی، بوتـان، زاییر، چین و ترکیـه در دهـه‌هـای

۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ میلادی. این وضعیت زمانی پیش می‌آید که اشتغال یک دولت به مفکوره نظامی امنیت ملی افزایش یابد، که در آن سیاست‌های مردانه نقش پیدا کرده و نظام ارتش و پولیس مملو از مردان می‌شود.

اعتماد و وفاداری به رژیم و دولت از چنین فرهنگ نظامی بیرون می‌شود. در چنین اجتماع و شرایط، در صورتی‌که گروه زنان به انتقاد از آن به پا خیزند، مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند. مفهوم امنیت ملی به‌عنوان اولویت حیاتی قرار گرفته و بخش عمده ایدولوژی مطرح تعریف می‌شود، که در اکثر مسائل مهم‌تر از حقوق‌بشر تلقی می‌شود. در چنین جوامع، منافع همگانی بر منافع انفرادی سبقت می‌گیرد. منافع ملی با امنیت ملی مترادف می‌شود که نظامیان به حفظ چنین منافع می‌پردازند.

تا زمانی‌که دولت- ملت در نگاه رئالیسم و روابط بین‌الملل به مسائلی چون هویت، جنسیت، نژاد، طبقه و دیگر مسائلی مانند آن نمی‌پردازد، موضوع منافع ملی به‌عنوان اولویت دولت در حوزه بین‌المللی به‌رسمیت شناخته خواهد شد و این موضوع اهمیت پیدا می‌کند که هویت ما با بقا و ماندگاری دولت معنا پیدا می‌کند. در این صورت، این موضوع که هویت‌ها واحد، با ثبات و غیرقابل تفسیر است، معنی پیدا می‌کند. در چنین شرایطی، اگر گروهی در برابر هویت ملی استدلال کند، به معنای خیزش در برابر امنیت ملی تعریف می‌شود.

فیمنیست‌ها مفهوم واحد، یک‌سان و باثبات امنیت ملی را مورد نقد قرار می‌دهند و بدیلی به آن ارائه می‌نمایند. آن‌ها هویت را به مرزهای

تعریف شده مرتبط ندانسته، بلکه به جنبه‌های دیگری که همانا جنسیت است، تأکید می‌نمایند و به این باورند که آن مفاهیم، تشکیل‌دهنده هویت به حاشیه‌رانده شده است. تنها مردان به‌عنوان شهروند هویت دارند. انلویی می‌گوید: «خودشناسی تنها شناخت هویت نیست، بلکه هویت از راه اقشار دیگر که در اجتماع زندگی می‌نمایند، مورد شناسایی قرار می‌گیرد.» فیمنیست‌های آسیای جنوبی باور دارند که جامعه مردسالارانه باعث از بین بردن هویت زنان شده است. درحالی‌که از یک‌سو مادر را ملاک شناخت هویت می‌دانند، اما از سوی دیگر، آزادی زنان را حذف نموده و برابری آن‌ها را نمی‌پذیرند.

نقد فیمنیستی در جامعه‌های جهان سوم

با مطالعه مباحث بالا، این پرسش به‌میان می‌آید که آیا انتقادات فیمنیسم غربی از رئالیسم و دکترین امنیت ملی در جوامع جهان سوم هم مطرح است؟ آیا نرینگی در همه جامعه‌ها به‌گونه یک‌سان تطبیق شده است؟ آیا مفکوره مردبرترپنداری در آسیای جنوبی هم مورد استفاده است؟ و سرانجام، تفاوت میان انتقادات فیمنیستی و جنبش‌های صلح‌گرایانه در کجاست؟

فیمنیسم، جنگ و صلح

جنگ اعمال مردانه پنداشته می‌شود که زنان در آن نقش دومی را ایفا می‌کنند. برای نمونه، جمله آغازین منشور یونسکو چنین بیان می‌دارد که «از آن‌جایی‌که جنگ‌ها در ذهن مردان شکل می‌گیرند، باید صلح

را نیز در ذهن مردان جست‌وجو نمود.» در این زبان تخیّلی دیده می‌شود که زنان در آوردن صلح نقشی ندارند، تا زمانی‌که جنگ یک اقدام برای ملت‌سازی دیده می‌شود، مردان هستند که در صحنه‌های جنگ حضور دارند و از امتیازات آن بهره می‌برند.

فیمنیست‌ها جنگ را یک عمل جنسیتی می‌دانند. جنگ همه جنس‌ها را در یک جامعه متضرر می‌سازد، چه جنگ‌جو باشد، چه نباشد. این دانشمندان جنگ را عامل تأثیرگذار بر رویکرد زنان نمی‌دانند، بلکه عاملی می‌دانند که به‌واسطه آن روابط جنسی شکل می‌گیرد. در جنگ‌ها، هویت زنان رنگ ملیت‌گرایانه می‌گیرد - مانند مادر ملت - و حقوق و هویت آن‌ها با ملت گره می‌خورد.

موضوع زنان با نظامی‌گری و جنگ به چند دلیل بااهمیت پنداشته می‌شود. **اول**، این‌که زنان و کودکان قربانی سیاست‌هایی می‌شوند که در این مورد برنامه‌ریزی نشده است. تنها مرداناند که از زندگی عامه حفاظت می‌نمایند. حتی امروز کم‌تر از ده درصد زنان در کشورهای جهان سوم در مجلس‌های این دولت‌ها اشتراک دارند. هم‌چنین، در بسیاری از این کشورها زنان در رده‌های بالای تصمیم‌گیری اصلاً حضور ندارند.

دوم، این‌که زنان و مردان از جنگ به شکل متفاوت آسیب می‌بینند. تمرینات نظامی و مراقبت‌ها در جنگ‌های متعارف برای مرداناند؛ هرچند زنان نیز قربانیان مستقیم جنگ به‌شمار می‌روند. جنگ‌ها به‌طور معمول در شهرهای پرجمعیت کشانیده می‌شود. آمارها

این واقعیت را نشـــان می‌دهنـد کـه بیش‌تر از ۷۵ درصـــد قربـانیـان و آسـیب‌دیدگان کسـانی‌اند که شـامل جنگ نیسـتند؛ به‌خصـوص زنان و کودکان. سلاح‌های امروز اکثرا با کیفیت عالی‌تری ساخته شده‌اند که در آن آسـیب بیشـتر رسـانیده می‌شود. خشونت‌های جنسیتی علیه زنان در زمـان جنـگ تقریبـاً در همه جنگ‌ها گزارش شـــده اســـت. این عمل به‌عنوان یک ابزار علیه دشـــمن اســتفاده شــده اســت. به‌خصــوص در جنگ‌های بین قومی و یا فرقه‌ای. روابط میان زد و خورد و اســتفاده از بدن زنان در همه گزارشات جنگی دیده شده است. در همه جنگ‌های آسـیای جنوبی، اسـتفاده از آزار جنسـی علیه زنان صورت گرفته است. تحقیقـات جـدیـد نشـــان می‌دهد که زنان جنگنده در آســیای جنوبی افزایش یافته اســت. چنان‌چه مائویســت‌های نپال و هند، ببرهای تامیل در اخبار دیده شــده‌اند و موازی با آن تجاوز جنســی بر زنان نیز کاهش یافته اســت. البته کاهش تجاوز جنســی را می‌توان در عوامل مختلف از قبیل گســترش جنگ‌ها، تجاوز جنسی به زنان به‌عنوان جنایت جنگی و افزایش جنبش‌های زنان دانست.

زنان در مسـائل دیگر نیز قربانی هسـتند. از دسـت دادن یک عضـو خانواده، مانند پدر، برادر و شـــوهر، تأثیر روانی بر زنان دارد. نقش زن به‌عنوان سرپرست خانواده‌هایی که مردان آن در جنگ‌ها از بین رفته‌اند، به ندرت دیده شــده اســت. ســازمان پناهندگی ملل متحد در ســال‌های اخیر ۷۰ تا ۸۰ درصد پناهندگان را زنان و اطفال اعلان کرد. تأثیر جنگ در از بین بردن محیط‌زیست طبیعی نیز، تأثیر منفی بر زنان دارد.

گفتمان زنانه بر محور اجتماع زنان در برابر نقش خشونت‌آمیز مردان تأکید دارد. بنابراین، فیمنیست‌ها به‌دنبال آن نیستند تا شمار زنان در ارتش افزایش یابد، یا این‌که بر مردان برتری حاصل نمایند. اما این حق را برای زنان می‌طلبند که از حقوق خویش دفاع نمایند. از صلح سخن گویند و در مور زندگی ابراز نظر کنند.

نتیجه‌گیری

نظریه‌های رئالیسم و دکترین‌های امنیت ملی که دولت‌ها برای کسب منافع ملی از آن استفاده می‌نمایند، به‌عنوان یک واقعیت اساسی در میان دولت‌ها و جوامع مطرح است. بدون شک این مفاهیم، ایدولوژیک‌اند. فیمنیست‌ها می‌گویند که دانش و قدرت با هم پیوند دارند، تا گفتمان اعمال اجتماعی را به‌بررسی بگیرند. این دو بدیلی برای رئالیسم و دکترین امنیت ملی ارائه کرده‌اند.

انتقادات فیمنیستی، سیاست امنیت دولت‌ها را معطوف به مسائل کلان‌تر اجتماعی کرد. البته باید تفاوت میان انتقادات فیمنیستی و جنبش‌های صلح‌جویانه به‌بررسی گرفته شود. جنبش‌های صلح، صلح را به‌معنای نبود جنگ و زد و بند می‌دانند که مردان با توسعه گفتمان خلع سلاح علمی آن، به‌دست می‌آورند. اما برای فیمنیست‌ها، صلح یعنی آزادی زنان، یعنی نبود خشونت داخلی و اجتماعی. امنیت برای زنان، به معنای امنیت در فضای عامه و خصوصی است.

منابع

Bunch, Charlote. 1997, International Human Rights: Challenges Posed by Women. Available at http://members.tripod.com/-whr1998/documents/icclbunch.htm. Accessed on 13 May 2008.

. 2004. A Feminist Human Rights Lens on Human Security. Available at www.cwgl.rutgers.edu/globalcenter/charlote/humansecurity.pdf.Accessed on 13 May 2008

Buzan, Barry. 1991. People, States and Power: An Agenda for International Security in a Post-Cold War Era. Hemmel Hempstead: Harvester Wheat sheaf.

Carr, E. H. 1939. The twenty years Crisis 1919-1939 – An Introduction to the Study of International Relations. London: Macmillan

Chenoy, Anarudha. 2002. Militarism and Women in South Asia. New Delhi: Kali for Women.

Claude, I. 1962. Power and International Relations. New York: Random House.

De Mel, Neloufer. 2007. Militarizing Sri Lanka: Popularizing Culture, Memory and Narrative in the Armed Conflict. New Delhi; Sage

Enloe, Cynthia. 1983. Does Khaki Became You? The Militarization of Women's Lives. South End Press.

Grant, R. 1991. 'The Sources of Gender Bias in International Relations Theory'. 8-21 Blooming: Indiana University Press.

Hirshmann, Nancy. 1992. Rethinking Obligation: A Feminist Method for Political Theory. New York Cornell University Press

Kandiyoti, D. 1992. ‘Identity and its Discontents’. Millennium: Journal of International Studies

Vol. 20(3): 429- 431

Kaplan, Laura Duhan. 1994. ‘Women as caretaker: An Archetype that supports Patriarchal Militarism’. Robert. 1989. Essays in International Relations Theory.

Boulder Colorado: Westview

Mskay, Susan. 2004 Women, Human Security and Peace Building: A Feminist Analysis. Series No: 19

Menon, Ritu and Kamla Bhasin. 1998. Borders and Boundaries: Women in India’s Partition. Piscataway, NJ: Rutgers University Press

Mohanty, Chandra. 2003. ‘Under Western Eyes Revisited: Feminist Solidarity Though anti-Capitalist Struggles.’. Vol. 28(2): 499-535

Nayak, Meghna and Jenifer Suchland. 2006. ‘Gender Violence and Hegemonic Projects’. International Feminist Journal of Politics Vol. 8(4): 469-475

Peterson, V. Spike. 1992. ‘Security and Sovereign States: What is at Stake in Taking Feminism Seriously?’ In Gendered States: Feminist Revision of International Relations Theory.

Spike Peterson. 31-64. London Lynne Rienner.

Preiswerk, Roy. 1981. ‘Could we Study International Relations as if People Mattered?’ in Peace and World Order Studies: A Curriculum Guide. New York: Transnational Academic Program, Institute for World Order.

Reardon, Betty. 1985. Sexism and the War System. New York: Teacher’s College Press.

Rosenburg, Justin. 1994. The Empire of Civil Society. London: Verso.

Sarkar, TAnika. 1998. ‘Women, Community and Nation: A Historical Trajectory for Hindu Identity Politics’. In

Appropriating Gender: Women's Activism and Politicized in South Asia,

Petricia Jefferey and Amrita Basu. 89-104. New York and London: Routledge.

Singh, Jaswant. 1998. 'What Constitutes National Security in a Changing World Order? India's Strategic Thought'. Centre for the Advanced Study of India. Occasional Paper No: 6. June.

Philadelphia PA: University of Pennsylvania.

Streans, Jill. 1998 Gender and International Relations: An Introduction Cambridge: Polity Press

Tadjbakhsh, Shahrbanou and Anuradha M. Chenoy. 2007. Human Security, Concept and Implications. London: Routledge

Tichner, J. A.1992. Gender and International Relations. Cornell University

Vanaik, Achin. 1995. India in Changing World. New Delhi: Orient Longman

Waltz, Kenneth N. 1995. Man, The State and War: A Theoretical Analysis. Columbia University

Wolfers, Arnold. 1962. Discord and Collaboration, Essays on International Politics The John Hopkins Press

Yuval-Davis, Nira and F. Anthias. 1989. 'Introduction'. In Women, Nation, State, Basingstone; Macmillan.

بخش دوم

مفاهیم

استعمارگرایی و روابط بین‌الملل

امپریالیسم و روابط بین‌الملل

امنیت و روابط بین‌الملل

توسعه و روابط بین‌الملل

فصل اول

استعمارگرایی و روابط بین‌الملل

هیمادیپ موپیدی[1]

در این بیست و پنج سال از زمانی که [کتاب] «دشمن صمیمی» منتشر- یافت، مشخص شد که استعمارگرایی یک بازی طبقه‌ای است، نه دانش سیاسی. بنابراین، تا آن‌جا که این بازی و این سیاست باقی بماند، استعمار نیز با چهره متفاوتی باقی خواهد ماند.

ناندی ۲۰۰۹،۱۱۷

غریزه استعمار

در آغاز سده بیستم میلادی، *لیوپولد* دوم، پادشاه بلژیک به‌دنبال

---

1 Himadeep Muppidi

هیمادیپ موپیدی استاد همکار در مرکز بیتی گاف کوک کارت رایت در حوزه مطالعات بین‌الملل در کالج ویسار در نیویارک است. او نویسنده کتاب «نشان‌های استعماری روابط بین‌المللی» است. کتاب دیگر موپیدی «سیاست جهانی» است و یک کتاب دیگر را به همکاری اندره دیوسن زیر عنوان «جهان خانه من است: مطالعه حمید دهباشی» است. موپیدی کتاب دیگری زیرنام «مرزهای اروپا» دارد.

تأسیس یک مکتب جهانی استعمارگرایی بود. این پادشاه با اقدام به چنین هدفی توانست لذت استعمار را برای بلژیک فراهم کند که منجر به کشته شدن بیش از هشت میلیون کنگولی و دود و سرمای فراوان به اروپا شد. او می‌خواست اسرار استعمار را از نسل‌های گذشته بیاموزد؛ چنان‌چه اروپایی‌ها در گذشته این تجربیات را داشتند. *لیوپولد* خودش این دانش را از *آرشیف* اسپانیا به‌دست آورده بود که در گذشته‌ها جمع‌آوری شده بود.

در حدود یک سده پس از آن، جمله معروف، *فارین فیبر* در یک مقاله‌ای در مورد امپراطوری امریکا نوشت. این مقاله باعنوان امپریالیست بی‌میل: تروریزم، دولت‌های ناکام و مورد امپراطوری امریکایی، نشر شد که در آن سباسیستان مالابای (۲۰۰۲) سرمقاله‌نویس واشنگتن پست استدلال کرده بود که دولت‌های ناکام تهدید بسیار جدی برای حوزه بین‌الملل هستند که برای حل‌وفصل آن نیاز به یک امپریالیست است؛ آن‌چه که در گذشته تجربه شده است. بنابراین، ایالات‌متحده ناگزیر از بی‌میلی بیرون شده، این مسئولیت جدی را به دوش بگیرد. زیرا، دولت‌های ناکام در پرت‌گاه فقر و خشونت غوطه‌ور هستند. راه‌حل این معضل‌ها در چنین شرایطی آن است که ایالات‌متحده و متحدان آن به امپریالیسم بچسپند. صرف‌نظر از این‌که آیا ایالات‌متحده امپریالیست بر حال بوده است، یا نه، این سؤال مطرح می‌شود که تا چه میزانی می‌تواند ایجاد یک امپریالیسم دیگر، موفق به حل بحران‌ها شود؟ با درنظرگرفتن لذت سوءاستفاده، لذت امپریالیسم

در حدود یک سده جنگ و مبارزات خونین ملت‌ها برای رهایی از یوغ استعمار غربی چه‌گونه این امکان وجود دارد که از یک امپریالیسم دیگر صحبت شود. در صورت وجود، حدود یک‌صد جنبش ضداستعماری، میلیون‌ها انسان آزاردیده و کشته‌شده در امریکای لاتین، افریقا و آسیا، طغیان، انقلاب‌ها، جنگ‌ها، ملیت‌گرایی، بازسازی‌های اقتصادی و تجربیات فراوان ساختارهای اجتماعی بدیل، چه‌گونه چنین پیشنهادی می‌تواند مورد درک دیگران قرار گیرد؟ این مردم چه فکر می‌کنند؟

یک روابط بین‌الملل از خودراضی

> درصورتی‌که ملیت‌گرایی در اکثر نقاط جهان، بدون غرب اجتماع تخیلی‌شان را از مدل‌هایی بر می‌دارند که توسط اروپا و امریکا برای شان تهیه شده باشد، چه‌چیزی برای تصور لسان باقی می‌ماند؟ تاریخ نشان داده است که در جهان پسااستعمار، ما مشتریان دایمی مدرنیته بوده‌ایم. اروپا و امریکا به عنوان تحول‌دهندگان واقعی تاریخ حتی بر تصور ما نیز حاکمیت دارد.

چترجی ۱۹۹۳,۵

تصور حاکم نظام بین‌الملل غربی در مورد روابط، سیاست‌ها و اجتماعات غیر جهان غرب، در همه‌ای ابعاد یک نگاه استعماری است. دلیل استعماری این نگاه اساسا خودمداری غرب است که از سال‌ها به این‌سو به آن آغشته شده است. غربی‌ها برای نمونه، بیش‌تر به شناخت ارزش‌های خودشان در برابر ارزش‌های جهان رفته‌اند. با تأکید بر این

فرضـــیه اثبات شـــده، بخش‌های دیگر جهان به مشـــکل می‌توانند در چـارچوب تحلیـل غربی بـه‌عنوان بـازیگر مســـاوی در یـک جهـان جهانی‌شـده وارد شـوند. دیگران یا به فراموشی سپرده شده‌اند، یا این‌که بـه‌عنوان تـابع در چـارچوب تحلیـل علوم اجتماعی و روابط بین‌الملـل معاصر به‌رســمیت شــناخته می‌شــوند. همه‌ای نظریه‌پردازی‌های روابط بین‌الملـل گرفتـار یک مشــکل هســتند. با ارائه یک جهانی که در آن واقعیـت‌هـای اجتماعی فراوان وجود دارد، چه‌گونه می‌شـــود از جامعه سـخن گفت؟ چه‌گونه می‌شـود موضوعی را جهانی ساخت؟ و سرانجام این‌که، چه‌گونه می‌توان همواره به خود پرداخت و جهان را با ارزش‌های خود تعیین ساخت؟

چارچوب اسـتعمار خودمدار اسـت. در چنین تفسـیری، از هر نوع علایق و وابســتگی بـه دیگر چـارچوب‌هـا خود را بی‌نیـاز می‌دانـد. با این‌کار جهان متکثر به‌دنبال آن اسـت تا وابستگی به دیگران را براساس برتری سـلسـله‌مراتبی رد نماید و واقعیت‌های خود را بر دیگران تحمیل نماید. وهم و سـلطه در فضـای ذهنی باعث می‌شود تا فهم یک‌سان از ســیاســت جهانی را یک‌جانبه نگریســته و از مطالعه هرمنوتیک طفره بروند. چنین برداشـت می‌شـود که سـیاست جهان و اندیشه‌های سیاسی مسئول تجربه چارچوب‌ها و نظریه‌های اروپایی-امریکایی‌اند.

آن‌چه که زمینه تکذیب این تمایل را فراهم می‌کند، آن است که دو طرف دوگانگی تأســیســی طبیعت واقعیت جهان را مورد بی‌مهری قرار می‌دهند. ناوکو سـاکایی (۱۹۹۸) در نوشته‌های زیر این ماهیت غربی را

چنین به استدلال می‌گیرد: «غرب نامی است که به صورت یک موضوع عینی در یک گفتمان خود را جمع کرده اسـت، اما هم‌چنان به صـورت ذهنی و اســتدلالی، ترکیبی اســت از این مفکوره که این نام در منطقه، اجتماعات و مردم از لحاظ سـیاسـی و اقتصـادی نسـبت به دیگر مردم جهان برتر اند. اساساً یک نام است، مثل جاپان.»

رابین دی. جی. کیلی (۲۰۰۹: ۹) در مقدمه نوشته کلاسیک به ایمی ســزایر بـاعنوان گفتمانی دربـاب اســتعمارگرایی (۲۰۰۰) دربـاره این موضوع گفته است که چه‌گونه سزایر نیم سده پیش در مورد ابعاد معیین استعمار سخن رانده و گفته است:

«اروپا نیز وابســته اســت. با پیش‌بینی معروف فانون، اروپا از لحاظ ادبی ساخته و پرداخته جهان سوم است. سزایر این را بارها فاش ساخته است که نگاهی سلطه‌گرایانه استعمار به‌دنبال آن است تا دیگران را بربر معرفی نماید. افریقایی‌ها، هندی‌ها و آسیایی‌ها نمی‌توانند عین تمدن و فرهنگی را داشــته باشــند که امپریالیســت‌ها دارند. زیرا آن‌ها نه هدفی دارنـد و نـه توصــیـه‌ای در مورد حـاکمیـت بر جهـان. بـه تعبیر دیگر، چنان‌چه سزایر می‌گوید، رویارویی با استعمار نیاز به تجدید مستعمرات و تخریب ذهنیت گذشته دارد، که سزایر آن را Thingification نامیده است.

البته دو موضــوع دیگر نیز در کانون توجه ادبیات اســتعماری دیده شـده اسـت؛ نخسـت، نفی سـاختاری در کشـورهای مسـتعمره و دوم، تعریف فرودســتی در میان مردمی که مربوط مســتعمرات می‌شــوند.

ساختارهای اجتماعی، فرهنگی و حتی سیاسی موجود در کشورهای مستعمرات از گذشته به‌صورت قطعی مورد ابطال ازسوی استعمارگران جدید شدند. مردم نیز در این مناطق براساس یک نگاه سلسله مراتبی که به‌وجود آمد، به فرودستان تعریف شدند.

روابط بین‌الملل ضد استعمار

«تجزیه جهان استعمارگر به قطعات ریزه از آرزوهای بزرگ در میان کشورهای مستمره است.»

فانون ۲۰۰۴، ٦

استعمارزدایی به‌باور فانون یک فرایند خشونت‌آمیز است. اگر استعمارگرایی تکذیب ساختاری و اطاعت معرفتی دیگران به‌شمار می‌رود که برای تجاوزو جنگ ایجاد شده است، در آن‌صورت، استعمارزدایی با تکذیب آن یک فرایند خشونت‌آمیز نباشد. مخالفت با عامل اصلی خشونت یا تکذیب تخیلی که به واسطه‌ی دیگران تخریب شده است. براین اساس، سخن از خشونت به‌میان نخواهد آمد. همین‌گونه، چنان‌چه فانون به آن اشاره دارد، مستعمره انسان را در مفهوم جهانی آن یک موجود سیاسی می‌داند. پس سؤال سیاست جهانی است. یک سیاست جهانی ضداستعمار که با تولید سیاست بین‌الملل معاصر گره خورده است.

اروندیتی رای (۲۰۰۴) تفاوت جهان سوم یا چشم‌انداز آن را چنین شرح می‌دهد:

«چندسال پیش در شهرهای بزرگ اروپا و امریکا در مورد چنین

مسائلی باهم نجوا می‌کردند، در حال حاضر از محاسن امپریالیسم سخن می‌رانند و از حضور یک نظام امپریالیستی برای اداره جهان امید دارند. مسیونرهای جدید نظم را به قیمت عدالت جستجو می‌نمایند. دیسپلین به قیمت حیثیت و موقعیت تعالی در برابر هر قیمتی. به احتمال قوی بعضی از ما از طرف رسانه‌ها دعوت می‌شویم تا در این مورد صحبت کنیم. صحبت درباره امپریالیسم مانند مخالفت و موافقت درباره تجاوز جنسی است. چه می‌توان گفت؟»؛ در صورتی‌که استعمارگرایی پیمان‌شکنی و نقض تعهد به خود است، پس از اولین اقدام در جهت تکذیب، پیمان‌شکنی خواهد شد، که فرصت بیش‌تری برای بحث در این مورد نیست. در صورتی‌که این پیمان‌شکنی در سطح انکارِ معرفتی واقعیت باشد، پس مبارزه با آن، سؤالی را در پی خواهد داشت که این سؤال در مورد حقیقت است. تحت شرایط استعماری نمی‌توان یک بحث ذهنی داشت. برای مستعمره، ذهنیت همیشه در برابر خودش قرار دارد.

آشیس ناندی (۲۰۰۹: ۲۵) مشابه با *جاکس ایلول* می‌نویسد که دو اسطوره‌ی مهم جهان معاصر، علوم و تاریخ است. پس اگر استعمارگرایی یک بازی طبقه‌ها و سیاست دانش است، اولین اقدام در این بازی، استفاده از تاریخ در راستای یک‌دست نمودن عرصه بازی آن است. دومین اقدام، شکل دادن سرشت مقاومت است که مخالفان از مباحث استعماری آن را بیرون می‌سازند.

«فرهنگ استعماری نظام تعلیمی و فرایند اجتماعی شدن را بازنگری می‌نمایند، تا از این راه تعریف‌های سلامت عقل، عقلانیت، بزرگ‌سالی و صحت را که به‌طور خودی انتشار می‌دهد که بی‌معنایی و رکود را از میان بر می‌دارد. شما می‌آموزید تا در برابر حاکمیت‌های تأسیس شده مبارزه کنید و این در کنوانسیون‌های این نظم تأسیس شده ذکر شده است تا شورشگران به‌صورت تدریجی پراکسیس رادیکالی را آموخته و در دانش جهانی تولید نمایند.»

ناندی ۲۰۰۹: ۱۱۸

منابع

Cesaire, Aime. 2000. Discourse on Colonialism. Translated by John Pinkham. New Introduction by Robin D. G. Kelly. New York. Monthly Review Press.

Chakarbarty, Dipesh. 2000. Provincializing Europe: Post-colonial Thaught and Historical Differences. NJ. Princeton University Press.

Partha, Chatarjee. 1993. The Nation and its Fragments: Colonial and Postcolonial Histories. Princeton University Press.

Cohn, Bernard. 1996. Colonialism and its Forms of Knowledge. Forwarded by Nicholas Dirks. NJ. Princeton University Press.

Davison, Andrew and Himadeep Muppidi. 2009. Europe and its Boudaries. Kentucky. Lexington Press.

Dirks. Nicholas. 1999. Forward. Colonialism and its Forms of Knowledge. NJ. Princeton University Press.

Fanon, Frantz. 2004. The Wretched of the Earth. -Translated by Richard Philcox with Contemporary by Jean Paul Sartre and Homi K. Kabha. New York: Grove Press.

Gibson, James. 2000. The Perfect War: Technowat in Vietnam. New York. Atlantic Monthlly Press.

Hochschild, Adam. 1999. King Leopold's Ghost. New York. First Meriner Book.

Kelly, Robin D. G. 2000. Introduction: Discourse on Colonialism. Amie Cesaire. Translated by Joan Pinkham. New York. Monthly Review Press.

Lindqvist, Sven. 1997. Exterminate all the Bruts. New York. New Press.

Mallaby, Sabastian. 2002. The Reluctant Imperialist: Terrorism, Failed States ans the case for American Empire. Foreign Affairs.

Mignolo, Walter. 2003. The Darker Side of Renaissance. Ann Arbor. University of Michigan Press.

--------------------- 2005. The Idea of Latin America. New York. Blackwell.

Nandy, Ashis. 2009. The Intimate Enenmy: Loss and Recovery under Colonialism. Second Edition. New Delhi. Oxford India.

Roy, Arunidithi, 2004. The New American Century. The Nation.

Spurr, David. 1993. The Rhetric Empire: Colonial Discourse in Journalism. Travel Writing and Imperial Administration. Durham. Duke University Press.

Todorov, Tzvetan. 1999. the Conquest of America: the Question of Other. Norman. University of Oklahoma Press.

فصل دوم

امپریالیسم و روابط بین‌الملل

بی.اس.چیمنی[1]

مقدمه

از سده ۱٦ میلادی و آغاز دوره استعماری به این‌سو، پدیده امپریالیسم نقش کلیدی برای شناخت روابط بین‌الملل دارد. واژه امپریالیسم از ریشه لاتین گرفته شده و به معنای فرمان امپراطور است. البته تفاوت زیاد بین امپراطوری و امپریالیسم وجود دارد. در امپراطوری، که همه فصول تاریخ گذشته ما با آن گره‌خورده است تا برای تحکیم بر دیگران استفاده شود، همه‌ای دوره‌های پیش از سرمایه‌داری را در برمی‌گیرد. یعنی از زمان امپراطوری روم تا امپراطوری عثمانی. با این وجود، معنای جدید امپریالیسم، به توسعه سرمایه‌داری وابسته است.

---

[1]. پروفیسور بوپیندر چمنی در گفتار اول، فصل سوم این کتاب معرفی شده است.

امپریالیسم یک مفهوم ترکیبی است که برای شناخت اکثر انواع سلطه‌ها، مانند حاکمیت اقتصادی، سیاسی، ایدلوژیکی و فرهنگی کمک کرده و مفاهیم و حوادث جدید را به ما توضیح می‌دهد. برای نمونه، حمله به عراق، طبیعت رژیم‌هایی‌که تغییر اقلیمی را پیشنهاد می‌کنند، یا فعالیت نهادهای بین‌المللی، مانند سازمان تجارت جهانی، صندوق بودجه بین‌المللی و بانک جهانی را بیان می‌کند. با این همه، مفهوم امپریالیسم جانشین هیچ‌یک از نظریه‌های روابط بین‌الملل نمی‌شود. این مفهوم اکثر اوقات با عناصر و ابزارهای نظریه‌های متعارف بین‌المللی شناخته می‌شود، مانند رئالیسم کلاسیک، سازه‌انگاری و نظریه‌های پسااستعماری، تا به یک چارچوب جامع برای شناخت روابط بین‌الملل برسد.

در ادبیات روابط بین‌الملل این تمایل وجود دارد که از استعمال کلمه امپریالیسم به سه دلیل جلوگیری شود: اول این‌که این کلمه با استعمارگرایی یک‌سان و مترادف پنداشته می‌شود و از زمان فرایند استعمارزدایی این ذهنیت ایجاد شده است که امروزه این مفهوم رابطه‌ای مستقیم با جوامع مستعمره دارد. دوم، این کلمه با آرای مارکسیست- لنینیست‌ها در روابط بین‌الملل گره خورده است، که به باور بسیاری از نویسندگان با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، دیگر از اعتبار افتاده است. سوم، حاکمیت نظریه‌های رئالیسم و نیورئالیسم به‌عنوان مکتب‌های غیرقابل نقد که در تلاش تبیین سرشت روابط بین‌الملل‌اند و با استفاده از ابزارهای «سرشت انسان»؛ «منافع ملی»،

«آنارشی» و «توازن قدرت» را مورد بررسی قرار می‌دهد. بنابراین، برای نمونه، آراء مورگنتاو به تغییرناپذیری سرشت انسان می‌پردازد و از این راه غریزه ملت‌ها برای کسب قدرت و سلطه بر دیگران را تبیین می‌کند.

در هند، نوشته‌ها درباره امپریالیسم محدود به کسانی مانند *بی. اس. چیمنی*، *راجن آرشی* و *اچین وینایک* است که در مورد امپریالیسم در عرصه روابط بین‌الملل می‌پردازند (نگاه به آرشی ۱۹۹۷). اما در علوم اجتماعی *بربت پتنایک* اقتصاددان مشهور هندی به‌صورت جامع در مورد امپریالیسم سخن رانده است. آثار او اکثرا گفتمان فرامارکسیستی است. با این استدلال که امپریالیسم یک رابطه درونی با سرمایه‌داری دارد. براساس این نگاه، سرمایه‌داری از همان آغاز سرشت امپریالیستی داشته است. اما این مقوله به‌طور دقیق به معنای ایده لنین نیست که امپریالیسم را از مدارج عالی سرمایه‌داری دانسته بود.

نظریه‌های امپریالیسم

در مورد امپریالیسم، نظریه‌های گوناگونی وجود دارد. بسیاری از این نظریه‌ها توسط دانشمندان مارکسیست، مانند روزا لوکزامبورگ، کارل کاوتسکی و ولادیمیر لنین نوشته شده است. در سال‌های اخیر نوشته‌های مایکل هارت و انتونیو نگری به‌نام «امپراطور» شناخت داستان‌گونه‌ای از امپریالسم به‌دست داده است. سودمند خواهد بود اگر شناخت امپریالیسم را از راه رئالیسم سنتی آغاز کنیم، که در برابر آراء مارکسیسم قرار گرفته است.

رئالیسم سنتی درباره امپریالیسم

رئالیست‌های سنتی امپریالیسم را یک کلمه کاملا سیاسی می‌دانند. *هانس مورگنتاو* در کتاب معروف خود «سیاست میان ملت‌ها» در تعریف امپریالیسم می‌نویسد، امپریالیسم سیاستی است که وضعیت برقرار موجود را از بین برده و روابط قدرت میان ملت‌ها را باز تعریف می‌کند. *مورگنتاو* نظریه سلطه سیاست بر اقتصاد را که در نظریه‌های امپریالیسم مطرح است، مورد تکذیب قرار می‌دهد.

این تعریف سیاست‌محور از امپریالیسم دوره جنگ سرد است. هدف از این تعریف، ایده اتحاد جمهوری شوروی به‌عنوان یک امپریالیست بود، تا موضوع شوروی را که شامل شرق اروپا می‌شد، به‌عنوان یک امپریالیست روشن سازد. مورگنتاو در مورد ساختارهای اقتصادی که سیاست‌های امپریالیسم را جهت می‌دهد، کم‌تر سخن رانده است. منافع طبقات اجتماعی که از بازتعریف قدرت در میان ملت‌ها به‌دست می‌آید.

۱- نظریه روزا لوگزامبورگ

در میان دانشمندان معروف مارکسیسم، روزا لوکزامبورگ (۱۸۷۰-۱۹۱۹) در باب امپریالیسم در کتاب معروف خود زیرعنوان «انبوه سرمایه» صحبت کرده است. به‌باور او امپریالیسم به‌هدف انبوه سرمایه یک پدیده دو سده‌ای است که در سده‌های ۱۸ و ۱۹ میلادی صورت گرفته است. او امپریالیسم را نوعی اظهار سیاسی انبوه سرمایه می‌داند که دولت‌های

سرمایه‌دار در یک رقابت دربرابر هم‌دیگر، در سرزمین‌هایی که هنوز موادخام در آن وجود دارد، می‌داند. او حتی این را باور داشت که این انبوه سرمایه منجر به افزایش شرکت‌های تسلیحاتی در جهان شده است.

۲. نظریه کارل کاوتسکی

کارل کاوتسکی (۱۹۳۸-۱۸۵۴) از دانشمندان معروف مارکسیسم است که با نظریه امپریالیسم خود به شهرت رسیده است. او باور دارد که امپریالیست‌ها برای کاهش فساد و پوسیدگی خود در کنار هم‌دیگر قرار گرفته و باهم‌دیگر همکاری می‌نمایند. به‌باور کاوتسکی، رقابت‌های میان‌استعماری منجر به نابودی آن‌ها خواهد شد. او تأکید داشت که رقابت تسلیحاتی قدرت‌های استعمارگر کاری نمی‌تواند در راستای نابودی بردارد. هرچند آرای کاوتسکی با وقوع جنگ جهانی اول، غلط ثابت شد. جنگ جهانی دوم نیز این مسأله را تقویت کرد اما نفس سخنان کاوتسکی سرجای خود باقی ماند و آن رقابت کشورهای امپریالیست بود.

۳. نظریه لنین

ویلادیمیر لنین (۱۹۲۴-۱۸۷۰) از منتقدان سرسخت نظریه امپریالیسم کاوتسکی بود. او باور داشت که کاوتسکی در نظریه خود اقتصاد را از امپریالیسم جدا ساخته بود. او در کتاب «امپریالیسم آخرین مرحله سرمایه‌داری» آراء خود را ارایه کرد که براساس آن هرکشور سرمایه‌دار برای ایجاد بازار نوین، به‌گسترش نفوذ خود اقدام می‌کند. این وضعیت

یک رقابت را به‌وجود آورده و این رقابت در حوزه‌های بالفعل و بالقوه صورت می‌گیرد. به این ترتیب، جهان به‌سوی مراحل پنج‌گانه سرمایه-داری حرکت نمود.

امپراطوری هارت و نگری

در سال‌های اخیر، کتاب امپراطوری هارت و نگری در میان مسائل دیگر، درباره امپریالیسم هم‌جهت کرده است. این دو دانشمند بزرگ به این باورند که عصر جهانی‌شدن منجر به از میان رفتن امپریالیسم شده است. به‌عبارت دیگر، پدیده امپریالیسم با آغاز جهانی شدن رنگ باخته است. آن‌چه ما امروز داریم امپراطوری‌های امپریالیست و پسااستعماری است.

به‌گفته هارت و نگری، امپریالیسم به‌دنبال قلمروزدایی جریان سرمایه است:

> «از جریان بعضی جلوگیری صورت می‌گیرد، در حالی‌که از سوی دیگر، به دیگران سهولت ایجاد می‌نماید. بازار جهانی در چنین شرایطی نیازمند جریان غیرمحدود سرمایه است. بنابراین، امپریالیسم در واقع مرگ سرمایه شمرده می‌شود. بازار جهانی لزوما مرگ امپریالیسم محسوب می‌شود.»

هارت ونگری ۲۰۰،۲۳۲

ایجاد یک بازار اقتصاد جهانی منجر به فرسایش حاکمیت دولت‌ها شد. به‌جای آن امپراطوری نوپیدا درحال شکل گرفتن است که در آن ارگانیسم‌های ملی و فراملی در کنارهم جمع شده و بر اصول منطقی که

در آن مرزها شکسته می‌شوند و گسترش نفوذ آن، همه قلمرو جهانی را می‌گیرد، بنا یافته است.

بنابراین، گرچه مفاهیمی چون مرکز- پیرامون در همه‌جا مورد استفاده قرار می‌گیرد، اما بی‌فایده است. زیرا، دیگر جغرافیای بزرگ را به مرکز- پیرامون یا شمال- جنوب تقسیم کردن ناممکن شده است. امروزه، دیگر میان ایالات متحده، برزیل، هند و بریتانیا در سرشت تفاوتی وجود ندارد، به‌جز در درجه. حال آن‌که هارت و نگری در مورد نظام سرمایه‌داری معاصر سخن می‌رانند، به‌گونه باورنکردنی، پایان امپریالیسم را نیز اعلام می‌نمایند.

هند و برازیل قدرت‌های امپریالیست نیستند، بلکه دارای اهداف امپریالیستی بوده و به‌صورت امپریالیست درامده‌اند. خلاصه این‌که، امپریالیسم وارد مرحله‌ای جدید شده است. در این روند جدید، امپریالیسم شکل نو به خود گرفته است، که براساس تقسیم شمال- جنوب تقسیم طبقاتی جهان در آن نقش دارد.

عوامل امپریالیسم

در بحث امپریالیسم و معرفی نظریات آن مهم است تا به این تکثر اشاره گردد که امپریالیسم معلول یک عامل نیست. عواملی دخیل هستند که ترکیب پیچیده دارند و باید هر کدام را به‌صورت جداگانه براساس همه دوره‌های امپریالیسم مورد مطالعه قرار داد. این عوامل شامل مسائل اقتصادی، سیاسی، ایدولوژی، کلامی و روان‌شناسی می‌شوند. لذا،

تبیین عامل اقتصـادی امپریالیسـم نمی‌تواند به‌تنهایی پاسـخ این همه پرسـش‌ها گردد. به‌طور نمونه، حمله ایالات متحده بر عراق را نمی‌توان تنها دلیل نفت اسـتدلال کرد. اهداف سیاسی کلیدی، مانند امنیت غرب آسیا در رأس برنامه‌ها قرار داشت. هم‌چنین، انگیزه بوش مبنی بر این‌که امریکا مسئول تقویت دموکراسی در جهان است، نیز نقش داشته است. در نتیجه این‌که، توسعه هنوز هم از اساسات امپریالیسم به‌شمار می‌رود.

مراحل امپریالیسم

امپریالیسـم از مراحل مختلفی گذشـته اسـت و هر مرحله از ویژگی‌های متفـاوت متمایز می‌گردد. تـاریخ امپریالیسـم را می‌توان به سـه مرحله تقسـیم کرد؛ اسـتعمارگرایی، نواسـتعمارگرایی و امپریالیسـم جهانی. زمانی‌که هر دوره امپریالیسـم به پایان رسـیده اسـت، این گمانه‌زنی را به میان آورده اسـت که امپریالیسـم سرانجام به پایان خود نزدیک شـده اسـت، اما این ویژگی سرمایه‌داری اسـت که با گسترش آن، نقطه پایانی امپریالسـم اعلام می‌شـود. مراحل مختلف امپریالیسـم به‌طور فشرده در زیر اشاره می‌شوند.

استعمارگرایی

آغاز مرحله امپریالیسـم را می‌توان به سـده شـانزدهم میلادی نسبت داد که در آن‌زمان اسـپانیا، امریکا را اشـغال کرد. در آن‌زمان ثروت فراوانی از امریکا غارت شـد و به‌صـورت نامشرـوع به اروپا آورده شـد، که در نتیجه اروپا تبدیل به سرمایه گشت.

کمپانی هند شرقی در سال ۱۶۰۰ میلادی فعالیت خود را در هند شروع کرد. هند سرزمین صنعتی به‌شمار می‌رفت، حتی این تعبیر وجود دارد که اگر بریتانیایی‌ها بر هند مسلط نمی‌شدند، انقلاب صنعتی در آن کشور به تعویق می‌افتاد و در سده ۱۹ اتفاق نمی‌افتاد. در کتاب «فقر و حکومت برتانیایی در هند» که در سال ۱۹۰۱ منتشر شد، *دادابای ندوجی* چپاول ثروت هند را به‌ثبت رساند. سوءاستفاده استعماری از هند در نوشته‌های بعدی مانند *بپین چندرا* مورخ معاصر *بربت بتنایک* اقتصاددان شهیر انعکاس یافته است.

آر. بی. دت نویسنده انگلیسی، مورخان تاریخ استعماری هند را به سه مرحله تقسیم کرده‌است: مرحله بازرگانی، که بین سال‌های ۱۷۵۷ الی ۱۸۱۳ میلادی است و در این سال‌ها کمپانی هند شرقی با تجارت انحصاری ثروت هند را به یغما برد. *آدم اسمیت* از مهم‌ترین منتقدان کمپانی هند شرقی بود و حاکمیت آن را مورد نقد شدید قرار داد. *اسمیت* می‌گفت: برابری قدرت سیاسی در میان ملت‌ها در سراسر جهان می‌تواند برابری اخلاقی به‌بار آورد و عدالت جهانی را به نمایش گذارد.

مرحله دوم استعمار هند از ۱۸۱۳ تا ۱۸۵۸ میلادی بود. در این دوره هند از یک‌سو از صادرکنندگان معروف مواد خام، مانند پارچه بود و از سوی دیگر، بازار واردات و تولیدات پارچه را در دست داشت؛ تا زمانی که غیرصنعتی شدن هند در دستور کار قرار گرفت. دوره‌ای که در آن تقسیم کار صورت گرفت، چنان‌چه مستعمرات مسئول فراهم نمودن مواد خام بودند، بازار خوب برای تولیدات استعمارگران فراهم شد.

مرحله سوم واردات سرمایه انگلیسی به هند بود. در کنار آن هند زیر سلطه بانک‌های انگلیسی قرار گرفت. همه‌ای فعالیت‌های اقتصادی زیر نظارت این بانک‌ها صورت می‌گرفت.

با ارائه‌ی امپریالیسم به‌عنوان یکی از مباحث مرکزی نظریه اقتصادی در روابط بین‌الملل، در مورد رفتار مارکس درباره استعمارگرایی گفتار فراوان وجود دارد. از راه گل‌چین نوشته‌های مارکس چنین برداشت می‌شود که او در پی تفسیر و توجیه‌پذیری استعمارگرایی بوده و رفتار تحقیرآمیز در قبال مردم هند داشته است. در آثار اولیه او که در آن هند مورد مطالعه قرار نگرفته بود، در برخورد با استعمار یک نگاه دوسویه داشت. اما بعدها با تغییر دیدگاه از استعمار هند توسط یک رژیم درنده‌خو سخن گفت. البته تصادفی نیست که مارکس نخستین کسی به‌شمار می‌رود که استقلال هند را پیش‌بینی کرده بود.

این دانشمند بزرگ در سال ۱۸۵۳ میلادی به این نتیجه رسیده بود که هند مستعمره قادر به درو کردن پاداش عناصر سرمایه‌داری نیست که امپریالیسم بریتانیایی آن را معرفی کرده است؛ تا مادامی‌که انقلاب سوسیالیستی در بریتانیا و هند اتفاق نیفتد و این دولت‌ها توسط جدال برای آزادی ملی به آزادی برسند. در حالی‌که مارکس تأثیر استعمار را در سطح عملی درک کرده بود، اما ماهیت آن را برای بقای سرمایه‌داری مورد مطالعه قرار نداده بود. برعکسِ لوزا لوکزامبروگ، مارکس سرمایه‌داری را در چارچوب دولت- ملت‌ها تعریف می‌کرد.

نواستعمارگرایی

دومین مرحله امپریالیسم را نواستعمارگرایی نامیده‌اند. این نام را نخستین‌بار *کوامی نکروما* - رهبر دولت مستقل گانا -، استفاده کرد. او از جمله کسانی است که کتاب معروف «نواستعمارگرایی، آخرین مرحله امپریالیسم» را در سال ۱۹۶۵ میلادی منتشر ساخت. در این مرحله، دولت‌های آزاد جهان سوم به‌واسطه سرمایه، مورد استفاده قرار می‌گیرند. در این دوره، زد و بند اجتماعی دولت‌های سرمایه‌داری به جهان سوم وارد می‌شوند. نظریه نواستعمارگرایی بعدها توسط نظریه‌پردازان وابستگی مانند *سمیر امین*، *اندره گوندر فرانک*، *راوول* و دیگران انعکاس یافت. عنوان معروف *آندره گوندر فرانک* به نام توسعه‌نیافتگی به این موضوع خلاصه می‌شود که در دوره نواستعمارگرایی، پیرامون‌ها از سود سرمایه‌داری محروم‌اند.

نظریه وابستگی در آغاز دهه ۷۰ میلادی، با ظهور دولت‌های جدید صنعت‌گر، مانند کوریای جنوبی، تایوان، هنگ‌کنگ و سنگاپور مورد انتقاد شدید قرار داشت. اما توسعه این دولت‌ها تحت‌تأثیر شرایط خاص تاریخی قرار گرفت - به‌شمول بازشدن بازار غربی در دروۀ جنگ سرد. این امر نشان می‌دهد که بعضی از کشورهای جهان سوم تحت‌تأثیر چنین شرایطی می‌توانند به توسعه برسند. باز هم بحران سال ۱۹۹۷ آسیای شرقی، محدودیت‌های توسعه سرمایه‌داری را نشان می‌دهد.

امپریالیسم جهانی

مرحله جدید و معاصر امپریالیسم را امپریالیسم جهانی نام نهاده‌اند که در اوج روند جهانی‌شدن به‌وجود آمده است. دانشمندانی چون دیدوید هاروی، انتونیو نگری، پربت پتانیک و ویلیام رابنسون در مورد این مرحله امپریالیسم نوشته‌هایی دارند که از راه آن مرحله معاصر امپریالیسم را می‌توان شناخت. در کل، ویژگی‌های زیر را می‌توان در نظر داشت:

در وهله نخست، امپریالیسم جهانی با سلطه سرمایه مالی بین‌المللی شناخته می‌شود؛ سرمایه سیار که می‌توان با فشار واردساختن بر صفحه کلید کمپیوتر میلیون‌ها دالر را از مرزی به مرزهای دیگر انتقال داد. قواعد سرمایه مالی بین‌المللی به حد اقل رسیده است. در میان مسائل دیگر، به‌دنبال تبیین آن است که چه‌گونه بحران مالی جهانی به‌زودی همه جهان را فرامی‌گیرد. نهادهای مالی بین‌الملل (TNC)، مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، روند انتقال پول را تسهیل می‌بخشد.

این نهادها جهان سوم را تشویق می‌کند تا تبدیل به منابع ورود و خروج سرمایه‌های هنگفت شوند. این سرمایه می‌تواند نقش مخرب داشته باشد؛ مانند بحران مالی شرق آسیا در سال ۱۹۹۷ میلادی. دلیل این‌که هند توانست از این بحران نجات یابد آن بود که از چنین سیاست‌هایی خودداری کرد - بخشی از بانک‌های ملی این کشور سیاست‌های قرضه محافظه‌کارانه داشت.

دومین ویژگی امپریالیسم جهانی از راه رشد محافظت واردات، تأسیس و حقوق عملیاتی شرکت‌های فراملی (TNC) شناخته می‌شود. ابزارهای زیاد بین‌المللی برای کسب این اهداف مورد استفاده قرار گرفته است. به‌شمول قراردادهای محافظت سرمایه‌گذاری دوجانبه (BITS)، رشد قراردادهای تجارت آزاد (FTA) از نمونه آن است.

سومین ویژگی امپریالیسم جهانی، به‌قول دیوید هاروی، انباشت سرمایه از راه بی‌جا نمودن آن است. این سیاست افزون‌بر سیاست‌های دیگر، در سیاست خصوصی‌سازی منابع طبیعی دیده می‌شود که شامل زمین، منابع زیرزمینی، منرال‌ها، آب و منابع بیولوژیکی می‌شود. یک نمونه بهتر آن سوءاستفاده منابع آب‌های زیرزمینی - کمپنی‌های نوشابه‌هایی، مانند کوکاکولا در بیلاشیمادا در ایالت کرلای هند-، رشد خصوصی‌کردن آب در بسیاری از شهرهای هند است. هم‌چنین بسیاری از کمپنی‌ها منرال‌های قبایل را مورد استفاده قرار می‌دهند. براین اساس، جدال برای کسب زمین از موضوعات عمده جهان سوم و هند به‌شمار می‌رود.

چهارمین ویژگی امپریالیسم جهانی، از راه برتری سیاست تجارت آزاد شناخته می‌شود. پیشنهاد به کشورهای درحال توسعه برای آزادکردن تجارت، این امر را به‌خوبی نشان می‌دهد، تا دولت‌های توسعه‌یافته منفعت ببرند. درحالی‌که نهادهایی مانند سازمان تجارت جهانی و مانند آن، به کشورهای جهان سوم مفید واقع نشده‌اند.

پنجمین ویژگی امپریالیسم جهانی از مدیریت دانش اقتصاد یا به

تعبیر هارت و نگری، تولید غیرمادی و نقش آن در ایجاد فاصله میان دولت‌های توسعه‌یافته با کشورهای درحال توسعه شناخته می‌شود. فاصله دانش میان جهان جنوب و جهان شمال وجود دارد. صنعت هندی به‌طور فزاینده‌ای به تکنالوژیِ وابسته است که در کشورهای توسعه‌یافته تولید می‌شود. در صورت استفاده از این نوع تکنالوژی، باید قیمت هنگفت پرداخته شود.

ششمین ویژگی امپریالیسم جهانی از حقوق کارگران شناخته می‌شود؛ چه در سطح ملی، چه در سطح جهانی، استاندرد زندگی کارگران تفاوت میان دولت‌های توسعه‌یافته و غیرتوسعه‌یافته را نشان می‌دهد. بی‌جاشدن کارگران یکی از ویژگی‌های اساسی اقتصاد سیار است. این امر منجر به ازبین‌رفتن زندگی و خانواده میلیون‌ها کارگر شده است. این مهم به‌خصوص در کشورهای جهان سوم صدق می‌کند که در آن امنیت اجتماعی وجود ندارد.

هفتمین ویژگی امپریالیسم جهانی از بی‌جا شدن خشونت در جهان سوم شناخته می‌شود. صلح در قدرت‌های امپریالیست پابرجا است، اما به قیمت ناامنی جهان درحال توسعه. خشونت در سطح داخلی و خارجی ممالکی چون افغانستان، عراق و دیگر کشورهای جهان سوم به چشم می‌خورد. منافع امپریالیسم جهانی به‌طور کلی برای دولت‌های قدرت‌مند و طبقات سرمایه‌دار فراملی است، که از صاحبان سرمایه فراملی به‌وجود آمده‌اند. این گروه شامل آن‌هایی است که مالکیت ابزار تولید از ایشان است.

امپریالیسم جهانی در هند

بـا آزادکردن اقتصــاد هنـد در ســال ۱۹۹۱ میلادی، تفکر نولیبرال در تصــمیم‌گیری‌های حکومتی در هند رواج پیدا کرد. ســیاســت اتکا به ظرفیت‌های ملی هند به‌عنوان گزینه اعتماد به نفس در این کشـور نسبت بـه اقتصــاد جهانی ارجحیت داده شــد. برای نمونه، هند ســیاســت سرمایه‌گذاری را زیر فضــای محیط دوســتانه اتخاذ نمود. هند در حال حاضر در حدود هفتاد پنج BITS را به امضـا رسـانیده و در حدود سـی قرارداد تجارت آزاد امضـا کرده است، تا یک محیط قابل توجهی را در سـیاسـت خارجی به‌وجود آورد. هند هم‌چنان عضـو سـازمان تجارت جهان است، تا از این راه زمینه سرمایه‌گذاری را ایجاد نماید. هند، حتی در صــورت اذیت به مردم آن کشــور، از طرف TNC حاضر به تلافی نواقص نیست.

امپریالیسم فرهنگی

امپریـالیســم از همان آغـاز بـا یک نظریه فرهنگی گره خورده اســت. بنـابراین، تفـاوت میـان مردمـان متمـدن و نـامتمـدن یکی از منـابع مشروعیت‌بخش اسـتعمارگرایی بود. امروز نیز، دولت‌های غربی اعمال مسـلحانه غیر مشروع خود را زیرنام مداخله یا حمله بشردوستانه توجیه می‌کند. چنان‌چه در سـال ۱۹۹۹ میلادی در یوگسـلاوی سابق، در سال ۲۰۰۲ در عراق و در ســال ۲۰۰۱ بـه لیبیـا حمله کردند. به این بهانه که موکراســی و حقوق‌بشــر را تقویـت نمـایند. به‌عبارت دیگر، ادبیات

متمدن/ نامتمدن با واژگانی چون طرف‌دار دموکراسی، حکومت‌داری خوب و حقوق‌بشر ـ تعویض شد. *اودی مهتا* در یک نوشته استدلال می‌کند که، چرا کشورهای غربی حقوق بین‌الملل غیرغربی را مورد بی‌مهری قرار می‌دهند درحالی‌که لیبرالیسم سیاسی لزوما امپریالیست نیست. این موضوع یک نگاه مفهومی در غرب است.

سه جنبه دیگر امپریالیسم فرهنگی وجود دارند که باید به آن توجه کرد. *نخست*، استعمار ذهن. *آشیس ناندی* در کتاب خود می‌نویسد، امروز غرب در همه‌جا حضور دارد. چه در غرب و یا سایر نقاط جهان، در ساختارها و در اذهان. به باور او، همه‌ای انتقادها در برابر استعمارگرایی از ادبیات غرب به‌دست آمده است. این موضوع باعث تضعیف دانش بومی شده است.

دوم، این‌که همواره انتقادات جهان غیرغربی توسط غربی‌ها صورت می‌گیرد. در کتابی که به‌نام «علمی‌سازی اروپا» در سال ۲۰۰۷ میلادی منتشر شد، چکرورتی در مورد عدم تمرکز اروپا استدلال می‌کند که این مطالعه بدیلی به نام مدرنیته را ارائه می‌دهد.

سوم، ایده امپریالیسم فرهنگی برای توضیح تهاجم غیرغربی توسط فرهنگ معمول غربی است که از طریق سبک، سینما، غذا و مانند آن به نمایش گذاشته می‌شود. امروز در عصر جهانی‌شدن عقیده بومی‌شدن فرهنگی به‌عنوان یک بدیل وجود دارد. این تهدید با وجود افراط در بعضی عرصه‌ها واقعیت دارد.

امپریالیسم محیطی

ارتباطات امپریالیسم در محیط بین‌المللی نیز حضور دارد. حداقل سه بعد امپریالیسم محیطی تا به‌حال شناخته شده است که نیاز به ارزیابی و واکاوی دارند. *نخست*، این‌که بحران معاصر در محیط، ریشه در دوره استعمار دارد که در آن‌زمان، ثروت هنگفتی به یغما رفت و قدرت‌های بزرگ با انعقاد قوانین منحصر به‌خود به توسعه پرداختند و حالا به ملت‌های جهان سوم چنین بیان می‌شود که چیزی به‌نام قربانیان این دوره تاریخی وجود ندارد.

دوم، این‌که جهان امپریالیست حاضر به انتقال محیط دوساله تکنولوژی به جهان سوم نیست. به‌عبارت دیگر، سازمان تجارت جهانی این تکنولوژی را آن‌چنان گران عرضه می‌کند که توان خریداری آن کم‌تر باشد. هدف توسعه‌ی پایدار با حمایت از قانون حق مالکیت گره خورده است. سوم، این‌که در اکثر مواردِ فاجعه‌های محیطی در جهان سوم، مردم از عدالت محروم‌اند. قربانیان هند تا هنوز به عدالت نرسیده‌اند.

نتیجه‌گیری

امپریالیسم از مسائل مرکزی شناخت روابط بین‌الملل است. این موضوع یک امر مربوط به گذشته نیست. البته امپریالیسم با استعمارگرایی فرق دارد. امپریالیسم در تمامی درازای تاریخ، مراحل متفاوت را پشت سر گذاشته است.

منابع

Anghie, Antony. 2004. Imperialism, Sovereignty and International Law, Cambridge University.

Boldrin, Michele David K. Levine, 2008.Agains Intellectual Monopoly. Cambridge University

Brundtland. Gro Harlem. 1987. Out Common Future: Report of the world Commission an environment and Development. Oxford University Press

Chakrabarty, Depish. 2007. Provincializing Europe. Second Edition. Princeton University Press

Chandra, Bipan. 1966. The Rise and Growth of Economic Nationalism in ndia: Economic Polices of National Leadership, 1880-1905. New Delhi: Peoples Publishing House.

Chang, Ha-joon. 2003. Kicking away the Ladder. London: Anthem Press.

Chimni, B.S. 2004. 'International Institutions Today: A Global imperial state in the Making'.

European Journal of International Law Vol. 15: 1-37

. 2009. 'Developing Countries and the GATT/WTO System: Some Reflections on the idea of free Trade and Doha Round Trade Negotiations'. In Developing Countries in WTO Legal System, eds Chantal Thomas and Joel

Trachtman. 21-45 New York: Oxford

Frank, Andre Gunder. 1996. 'The Development of Underdevelopment'. Monthly Review Vol. 18(4): 17-31

Fraser, Nancy. 2009. Scales of Justice: Reimagining Political Space in a Globalizing World. New York. Columbia University Press

Habib, Irfan. 2006. ‘Introduction: Marx’s Perception of Indi’. In Karl Marx on India, ed. Iqbal Husain. Ix-liv. New Delhi: Tulika Books.

Hardt, Michael and Antonio Negri, 2000. Empire. Cambridge: Harvard University Press.

Harris, Jerry. 2009. ‘ Statist Globalization in China, Russia and the Gulf States’ . Science and Society Vol. 73 (1): 6-33.

Harshe, Rajen. 1997. Twentieth Century Imperialism: Shifting Contours and Changing Conceptions. New Delhi: Sage Publications.

Harvey, David. 2003. The New Imperialism. Oxford: Oxford University Press.

Hilferding, Rudolf. 1981. In Finance Capital: A Study of the Latest Phase of Capitalist Development, ed. Tom Bottomore. London: Routledge and Kegan Paul.

Hobson, John A. 1968. Imperialism: A Study. London: Allen and Unwin.

Husain, Iqbal ed. 2006. Kari Marx on India. New Delhi: Tulika Books.

Kautsky, Karl. 1970. ‘ Ultra-Imperialism’. New Left Review 1/59 (January- February): 41-46.

Kiernan, V.G. 1974. Marxism and Imperialism. London: Edward Arnold.

Lenin, V.I. 1917. Imperialism, The Highest Stage of Capitalism. Moscow: Progress Publishers.

Luxemburg, Rosa. 1958. The Accumulation of Capital. With and introduction by Joan Robinson. London: Routledge and Kegan Paul Ltd.

Marx, Karl. 1977. Capital Vol.1. Moscow: Progress Publishers.

Mehta, Uday Singh. 1999. Liberalism and Empire. New York: Oxford University Press.

Morgenthau, Hans J. 1967. Politics Among Nations: The Struggle for Power and Peace. New York: Knopf.

Muthu, Sankar. 2008. 'Adam Smith's Critique of

International Trading Companies: Theorizing "Globalization" in the Age of Enlightenment '. Political Theory Vol. 36 (2): 185-212.

Nandy, Ashis. 1983. The Intimate Enemy. Oxford: Oxford University Press.

Naoroji, Dadabhai. 1962. Poverty and Un-British Rule in India. New Delhi: Publications Naoroji Division, Ministry of Information and Broadcasting.

Nkrumah, Kwame. 1965. Neo-Colonialism, the Last Stage of Imperialism. London: Thomas Nelson and Sons Ltd.

Patnaik, Prabhat. 1997. Accumulation and Stability. Oxford: Clarendon Press.

____. 2006. 'Appreciation: The Other Marx' In Karl Marx on India, ed. Iqbal Husain. Ⅳ-Ⅸ Ⅴiii. New Delhi: Tulika Books.

Poulantzas, Nicos. 1978. Classes in Contemporary Capitalism. London: Verso.

Robinson, William I. and Jerry Harris. 2000. 'Towards a Global Ruling Class? Globalization and the Transitional Capitalist Class'. Science and Society Vol. 64(1): 1-54.

Sarkarm, Summit. 1983. Modern India 1885-1947. Delhi: Macmillan.

Sen, Amartya. 2005. The Augmentative Indian. London: Penguin Books.

____. 2009. The Idea of Justice. London: Allen Lane.

Sklair, Leslie. 2000. The Transitional Capitalist Class. London: Blackwell Publishers.

فصل سوم

امنیت و روابط بین‌الملل

راجش راجاگوپالان[1]

مقدمه

امنیت یکی از مسائل کلیدی در روابط بین‌الملل است. مقدار فراوان ثروت را حکومت‌ها در جهان برای تأمین امنیت مصرف می‌نمایند. در دهه‌های گذشته و پس از جنگ سرد، بودجه‌های نظامی دولت‌ها به‌طور فزاینده و سریع افزایش یافته است. توقع می‌رود که این افزایش‌های اقتصادی برای بودجه امنیتی، حداقل اگر مدت‌های زیادی ادامه نیابد، تا چند دهه دوام خواهد داشت؛ زیرا این دولت‌ها به‌نوعی از توازن در عرصه بین‌المللی قدرت متأثر هستند و بعضی از آن‌ها قدرت‌های متوسط هستند در برگشت به قدرت بزرگ.

---

1 Rajesh Rajagopalan
پروفیسور راجش راجاگوپالان استاد روابط بین‌الملل در دانشگاه جواهر لعل نهرو است. حوزه‌های مورد علاقه راجاگوپالان نظریه‌های روابط بین‌الملل، دکتورین نظامی، ضدشورش، سلاح‌های هسته‌ای و خلع‌سلاح است.

این تمایلات ضرورت توجه به امنیت در سیاست بین‌الملل را افزایش می‌دهد. به‌راستی که امنیت یکی از مفاهیم عمده در سیاست بین‌الملل است، هرچند امروزه توجه به مسائل سنتی معطوف بوده است، ولی تحلیل امنیت سنتی متمرکز به امنیت دولت‌ها بوده است که هر دولتی آن را به‌عنوان یک کنش برای سطح تهدیدها به‌کار می‌برد. در چنین وضع امنیتی یک دولت در نظام بین‌الدول، اگر در هراس بوده باشد، قدرت کنش امنیتی خود را بالا می‌برد. البته این رویکرد امکان این را که تهدیدها می‌تواند از نهادهای غیردولتی نیز به‌وجود بیاید، تضعیف نکرده است، اما تمرکز باز هم دولت بودند.

این نگاه سنتی امنیت به‌تدریج مورد انتقاد دانشمندان قرار گرفت. چنان‌چه به باور آن‌ها این منطق که باید همه توجه به دولت‌ها متمرکز شود، از لحاظ نظری نه جامع است، نه هنجارگرایانه. این دانشمندان استدلال کردند که برای شناخت امنیت باید موضوعات متعدد را مدنظر داشت و امنیت را باید در نظام فرابین‌الدول جست‌وجو کرد، که در آن امنیت انسان در برگیرنده اندیشه توسعه انسانی، امنیت زنان و امنیت محیطی باشد. حتی ایده امنیت سنتی نیز امروزه به مسائلی چون شورش و تروریسم می‌پردازد؛ درحالی‌که در گذشته چندان به چنین مسائلی توجه نمی‌شد. مگر دانشمندان متخصص امنیت در روابط بین‌الملل به خصوص رئالیست‌ها با مطالعات مسائلی چون تروریسم نیز پرداختند در مطالعات امنیتی واقعیت نداشته‌اند.

بنابراین، در میان دانشمندان اجتماعی در مورد مفهوم امنیت،

اجتماع نظری وجود ندارد. اما علی‌رغم تفاوت دیدگاه در مورد عرصه‌های امنیت، در مورد خود امنیت به‌عنوان یک ضرورت حیاتی موافقت جمعی وجود دارد. به‌راستی اهمیت امنیت در میان نافذین نظریه سنتی امنیت افزایش پیدا کرده است. اگر قرار باشد نظریه‌های بدیلی را مورد مطالعه قرار دهیم، سقوط فرض‌شده ایالات‌متحده امریکا و ظهور قدرت‌های جدید مانند چین و هند به احتمال قوی یک‌بار دیگر تحلیل سنتی امنیت را در محور توجه قرار می‌دهد. این نوشته به صورت فشرده این مباحث را واضح ساخته و به آن می‌پردازد.

بخش نخست این مقاله ناامنی‌های بین‌المللی مانند حجم تجارت سلاح‌های بین‌المللی و سطح مخارج نظامی جهان را مورد بررسی قرار می‌دهد؛ همین‌گونه به‌بعضی نتایج انسانی مانند مرگ‌ومیر و جنگ‌ها نیز می‌پردازد. این آمارها بدون شک مواد خامی هستند که در این‌جا تنها برای آن استفاده شده‌اند تا به ارزش و اهمیت امنیت اشاره شود.

بخش‌های بعدی مقاله به‌دنبال آزمون روش‌های متفاوت برای شناخت مفهوم امنیت است. در این‌جا به آزمون مباحث کلیدی در گفتمان واقع‌گرایی پرداخته خواهد شد، که در امنیت کاربرد دارند. این مباحث مانند آنارشی، بن‌بست امنیتی، قطب‌گرایی و هم‌چنان تأثیر سلاح‌های هسته‌ای بر امنیت می‌باشند. بخش بعدی به‌دنبال تعریف مسائل کلیدی دیگر می‌پردازد که به‌عنوان بدیل و یا در چارچوب انتقال مطرح‌اند که شامل امنیت انسان، گفتمان فیمینستی امنیت، امنیت منطقه‌ای، مجموعه امنیتی و سرانجام تأثیر فرهنگ بر امنیت می‌باشد.

میزان ناامنی

ناامنی را می‌توان از راه‌های گوناگون اندازه‌گیری کرد؛ البته بر این اساس که از کدام ناامنی و بربنیاد اندیشه چه‌کسی سخن می‌زنیم. مگر حتی با اندازه‌گیری بسیار خام مطالعات امنیت سنتی این واقعیت برملا می‌شود که ناامنی جهان به‌شدت افزایش یافته است و این ناامنی در این سال‌ها به زودی به احتمال قوی کاهش نخواهد یافت.

یکی از راه‌های اندازه‌گیری ناامنی، افزایش ثروتی است که دولت‌ها برای تأمین امنیت خود خرج می‌نمایند. این تمایلات را نمی‌توان به آسانی ارزیابی کرد؛ زیرا دولت‌ها میزان مصارف خود را نمی‌خواهند فاش سازند. این به آن دلیل است که دولت‌ها علاقه ندارند تا ظرفیت‌های نظامی‌شان را دیگران بدانند؛ نمی‌خواهند دیگران مصارف بالای مالی را در مسائل داخلی دانسته و توان آن‌ها را قضاوت کنند. بنابراین، مصارف گزاف پولی برای تأمین امنیت از اسرار دولت‌ها به‌شمار می‌رود. برای نمونه، میزان مصارف و اندازه‌گیری مصارف یک دولت از چه راهی به‌دست آید؟ در بعضی کشورها مصارف ایستگاه پولیس به‌مراتب بالاتر از ارتش آن کشور است. مثلا در هند قوه مرکزی شبه‌نظامیان که در قوه پولیس ذخیره است و از مسیر حکومت مرکزی اداره می‌شود، بزرگ‌تر از ارتش هند است.

هم‌چنین، بعضی از دولت‌ها مصارف و حقوق بازنشستگی چنین شبه‌نظامیان را از بودجه نظامی به‌صورت جداگانه پرداخت می‌کنند. چه‌گونه معیارهای بودجه نظامی دولت‌ها را شرایط مختلف زندگی‌شان

اندازه می‌نماید؟ در صورتی‌که از اولش قدرت تعادل خریداری برای اندازه‌گیری بودجه نظامی دولت‌ها استفاده صورت گیرد، باز هم یک مشکل جدی وجود خواهد داشت و آن این‌که در اکثر کشورها اسلحه و یا اجزای اسلحه وارد می‌شود. باوجود این مشکلات، مقایسه بودجه‌ها در دولت‌های مختلف می‌تواند در شناخت میزان مصارف امنیتی آن‌ها ما را کمک کند و تمایل مصارف آن‌ها را به‌دست آورد. انستیتوت تحقیقات صلح بین‌الملل شاید یگانه مرکز تحقیقاتی در جهان است که با روش مقایسه‌ای بودجه دولت‌ها، این تمایلات را در کشورها پیدا می‌کند. براساس داده‌های این مرکز، در یک دهه اخیر، مصارف بودجه نظامی دولت به‌طور چشم‌گیری افزایش یافته است، درحالی‌که این میزان یک دهه پس از جنگ سرد کاهش یافته بود. از سال ۱۹۹۸ میلادی به این‌سو، مصارف نظامی جهان ٤۵ درصد افزایش یافته است. مصارف کلی نظامی در سال ۲۰۰۷ میلادی به ۱۰۲ تریلیون دالر رسیده است، درحالی‌که این آمار نیز کم‌تر از چیزی است که تحقیق شده است. از آن‌جایی‌که بخش‌های دیگر جهان، مانند چین و هند به‌عنوان کشورهای موفق جدید ظهور کرده‌اند، به طور طبیعی میزان مصارف نظامی آن‌ها نیز افزایش می‌یابد. با این وجود، حاضر، ایالات‌متحده امریکا بالاترین مصرف امنیتی نسبت به هر کشور دیگر دارد.

تجارت اسلحه روش دیگری برای اندازه‌گیری مسائل امنیت است. تجارت اسلحه از لحاظ ارزش آن در دهه اخیر افزایش یافته است.در جریان سال‌های جنگ سرد تمایل افزایش تجارت اسلحه وجود داشت

که در سال ۱۹۸۲ به اوج رسید. مگر پس از جنگ سرد، این تجارت کاهش پیدا کرد، تا این‌که در دهه اخیر دوباره به اوج خود رسیده است. البته، خریداران و فروشندگان سلاح‌ها چندان تغییر نکرده‌اند. ایالات‌متحده و روسیه تا هنوز بزرگ‌ترین فروشندگان تجارت اسلحه هستند، درحالی‌که خاورمیانه و حوزه آسیا و آفریقا عمده‌ترین خریداران آن به‌شمار می‌روند. در آسیا، چین و هند عمده‌ترین واردکنندگان اسلحه‌اند و درحال حاضر دو سوم تجارت اسلحه روسیه به این دو کشور صادر می‌شود.

دستاوردهای مستقیم این افزایش بودجه نظامی مشخص نیست. بسیاری از جنگ‌ها نتایج کمی داشته است. چنان‌چه پروژه گزارش امنیت انسانی دانشگاه سایمون فراسر کانادا نشان داده است. این گزارش شامل زد و خوردهای داخلی، خارجی و نیز کشته شدگان این جنگ‌ها می‌شود. در تناقض به آن، آمار مرگ و میرهای ناشی از جنگ‌ها در کشورها کاهش یافته است. البته یک دلیل دیگر آن کاهش جنگ‌های بزرگ در جهان از سال ۱۹٤۵ میلادی به این‌سو است.

مفهوم‌سازی امنیت

داده‌های ارائه شده در بالا منجر به تفسیرهای چندگانه شده است. زیرا، داده‌ها به‌تنهایی خود سخن نمی‌زنند. بنابراین، چگونگی تفسیر ما بستگی دارد، به نگاه مفهومیِ که ما از داده‌های مورد آزمایش داریم. در این بخش به مکتب‌های نظری مختلف می‌پردازیم که شناختی از امنیت در سیاست بین‌الملل دارند.

رئالیسم و امنیت

امنیت یکی از ملاحظات کلیدی مکتب رئالیسم است، هرچند حتی دانشمندان واقع‌گرا در مورد اهمیت امنیت به‌عنوان محرک اصلی رفتار دولت‌ها تفاوت دیدگاه دارند. رابرت گیلپن یکی از رئالیست‌های معروف، به سه موضوع اشاره می‌کند اکه کثر رئالیست‌ها با آن موافق‌اند؛ این‌که انسان‌ها به گروه‌ها تقسیم شده‌اند و از این‌رو زد و بند میان این گروه‌ها پایان‌ناپذیر است و در نهایت، این‌که قدرت میانجی در این مشاجرات سیاسی است.

با این‌حال، رئالیسم از مکتب‌های عمده فکری است که در دو دهه اخیر حتی بزرگ‌تر شده است. امروزه، شاخه‌های متفاوت واقع‌گرایی وجود دارند که رفتارها و پدیده‌های متفاوت را به‌عنوان سطوح تحلیل به بررسی می‌گیرند. هرچند همه رئالیست‌ها به سه قانون گیلپین موافق هستند، اما به مسائل دیگر نیز اجماع‌نظر دارند. به احتمال قوی مهم‌ترین عنصر ـ در نظریه رئالیسم تلاش قدرت است. برای رئالیست‌ها تلاش قدرت توسط دولت‌ها یک امر ثابت در طول تاریخ بوده است. اما تلاش برای قدرت هم‌چنان منبع مشاجرات در میان رئالیست‌ها است. بعضی رئالیست‌ها تلاش قدرت را نتیجه طبیعت انسان می‌داند، اما دیگران آن را نیاز برای امنیت می‌دانند.

هانس مورگنتاو نظریه دسته اول را می‌پذیرد. او می‌گوید که انسان به‌صورت طبیعی به‌دنبال سلطه‌گری بر محیط خود است و همین سرشت دایمی بشر ـ است که او را وادار می‌سازد به‌دنبال قدرت باشد و دولت‌ها

نیز دچار آن شده‌اند. اما در مورد پی‌گیری قدرت، حتی در میان رئالیست‌های طرف‌دار مورگنتاو بدیل وجود دارد. «جان هرگز» در مقاله‌ای می‌نویسد، پی‌گیری قدرت به‌دلیل شرایط انسانی و بیولوژیکی نیست، بلکه دلیل اجتماعی دارد. آنارشی و پیامدهای آن که ناامنی است، انسان را وادار به پی‌گیری قدرت می‌کند. «هرگز» استدلال می‌کند که هر کجای دنیا که گروه‌ها به حالت آنارشی زندگی نمایند و در یک واحد تنظیم‌یافته سیاسی نباشند، در آن صورت ملاحظه مورد توجه آن گروه به‌دست آوردن قدرت است، تا از ناامنی نجات یابد.

آیا موضوع این است؟ پاسخ این خواهد بود که شاید. در صورتی‌که ایده‌ای پی‌گیری قدرت براساس طبیعت انسان باشد، پس ما به تغییر شرایط نمی‌توان آن انسان را تغییر داد. به‌عبارت دیگر، در صورتی‌که پی‌گیری قدرت نتیجه بیولوژی انسان باشد، پس ما برای همیشه محکوم زجر کشیدن هستیم، که ناشی از ژن ما است.

از سوی دیگر، درصورتی‌که پی‌گیری قدرت نتیجه امنیت باشد، پس دو راه ممکن را برای فرار از شرایط باز می‌کند. یکی این‌که تغییر در شرایط اجتماعی می‌تواند هدف پی‌گیری قدرت را کاهش دهد و دیگر این‌که زمانی که آنارشی وجود نداشته باشد، پس ناامنی نیز ادامه نخواهد یافت. دوم این‌که حتی با حضور آنارشی در صورتی که امنیت به‌دست آید، پی‌گیری قدرت مورد نظر نخواهد بود. از نظر منطقی نیز یک دولت آرام به‌دنبال کسب قدرت بیش‌تر نخواهد رفت، زیرا قدرت اضافی لازم نیست و در کنار آن این امکان را می‌دهد تا دیگران

احساس تهدید نمایند و این خود خطرناک است. رئالیست‌ها در مورد رسیدن به چنین شرایطی موافق نیستند. چنان‌چه بعضی رئالیست‌ها - رئالیست‌های تدافعی - به این باور دارند. اما دیگران - رئالیست‌های تهاجمی - آن را انکار می‌کنند. هرچند این بحث کلیدی در مورد منع ناامنی حل‌ناشده باقی مانده است، همه رئالیست‌ها به این باور اند که هدف نهایی ناامنی است و دیگر مسائل به‌دنبال آن قرار دارند.

بن‌بست امنیتی

چنان‌چه در بخش گذشته گفتیم، مقاله جان هرگز که در سال ۱۹۵۰ میلادی در مجله سیاست جهانی منتشر شد، در مورد مباحث زیاد کلیدی رئالیست‌ها را پیش‌بینی کرده بود. یکی از مباحث مهم او مقاله بن‌بست امنیتی بود. البته بن‌بست امنیتی ریشه در اندیشه دانشمندان پیشین دارد، ولی با آن‌هم امتیاز آن برمی‌گردد به هرگز. البته به‌راستی نخستین‌بار نورمان انگل دانشمند لیبرال بود که یک دهه پیش‌تر از هرگز از آن سخن گفته بود.

بن‌بست امنیتی برای رویکرد نورئالیست‌های ساختاری نقش کلیدی دارد. بن‌بست اشاره دارد به چرخ رقابت فاسد و نادرست، زد و بند و ناامنیِ که دولت‌ها خود را در آن می‌یابند. آنارشی منجر به ناامنی می‌شود، زیرا دولت‌ها از خود مراقبت می‌نمایند؛ منطقی‌که به تعبیر کنت والتس، اصل خودیاوری دانسته شده است. در یک نظام آنارشیک هیچ‌دولتی نمی‌تواند توقع داشته باشد دولت دیگری برای همکاری و کمک به او گام بردارد و به‌همین‌سان توقع آن نمی‌رود که

کدام نهاد جهانی عدالت فراهم نماید. در آنارشـــی، در موجودیت هر عمـل غلط نـه پلیس اســت کـه محافظت کند و نه دادگاهی اســت که عدالت تأسـیس کند. پس دولت باید براسـاس منابع خود پابرجا باشد و یا حداقل در اتحاد معرفت با دیگر دولت‌ها به‌دنبال اندازه‌گیری امنیت و دفـاع خود بـاشـــد. مگر وابســتگی به اتحاد نیز خطرناك اســت، زیرا دوســتـان و متحـدان امروز می‌تواننـد رقبـای فردا باشـــند. با این‌همه، دولـت‌هـا بـاید متکی به اعمال خود باشـــند و گاهی می‌توانند در قالب اتحاد با دیگران انتخاب داشـــته باشـــند. در چنین محیط ناامن، تهدید فریاد می‌کند، و این امر را لازم می‌سـازد تا در مورد رقبا مطالعه درسـت صـــورت گیرد و برای زد و بنـدهـا و جنگ‌های احتمالی آمادگی گرفته شـود. این امر هم‌چنان به این معنا اسـت که قوت قدرت رقیب به‌شدت نظارت و مدیریت شود.

متـأســفـانـه این منطقی اســت که باید برای همه قابل اجرا باشـــد. بنابراین، رقبا همان‌قدر از شما در هراس‌اند، که شما از آن‌ها در هراسید. تدابیری‌که شـــما برای تقویت ظرفیت نظامی خود بر می‌دارید، در ذهن رقبای شـما شـك ایجاد می‌کند و باعث ترس آن‌ها می‌شـود. به‌صورت منطقی آن‌ها چاره دیگری ندارند، مگر این‌که ظرفیت امنیتی خودشـــان را بالا ببرند، که منجر به ترس شما می‌شود. تدابیر چنین اقداماتی باعث شکاکیت، ترس و در نهایت ناامنی دو طرف می‌شود.

بنـابراین، تـدابیری کـه یـك دولـت برای تقویـت ظرفیـت خود در راسـتای دفاع از خود اتخاذ نموده‌اسـت، دیگران را مجبور می‌سازد، تا

تدابیر لازم را برای تقویت ظرفیت خود به‌کار گیرند. این اقدامات منجر به ناامنی سراسری می‌شود. این چنین شرایط را بن‌بست امنیتی گویند. زیرا، دولت‌ها در شاخ‌های بن‌بست رسیده‌اند. چون، یک شاخ وضعیت ناامنی فعلی است که نیاز به برطرف شدن دارد، شاخ دوم وضعیت ناامنی آینده است که نیاز به اتخاذ تدابیر امنیتی براساس شاخ حاضر دارد. چنان‌چه در بن‌بست دولت‌ها دیگر هیچ انتخاب واقعی وجود ندارد. راه دیگری جز تقویت تدابیر امنیتی وجود ندارد، زیرا هر راه دیگر منجر به ناامنی در آینده‌ی آن دولت خواهد شد.

بعضی رئالیست‌ها و غیررئالیست‌ها استدلال می‌کنند که بن‌بست امنیتی را می‌توان از راه نهادهای بین‌المللی و هنجارهای گوناگونی اصلاح ساخت که سایه آینده را می‌سازند. این گونه نهادها و هنجارها به‌صورت دموکراتیک ساخته شده‌اند و مناسب به نظر می‌رسند. زیرا، از راه تشویق همکاری‌های گسترده میان ملت‌ها می‌توانند باعث کاهش ناامنی شوند. مگر پرسش این‌است که چه‌گونه می‌توان چنین نهادهای دموکراتیک را به‌میان آورد، درحالی‌که کاهش ناامنی مورد مناقشه است.

سلاح‌های هسته‌ای و امنیت

با پرسش‌های گوناگون در مورد امنیت، یکی از پرسش‌های مهم موضوع سلاح هسته‌ای است که دانشمندان به آن توجه نموده‌اند. بعضی چنین استدلال می‌کنند که سلاح هسته‌ای با سیاست بازدارندگی

باعث امنیت می‌شود و از جنگ جلوگیری می‌کند. از طرف دیگر، گروهی به این باوراند که سلاح‌های هسته‌ای به احتمال قوی باعث مصیبت بزرگی در جهان خواهد شد.

در نگاه نخست، چنین به‌نظر می‌رسد که سلاح هسته‌ای تأثیر منفی بر امنیت دارد. چنان‌چه شواهد نشان می‌دهد، سلاح‌های هسته‌ای در جریان جنگ سرد که دو ابرقدرت یک‌دیگر را تهدید می‌کردند، منجر به ناامنی‌های فراوان شد؛ این یک مشکل کلیدی است که سلاح‌های هسته‌ای هم ملت‌های داخل جنگ را متضرر می‌سازد و هم سایر ملت‌ها را. سلاح‌های هسته‌ای کسانی را که در جنگ سهیم نیستند، نیز به‌گونه‌ای مستقیم و غیرمستقیم متضرر می‌سازد؛ هرچند نظریه‌پردازان بازدارندگی هسته‌ای میان استراتژی‌های مقابله با دشمنی و استراتیژی‌های مقابله با ارزش‌های دشمن تفاوت قایل‌اند. اولی به‌معنای هدف قراردادن قوت هسته‌ای دشمن است، درحالی‌که دومی، مردم را مورد هدف قرار می‌دهد. این دسته‌بندی نشان‌دهنده این واقعیت است که حتی استراتژی‌های مقابله با دشمن نیز منجر به قتل شمار زیادی از مردمان بی‌گناه و غیرجنگ‌جو خواهد شد. تأثیر دیگر سلاح هسته‌ای آن است که استعمال آن نسل‌های بعدی را نیز متأثر می‌سازد. چنان‌چه بخش‌هایی از جهان آلوده خواهد شد و ازاین راه شعاع خطرناک آن ژن‌ها را فاسد می‌سازد. به یادسپردن این واقعیت که بمب‌های استعمال شده در هیروشیما و ناگازاکی بمب‌های کوچک بودند، بسیار مفید است درحالی‌که بمب‌های امروزی در حدود بیست‌بار قوی‌تر از

بمب‌های هیروشیما و ناگازاکی‌اند. همین تأثیرات فراوان منفی نیز منجر به افزایش ناامنی‌ها شده است.

در صورتی که نتایج منفی یادشده کافی نباشد، هم‌چنان نقش مثبت سلاح هسته‌ای مورد شک است. فقط چندهفته پس از استعمال بمب اتم در هیروشیما و ناگازاکی، برنارد برودی استراتژیست معروف گفت که سلاح هسته‌ای این پیام را به جهان می‌رساند که نباید به هدف برنده‌شدن در جنگ‌ها فکر کرد و باید به جلوگیری از جنگ فکر کرد. به‌عبارت دیگر، سلاح هسته‌ای به‌عنوان یک ابزار جنگی در جنگ‌ها کار برد ندارد. البته این موضوع به شکل گسترده مورد قبول واقع نشد. زیرا، بعضی استراتژیست‌ها استعمال سلاح هسته‌ای در جنگ‌ها را ممکن دانسته و مثل هر جنگ سنتی و متعارف این احتمال را می‌دهند که یکی از آن را استفاده کند.

مگر این شکاکیت در مورد سخن‌پردازی باعث شد تا دانشمندان به یک موضوع جدی دیگر توجه نمایند و آن این‌که چه راه‌هایی وجود دارد تا از جنگ جلوگیری صورت گیرد. نتایج ترسناک و مخوف جنگ هسته‌ای و عدم امکان ابراز پیروزی در چنین جنگی این امر را لازم ساخت تا توجه جدی به جنگ صورت گیرد. تخریب و آسیب‌پذیری میدان جنگ امکان بروز جنگ هسته‌ای را غیرممکن ساخته است.

کم از کم دو نگاه در این مورد وجود دارد. آیا سلاح هسته‌ای باعث شد، تا جنگ سرد به جنگ گرم تبدیل نشود؟ اگر پاسخ مثبت باشد،

پس این پرسش به میان می‌آید که آیا امکان استفاده چنین منطق را به جنگ‌های دیگر می‌توان تعمیم داد؟ تعدادی به این باورند که حتی اگر سلاح هسته‌ای باعث جلوگیری از جنگ گرم در دوره جنگ سرد شد، اما این غیرممکن است که چنین منطق را به جنگ‌های دیگر تجربه نماییم. یک نظریه این است که این منطق جامع است و در همه جنگ‌ها استفاده می‌شود .کنت والتس در یک مقاله معروف در سال (۱۹۸۱) می‌نویسد که بسیاری از مباحث درباره سلاح‌های هسته‌ای قومیت‌محور و نژادگرایانه است، اما این سلاح هسته‌ای از سرعت جنگ می‌کاهد.

دیگران با این نگاه موافق نیستند. منفی گرایان اتمی به این باور هستند که گسترش سلاح هسته‌ای در جهان امکان استعمال آن را در جهان آسان ساخته است. این دانشمندان باور دارند که دانش هسته‌ای در خدمت دیگران نیز قرار گرفته است و هیچ تضمینی وجود ندارد که تروریست‌ها نیز به آن دست نزنند - به‌خصوص در کشورهایی مانند پاکستان. زیرا، در چنین جوامعی روابط نامشخص نظامیان و ملکی‌ها وجود دارد. حتی یک شاخه این مکتب باور دارد که اگر در جریان جنگ سرد جنگ هسته‌ای آغاز نشده، به‌خاطر بخت آن روزگار است.

از گفته‌های بالا معلوم شد که برخی اندیشمندان مانند کنت والتس تولید سلاح هسته‌ای را عامل بازدارندگی جنگ می‌دانند. دیگران امکان استعمال آن را تضمین نمی‌کنند. با درنظرداشت این گفته‌ها آن‌چه مهم است این است که باید از تولید و تکثیر سلاح هسته‌ای جلوگیری شود.

قطبش و امنیت

یکی از مسائل دیگری که در امنیت و ثبات در روابط بین‌الملل تأثیرگذار است، موضوع قطبش است. یک نظریه حاکم آن است که هرچه اتحادیه‌ها افزایش می‌یابند به همان اندازه ثبات و امنیت تقویت می‌شود. این نگرش، دموکراتیک نیز است. زیرا قدرت در میان ملت‌های متفاوت تقسیم می‌شود. بسیاری از دولت‌ها پس از فروپاشی نظام دوقطبی جنگ سرد علاقه‌مند آن هستند تا نظام سیاست بین‌الملل، چندقطبی شود. مگر این فرض که یک نظام چندقطبی می‌تواند برای دولت‌ها مفید واقع شود، از طرف رئالیست‌ها مورد چالش قرار گرفت. به‌باور آن‌ها نظام دوقطبی جهان به‌دلایل مختلف باثبات واقع شد. در یک نظام چندقطبی قدرت‌های بزرگ از تهدیدهای فراوان احساس خطر می‌کنند. در چنین شرایطی محتدان و مخالفان کم‌تر شناخته می‌شوند و این باعث می‌شود تا توازن قدرت به میان نیاید. همه‌ای این اوضاع خطرناک باعث ایجاد یک محیط ناامن شده و در نتیجه جنگ را ممکن می‌سازد. در نظام دوقطبی، دو قدرت بزرگ یک‌دیگر را تهدید می‌کردند؛ بنابراین، دو دولت مشغول و مراقب دیگری بودند.

مخالفان و متحدان مشخص بودند و سرانجام تا آن‌جایی‌که دو قدرت در مواجه باهم، امتیازات زیادی را از دست می‌دادند. بنابراین، از جنگ و مواجه شدن با هم‌دیگر دوری می‌کردند و این منجر به امنیت جهان شده بود.

این استدلال در شرایط حاضر جهان صدق می‌کند. در صورتی‌که

چندقطبی بودن جهان منجر به جنگ، ناامنی و بحران شود، پس بهتر است تا نظم جهانی ما یک‌قطبی و یا دوقطبی باشد. اما در صورتی که نظام چندقطبی ثبات و امنیت ایجاد کند - از آن‌جایی که دموکراتیک است -، پس بهتر است یک نظام چندقطبی داشته باشیم. به‌راستی اگر نظام جهانی در حال ظهور یک میدان تحقیق خوب برای نظریه‌های قطبش باشد، باید از این راه کارایی خود را به اثبات برساند.

امنیت منطقه‌ای

نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای یک اختراع مهم نظری در باب مطالعات امنیت است. این نظریه مدیون نوشته‌های دانشمندان گوناگون مانند اولی وبور و دیگران است، که خود بخشی از نظریه منطقه‌ای در روابط بین‌الملل است. در صورتی‌که تفاوت‌هایی در آن دیده می‌شود. نظریه منطقه‌ای در یک سطح، در واقع تأکید به تنوع و تفاوت منطقه‌ای دارد؛ به‌خصوص اثبات تفاوت با بخش عمده مکتب‌های روابط بین‌الملل که امریکا به آن‌ها مسلط است.

اروپا و جنوب شرق آسیا تفاوت‌های منطقه‌ای‌شان را در برابر ایده‌های یک‌قطبی امریکا به نمایش گذاشته‌اند - در مفهوم جنوب شرق آسیا، نوع استقلال فکری در برابر اروپا هم‌چنان صدق می‌کند. دومین مطالعات منطقه‌گرایی به‌گونه‌ای رویکرد غیررئالیست‌ها بوده است. زیرا، به‌دنبال همگرایی دولت‌ها از طریق همگرایی اقتصادی و سیاسی است.

تهدیدها و ملاحظات امنیتی به‌گونه‌ای نسبی فضای کم‌تر را بسیار به‌سرعت طی می‌کند. بنابراین، ملاحظات امنیتی اکثر دولت‌ها محدود به منطقه‌ای که زندگی می‌کند، است. نظریه‌پردازان در مورد رویکرد عمومی و تفاوت‌های محدود و محلی دولت‌ها توجه خاص داشتند. درحالی‌که این موضوع مشکل‌افزا است. زیرا، تفاوت‌ها در میان یک منطقه فراگیری یک رویکرد را زیر سؤال می‌برد. در صورتی‌که تفاوت‌ها میان دولت‌های یک منطقه آن‌قدر بزرگ است، پس چه نیازی برای یک نظریه عمومی امنیت منطقه‌ای است؟ آیا در چنین وضعیتی می‌شود از این نظریه انتظار بهتر داشت؟

از طرف دیگر،برعکس نظریه روابط بین‌الملل اروپایی، غیر رئالیست‌ها اتفاقا به‌دنبال آن است تا با یک رویکرد واقع‌بینانه امنیت در یک قلمرو را تعریف نماید.حتی رئالیسم را از تمرکز به سیاست قدرت بزرگ به مسائل کوچک‌تر متمرکز سازد. یک رویکرد بالا- پایین قدرت از دیدگاه رئالیسم را رد کرده و این را نمی‌پذیرد که قدرت همیشه دست زورمندان است.

برای نمونه به مجموعه امنیتی آسیای جنوبی، مجموعه امنیتی شمال‌شرق آسیا و مجموعه امنیتی جنوب شرق آسیا در میان مجموعه‌های امنیتی اشاره دارد. این مجموعه‌های امنیتی به شاخه‌های فرعی تقسیم شده‌اند، که به‌نام مجموعه امنیتی مرکز و مجموعه امنیتی معیاری نام‌گذاری شده‌اند. این نام‌گذاری براساس ساختارهای قطبش در درون آن‌ها است.

مجموعه امنیتی منطقه‌ای یک موضوع مهم است. زیرا، توجه ما را به ملاحظات امنیت ملی معطوف می‌سازد که کم‌تر از امنیت جهانی است. با این‌حال، روشن نیست که ملاحظات امنیتی دولت‌های مختلف به‌گونه‌ای یک‌سان تعریف شده یا همه را می‌توان در یک ایده که امنیت نیپال، بنگله‌دیش و سریلانکا باهم گره خورده است، که از ناحیه هند متضرر اند. این دولت‌ها در یک فضای متقابل باهم یک‌جا اند، نه منطقه‌ای.

تفسیر فمینستی امنیت

نوشته‌های فیمنیستی در روابط بین‌الملل از راه تأثیر آن‌ها بر سلسله مراتب‌های جنسیت در روابط جهانی و تصمیم‌گیری توسط دولت‌ها و نهادها، شناخته می‌شود. رویکرد فیمنیستی به‌طور فزاینده در روابط بین‌الملل در دهه اخیر مطرح بوده است. با این‌حال، هنوز به‌عنوان یک شاخه اصلی در روابط بین‌الملل جا باز نکرده است. هرچند رویکرد فیمنیستی به‌گونه‌ای چشم‌گیر مورد توجه دانشمندان قرار دارد، اما تاهنوز نوشته‌هایی در این مورد به‌صورت یک‌دست به‌وجود نیامده است. اما اگر این نوشته‌ها به‌گونه کلی در روابط بین‌الملل، به‌عنوان زیرمجموعه مطالعاتی ایده‌پردازی نکرده است. هرچند آثار قابل توجهی درباره امنیت خلق کرده‌اند. بخش سودمند آثار این نویسندگان درباره مسائل سیاسی بین‌الملل است، تا در مورد امنیت.

در این اواخر لاورا سوبرگ در مورد سهم فیمنیستی در مطالعات

امنیت در مجله مطالعات امنیت، مطالبی را به نشر رسانده است. به باور سوبرگ از هر پنج‌هزار مقاله‌ای که در پنج مجله در مورد امنیت به‌چاپ رسیده است، چهل مقاله را به‌عنوان تغییر مورد بررسی قرار داده‌اند. اکثر آثار فیمنیستی مفهومی و تفسیرپذیر است، تا تجربی و واقعی. هرچند چنین نوشته‌هایی اکثر اوقات انتزاعی‌اند اما کارهای ابتکاری نظیر نوشته کدول کهن در باب زنان و امنیت است.

فرهنگ و امنیت

مطالعات فرهنگی در روابط بین‌الملل هرچند بسیار دیرتر وارد شده‌اند، به‌زودی همه‌ای جنبه‌های این عرصه، به‌خصوص در مطالعات امنیت را در برگرفت. متغیرهای فرهنگ در مطالعات امنیت آن‌قدر ناشناخته نبود. فرهنگ استراتیژیک این نظر ریشه‌های فرهنگی در تصمیم‌گیری امنیتی، سنت دیرینه در روابط بین‌الملل دارد. اما بسیاری از این ادبیات یا به سبک امریکایی بود، یا روسی. مگر در سال‌های اخیر مطالعات فرهنگی و تأثیر آن بر مطالعات امنیتی در روابط بین‌الملل به‌صورت گسترده و عمیق بررسی شد، که ظهور مکتب سازه‌انگاری آن را تقویت کرد.

این آثار را می‌توان حداقل به سه دسته تقسیم کرد. نخست، به اهمیت فرهنگ استراتیژیک ملی در تصمیم‌گیری امنیتی توجه دارد. آثاری در باب فرهنگ استراتیژیک چین و آثاری در مورد قدرت نظامی هند، از این دسته‌اند. این نوشته‌ها تأثیر فرهنگ ملی بر قدرت

نظامی را بررســی می‌کنند. دســته دوم، تأثیر ســازمان‌های فرهنگی را بر تصــمیم‌گیری نظامی بررســی می‌کند. با اشــاره به آثار پیشــین در حوزه تجـارت این نوشـــتـه‌هـا به‌دنبال ارائه پیشـــنهادهای بدیل برای توجه به ســیاســت و مدل‌های فرایند ســازمانی تصــمیم‌گیری ســیاســت خارجی ســیاســت اســتراتیژیک است. برای نمونه، نوشته‌های در پی آزمون این مفهوم‌اند که چه‌گونه فرهنگ سازمانی منجر به دکترین نظامی می‌شود.

دسـته سـوم، با رویکرد سازه‌انگاری رابطه دارند. این موضوع اشاره به عوامل هنجاری در سیاست بین‌المللی دارد، مانند عدم استفاده سلاح هسته‌ای یا سلاح کیمیایی.

چنین رویکردهـای فرهنگی فـارغ از مشـــاجرات نیســـت. در مورد وضــعیت مســتقل متغیرهای فرهنگی مناقشــه وجود دارد. به این ترتیب، در مورد تشـــخیص متغیرها نیز تفاوت نظر وجود دارد. مگر با این‌همه، رویکرد فرهنگی سؤال مهمی در مورد امنیت باقی می‌مانند.

منابع

Cohn, Carol. 1987. *Sex and Death in the Rational World of Defense Intellectuals.* Signs Vol. 12 (4): 687-718.

Herz, John. 1950. *The Idealist Internationalizatism and the Security Dillema.* World Politics. Vol. 2 (2): 80-157.

Khong, Yuen Foong. 2001. *Human Security: A Shortgun Approach to Alleviating Human Misery?* Global Governance. Vol. 7 (3): 231-236.

Sjoberg, Laura ed. 2009. *Security Studies: Feminist Contribution.* Sceurity Studies. Special Issue. Vol. 18.

Walt, Stephen M. 1991. *The Renaissance of Security*

Studies. International Studies Quarterly. Vol. 35 (2): 211-239.

------------------ 1999. *Rigor or Rigor Mortis: Rational Choice and Security Studies.* International Security. Vol. 23 (4): 5-48.

Waltz, Kenneth M. 1981. *The Spread of Nuclear Weapons: More May be better*. Adelphi Paper 171. London Institute of Strategic Studies.

فصل چهارم

توسعه و روابط بین‌الملل

جایاتی گوش[1]

توسعه چیست؟

برای بسیاری از مردم جهان، جدل برای توسعه در نیم سده اخیر، سیمای جهان را تشکیل داده است و این اکثریت، براین باورند که سیمای دوم این جهان را ناکامی و ضعف در رسیدن به موفقیت تشکیل می‌دهد. پروژه توسعه، چیزی بیش‌تر به آن یاد می‌شود، به استثنای چند کشور محدود، دیگران کم‌تر به آن دسترسی دارند. البته برای برخی از

---

1 Jayati Ghosh
پروفیسور جایاتی گوش استاد اقتصاد در دانشگاه جواهر لعل نهرو در دهلی‌نو است. او هم‌چنین معاون انجمن توسعه اقتصادی جهانی www.networkideas.org است. خانم گوش برنده جایزه نورد سوت در علوم اجتماعی در سال ۲۰۱۰ میلادی است.

مکتب‌های فکری این موضـــوع جالب و قابل تعجب خواهد بود. برای نمونه، کشورهایی‌که دیرتر به صنعتی‌شدن روی آورده‌اند، توجه خاصی به جهان درحال توســعه دارند و براین باورند که این کشــورها از مزایای توسـعه برخوردارند. زیرا، با داشـتن دانش و تکنولوژی به‌راحتی قادر به اسـتفاده از توسـعه هسـتند. در این اواخر، طرف‌داران همگرایی اقتصاد جهـانی بـاور دارنـد کـه به‌طور اجتناب‌ناپذیری یک نوع همکاری میان دولـت‌ها شــکل گرفته اســت که بدون شــک در دو دهه اخیر مطمئنا دسـتاوردهایی در پی داشـته اسـت. با این‌حال، کسانی‌که ماهیت پویای رشـد سرمایه را می‌شـناسـند و از این افزایش تولید صـحبت می‌نمایند، برایشان چنین دستاوردهایی قابل توجه نیست.

البته سـؤال اصـلی این اسـت که چه چیزی پروژه توسـعه را تشـکیل مـی‌دهـد؟ در ایـن مورد نگـاه‌هـای متفـاوت بین‌الملـل وجود دارد. تحلیل‌گران، پیش‌بینی آن را فرایند تولید مالی موفق می‌دانند، که امروزه درامدسرانه شناخته می‌شود و هم‌چنین تفسیر می‌کنند.

پس از آن، این شــناخت وجود داشــت که توســعه به‌دنبال انتقال سـاختار اقتصـاد اسـت که خود با صـنعتی‌شـدن و سـاختن یک جامعه صنعتی یا پساصنعتی، که به‌واسطه کشورهای دولتمند ترسیم شده است، مترادف اسـت. در حدود دو دهه قبل، مفهوم توسعه انسانی مطرح شد. درحالی‌که، فهرسـت توسعه انسانی به صحت و تعلیم تقلیل داده شد که هدف اصـلی آن به بررسـی گرفتن نقش توسعه در گسترش ظرفیت‌های انسـانی بوده و این موضـوع مطالعه شود که دستاورد دسترسی جهانی به

نیازهای ابتدایی، امنیت انسـانی و حیثیت ملت (حق، ۱۹۹٦) به‌گونه‌ای گسترده از طریق ایجاد آزادی واقعی به‌دست آید.

به‌دلایل آشـکار، توسـعه یک ملاحظه مهم مطالعات اقتصـاد است. دانشـمندان علم اقتصـاد گذشـته از فزیوکرات‌ها تا اسـمیت، ریکاردو و مارکس، به شـناخت فرایند رشـد اقتصـاد و تغییر سـاختاری تأثیرگذار بودنـد. این‌کـه چـه‌گونـه و چرا انجـام می‌شـونـد، چه شـکل به خود می‌گیرند، چه‌چیز آن‌ها را محدود می‌کند و تا چه حد منجر به موفقیت مادی می‌شـود و باعث پیشرفت انسـان می‌شـود. همین سؤالات بود که توجه دانشـمندان یادشـده درباره کارکرد اقتصـاد سرمایه‌داری معطوف شـد. انقلاب حاشیه‌گران در نیمه دوم قرن نوزده‌هم میلادی باعث شد تا اندیشـمندان علم اقتصـاد از چنین سؤالاتی صرف‌نظر نمایند و در مورد پژوهش‌هـای جـدیـد و شرایط جـدیدتر صـحبت نمایند؛ بدون آن‌که موضوع تاریخی را اهمیت دهند.

آن‌چه ما از توسـعه اقتصـادی می‌دانیم، بدون شک مطالعات جدید اسـت که ریشـه‌های آن را باید در نیمه دوم قرن بیسـتم میلادی درسـت پس از جنگ دوم جهانی پیدا کرد. از زمانی‌که ایده کشـورهای درحال توسعه، متفاوت در منطق اقتصادی‌شان از اقتصاد صنعتی، طرف‌دار آن شدند.

این بـه حمایـت از ایـده‌هایی مانند دوگانگی اقتصـادی بود، که از طرف لوبی(۱۹۵٤) و هماهنگی شـکسـتـه‌هـایی کـه از کشـورهـای توسـعه‌نیافته و یا کم‌توسـعه به‌دسـت آمده بود و توسـط روزانشـتاین و

اودن(۱۹٤۳) مطرح شدند. این قضیه برعکس کمجر به تضاد رویکردها در مورد رشد استراتژی شد. رشد متوازن و وابسته به هماهنگی مرکزی از طریق برنامه‌ریزی (همالانو بین ۱۹۵۱) در برابر استراتژی‌های راننده نامتوازن برای صنعتی‌شدن توسط آلبرت هیرشمن (۱۹۵۸) مطرح شده است. تجربه بسیاری از کشورهای درحال توسعه نشان می‌دهد که رشد اقتصادی نه لازمی است و نه در هر شرایطی کفایت می‌کند. بلکه، سرشت رشد حتمی است و باید وسعت رویکرد توسعه مد نظر قرار گرفته شود.

توسعه یک فرایند تکنوکراتیک و سیاسی ساده نبوده و نمی‌تواند باشد. بلکه چیزی است که به‌ویژگی‌های تغییر در درامد و وابسته به جنبه‌های ملی و بین‌المللی است. در سطح جهانی، آن تقسیم کار جهانی تقریبا در حدود نیمهی قرن نوزده‌هم تأسیس شد، که پیش از یک قرن ادامه پیدا کرد. با اشاره به عدم توانایی بسیاری از کشورهای جهان برای دسترسی به عین پیشرفت‌های صنعتی و رشد درامد سرانه خالص، باعث شد تا کشورهای توسعه‌یافته را کشورهای ثروت‌مند تعریف نمایند.

توسعه و رشد اقتصادی

تجربه رشد اقتصادی در جهان درحال توسعه در نیمه دوم قرن اخیر نشان داده است که افزایش درامد سرانه برای توسعه کافی نیست؛ کم‌تر کسانی اهمیت آن را به‌عنوان شرط لازم مورد سؤال قرار می‌دهند.

نیمه دوم قرن بیستم از لحاظ رشد سرمایه‌داری از پویایی مهمی برخوردار است. در کنار آن، بعضی از دولت‌ها در این دوره در تلاش آن بودند تا موقعیت خود را به‌طور نسبی در سلسله مراتب درامد جهانی بالا برده و از جمله کشورهای اقتصادی مطرح به‌شمار آیند. البته این تکاپو دارای مراحل و فرایندهای مختلف بوده است.

صنعتی‌شدن جانشین در دهه ۱۹۵۰و ۱۹٦۰ میلادی برای کشورهای درحال توسعه نقش کلیدی را ایفا کرد. این امر باعث شد تا درامد ناخالص این کشورها بالا رود. کشورهای صادرکننده نفت از افزایش قیمت نفت در نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ میلادی سود فراوان بردند و باعث شد تا تعدادی از این کشورها درامد سرانه خود را بالا ببرند. به سخن شماری از تحلیل‌گران مرحله جهانی‌شدن در دو دهه اخیر بعضی از کشورها، به خصوص هند و چین را قادر به استفاده حداکثری از تجارت آزاد جهانی ساخت و باعث شد تا درامد سرانه آن‌ها بلند رفته و فقر در این جوامع کاهش یابد.

اما در مورد توازن درامدها شواهد کم در دست است. گراف‌های مختلف این را نشان می‌دهند که فاصله‌های درامد به‌گونه فزاینده‌ای درحال بزرگ شدن است. به استثنای رشد سریع در بعضی کشورهای فقیرتر. درحالی‌که درامدسرانه کشورهای درحال توسعه، سریع و در برخی مناطق شرق آسیا دو برابر افزایش یافته است. در مقایسه با امریکا در سال ۲۰۰٦، اما میانگین درامد امریکا نسبت به شرق آسیا پانزده مرتبه زیادتر بود. در دیگر مناطق درحال توسعه، فاصله درامد از این‌هم

بیش‌تر اســت. بنابراین، سرانه درامد را خالص در حوزه یورو در ســال ۱۹۶۰، **۳٤** مرتبه بالاتر از جنوب آسیا بود. اما در سال ۲۰۰٦، این مقدار به **۳٦** مرتبه افزایش یافت. این فاصــله در امریکا بســیار درشــت‌تر دیده می‌شــود. به‌گونه‌ای درامد سرانه حوزه یورو در ســال ۱۹٦۰، جمعا ۱۵ مرتبه از افریقا بلندتر بود که در سال ۲۰۰٦، به **۳۵** مرتبه رسید. امریکای لاتین که از حوزه‌های مهم در حال توسعه است، در این اواخر نسبت به ایالات‌متحده فاصله درامد بیشتر را دارا است.

تغییر ساختاری در روند توسعه

رشـد و تغییر سـاختاری - در معنی ترکیب برون‌دار و استخدام - باهم گره خورده اسـت. رشـد اقتصـادی معاصر با انتقال ساختاری به‌شدت روابط نزدیک دارند. البته این امر در اقتصـاد رشد به‌خصوص انتقال از اقتصاد کشاورزی به اقتصاد غیرکشاورزی یا از شرکت به خدمات و از استخدام خودی به اسـتخدام فایده‌مند در کمپنی‌ها تغییر ساختاری نه‌تنها نتیجه‌ی رشـد است، بلکه رابطه‌ی علت- معلولی با آن نیز دارد. نخست، حرکت متداوم از رشـد تولید به رشـد درامد ناخالص اسـت و بعدا به رشد تولید کار. به‌راسـتی این جوهر فرایند توسـعه اسـت که صـنعتی شدن افزون‌بر ایجاد افزایش درامدسرانه هم‌چنان نابرابری را کاهش می‌دهد.

به هرصــورت، تغییرســاختاری همه‌وقت در مســیر فرایند رشــد در کشــورهای درحال توســعه در این روش ســنتی عمل نکرده اســت. درحالی‌که نقش زراعت به‌تدریج در داده‌ها تنزل کرده اســت، مگر به

این معنا کاهش استخدام در زراعت نیست. این به‌دلیل آن است که شیوه تجارت آزاد باعث شده است، تا استخدام در بخش تولید افزایش نیابد. یعنی درصورتی‌که رشد داده ضعیف‌تر از رشد تولید باشد، در آن حال استخدام تنزل پیدا می‌کند.

به این تمایل تأثیر تجارت لیبرالی بر نقش تقاضا برای اجناس و خدمات در یک کشور است. همان‌طوری‌که خواسته نخبگان در کشورهای درحال توسعه متأثر از معلول تظاهر سبک زندگی کشورهای توسعه‌یافته است، تولیدات و فرایندهای اخیر بسیاری به آسانی می‌تواند در کشورهای درحال توسعه جا باز کنند. پیشرفت‌های تکنولوژیکی در قالب تولیدات جدید و روندها در کشورهای توسعه‌یافته به‌گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر همگام با افزایش در تولید کار است. تولیدکنندگان در کشورهای درحال توسعه دریافته‌اند که فشار رقابت خارجی در بخش رقابت واردات و صادرات، آن‌ها را ملزم به کاهش قیمت واحد تکنالوژی می‌کند.

هنگامی‌که بخش فزاینده داده برای صادرات بازار تولید می‌شود، ظرفیت‌ها تشدید می‌شوند. اگر شمار زیاد کشورها این استراتژی را به‌گونه‌ای موازی دنبال نمایند، رقابت ناهماهنگ شده، منجر به توسعه‌نیافتگی بازار در سطح جهان می‌شود. کشورهایی با درامد بالا مصرف‌کننده می‌شوند، زیرا رقابت در میان تولیدکنندگان منجر به تنزل قیمت برای مصرف‌کنندگان بالا می‌شود.

بدین وسیله، آزادی تجارت بزرگ‌تر عامل اصلی برای رشد

یک‌جایی بین تولید و رشد استخدام در بسا موارد خواهد شد. افزون بر آن، سیاست‌های اقتصاد کلان که در پی تهدید تقاضاهای داخلی ثبات‌سازی است، می‌تواند چنین نتایج در پی داشته باشد. رشد در خدمات به‌طور سنتی از گسترش استخدام صنعتی می‌کاهد. دلیل اصلی آن است که خدمات بازار به‌طور دقیق درامد را افزایش داده و تقاضا را برآورده می‌نماید. در بسیاری خدمات سنتی و چنین فعالیت‌ها پیش‌رفت تولید نسبت به کمپنی سرعت نداشته است و این است که استخدام تابع تولید فراوان است. در خدمات تکنولوژیک پیش‌رفته تولید کار افزایش می‌یابد، اما در حجم آن کاهش وجود دارد.

علاوه بر بخش‌های توضیح، استخدام نیز اهمیت دارد. نفوذ استخدام غیررسمی بر فرایند رشد تأثیرات مهم داشته است، که افزون بر فقر، خود رشد را نیز متأثر می‌سازد. چنین باور وجود دارد که در مسیر توسعه، رشد کار در اقتصاد رسمی تقاضای کارگر را افزایش داده و کار اضافی را کاهش می‌دهد. تمایلات فراوان جهانی وجود دارد، مانند شهری‌شدن، نیروی کار زنان و همگرایی قدرت کار از راه تجارت و مهاجرت همه سرشت و نتیجه فرایند توسعه را متأثر می‌سازد. شهری‌شدن، امروز به‌عنوان یک روند مؤثر به‌شدت کشورهای درحال توسعه را پشت سرگذرانیده و جامعه را تغییر می‌دهد. بدون شک این روند تأثیرات به‌سزای اجتماعی، فرهنگی و ملاک‌های رفتار انسانی دارد. هم‌چنین تغییرات سیاسی و اقتصادی نیز در پی دارد.

شرکت زنان در کارهای بازار از امور دیگر قابل توجه اقتصادی است

که افزایش و سرعت آن منجر به تنوع کار در بازار شـده است. حتی در جاهایی از دنیا میزان حضور زنان نسبت به مردان بالا گرفته است و زنان با نقش فعال‌تری وارد بازار شده‌اند.

ســهم‌گیری بیش‌تر زنـان در کـارهـای بزرگ‌تر به معنای گســترش عرصـه‌ی کار جهانی در سـیسـتم بازار اسـت که تجارت لیبرالی و تولید صــادرات محور شــمار کـارگران را افزایش داده و در تولیدات داخل ساخته است.

سیاست توسعه

چنان‌چه در بالا یاد شـد، سـیاسـت‌های اقتصادی فقط دربارهی اقتصاد نیسـت. این سـیاست‌ها درباره سیاست‌اند. دلیل اساسی آن این است که این سـیاست‌ها از حضور و دفع طبقات اجتماعی سخن می‌گوید که در یک جامعه زندگی دارند. به این لحاظ سـیاســت، بازتاب‌دهنده منافع طبقاتی اسـت و از گسـترش توانایی آن‌ها صـحبت می‌کند که از راه آن تصـمیم‌های حکومت را متأثر می‌سـازند. تمایل جدید استراتژی توسعه و اقتصــاد کلان بـه وضــاحت این امر را نشــان می‌دهد. بســیاری از سـیاست‌های اقتصاد کلان در کشورهای درحال توسعه با تمرکز بر ثبات قیمـت و جلـب اعتماد سرمـایـه‌گـذار و تثبیـت عـدم توازن خـارجی نشان‌دهنده صدای سیاسی مردم است.

در اکثر کشـورهای درحال توسـعه، یک رابطه میان رشـد و توسعه، به‌خصوص در دو دهه گذشته وجود داشته است که به‌روشنی در مسائل

سیاسی بازتاب یافته و از راه تصمیم‌های سیاسی اتخاذ شده است. تعدادی از مقیاس اختلافات در کشورهای درحال توسعه به‌خصوص، کشورهایی مانند هند، فقر گسترده، نبود امنیت غذایی برای اکثر مردم، نبود خانه برای مردم، بهداشت، نبود توجه لازم برای صحت مردم و مانند آن است.

در روشنایی سخن بالا، این موضوع روشن‌تر می‌شود که سیمای اساسی فرایند توسعه اقتصادی، محرومیت است. محرومیت از مدیریت بر عایدات، محرومیت از سود رشد اقتصادی، محرومیت از تأثیر گسترش زیرساخت اجتماعی و فیزیکی و محرومیت از تعلیم و فرصت‌های پردرامد؛ این محرومیت‌ها شامل طبقه‌ی، اقتصادی، جغرافیایی، نژادی، جنسیتی و ... است.

باید اذعان نمود، محرومیت در این‌جا به معنای محرومیت از مادیات نیست. کسانی‌که در یک نظام به حاشیه رانده شده‌اند و یا این‌که مستثنی قرار داده شده‌اند، به‌دلیل آن است که با سیستم بازار از نزدیک در تماس‌اند. بنابراین، یک فرایند محرومیت از اختلاط با سیستم است. سیستمی که با اجتماع سرمایه‌داری در سراسر جهان بوده‌است؛ به‌خصوص در مرحله پویایی آن. بنابراین، دهقان‌هایی که با بحران قابلیت کشت مواجه هستند، به‌دلیل سیستم بازار است.

منابع

Amsden, Alice. 1992. Asia’s Next Giant: South Korea and late Industrialization. Oxford University Press.

Chandrasekhar, C. P. 2008. Global Liquidity and Financial Flows to Developing Countries: New Trends in Emerging Market and Their Implications. G-24 Discussion Paper No 52, (UNCTAD/GDS/MDP/G24/2008/3).

Chandrasekhar, C. P. and Jayati Ghosh. 2007. Recent Employment Trends in India and China: an Unfortunete Convergence? Indian Journal of Labour Economic Vol. 50 (3): 383-406.

Elson, Diane ed. 1995. Male bias in the Development Process. Manchester University Press.

Haq, Mahbub ul. 1956. Reflection on Human Development. Oxford University Press.

Hirschman, Albert O. 1958. The Strategy of Economic Development. New Haven. Yalta University Press.

Keldor, Nicholas. 1956. A Model of Economic Growth. Economic Journal Vol. 67: 591-624.

Kalecki, Michal. 1976. Essay on Deveoping Economies. UK. Harvester Press.

Kay, C. 2000. Why East Asia Overtook Latin America: Agrarian Reform, Industrialization and Development. Third World Quarterly. Vol. 23 (6): 1073-1102.

Lewis, W. Arthur. 1954. Economic Development with Unlimited Supplies of Labour. Manchester School. Vol. 22: 139-191.

Mahalanobis, P. C. 1951. Some Observations on the Process of the Growth of National Income. Sankhya. Vol. 12 (4): 307-312.

Patnaik, Prabhat. 2006. Technology and Unemployment in

an Open Developing Economy. IDEAs Working Paper 02/2006.

Polanyi, Karl. 1944. The Great Transformation. Boston Beacon Press.

Razvi, Shahra ed. 2009. The Gendered Impact of Liberlization: Towards Embedded Liberalism? Routledge.

Rosenstein, Rodan, P. N. 1943. Problem of Industrialization in Eastern and Southern Europe. Economic Journal. Vol. 53: 202-211.

Sen, Amartya. 1999. Development as Freedom. Oxford University Press.

UNCTAD. 2006. Trade and Development Report. Geneva.

Wade, Robert. 1990. Governing the Market: Economic Theory and the Role of Government in East Asia. Princeton University Press.

World Bank. 2005. Economic Growth in the 1990s: Learning from a Deacde of Reform. Washington D. C. the Workd Bank.

کتاب‌شناسی

------ 2002 Standards of Civilization Today . in Globalization and Civilizations. ed Mehdi

_ 2009. ‘Obstacle to Good Work in Indian International Relations’. International Studies Vol. 46(1 and 2): 109-128.

____. ‘Climate Change and India: A 4x4 Assessment A Sectoral and Regional Analysis for 2030s’. Prepared by the Indian Network for Climate Change Assessment (INCCA).

___. 1919. Democratic Ideal and Reality: A Study in The Politics of Reconstruction. London: Constable.

___. 1996. Critical geopolitics: The Politics of Writing Global Space. Minneapolis: University of Minnesota Press.

____. 1999. ‘Understanding Critical Geopolitics: Geopolitics and Risk Security’. In Geopolitics: Geography and Strategy, eds C. S. Gray and G. Sloan. London: Frank Cass.

. 2000. The Law of Peoples. Cambridge, Mass.: Harvard University Press.

. 2001. ‘Crisis in the Classics’. Social Reseach Vol. 78(1): 21-48.

____. 2003. ‘Anti-Geopolitics’. In A Companian to Political Geography, eds J. Angew, K. Mitchell and G. O Tuathail. Malden, MA: Blckwell Publishers.

. 2004. A Feminist Human Rights Lens on Human Security. Available at www.cwgl.rutgers.edu/globalcenter/charlote/humansecurity.pdf.Accessed on 13 May 2008

___. 2004. *The Pentagon’s New Map: War and Peace in the Twenty-first Century*. New York.

____. 2006. 'Introduction to Part Ine'. In the Geopolitics Leader, eds G. O Tuathail, S. Dalby and P. Routledge. Second Edition. 17-32. London and New York: Sage.

. 2006. 'WTO, Democracy and Development: A View from the South'. Journal of World Trade Vol. 40: 5-36.

____. 2008. 'MP's Speech on Release of Climate Change Action Plan'. Prime Minister's Office (PMO). Available at http://pmindia.nic.in/speechs.htm. Accessed on November 2010.

. 2009. 'Developing Countries and the GATT/WTO System: Some Reflections on the idea of free Trade and Doha Round Trade Negotiations'. In Developing Countries in WTO Legal System, eds Chantal Thomas and Joel

. 2009. 'Still Under Nehru's Shadow: The Absence of Foreign Policy Frame Works in India'. India Review Vol: 8(3): 209-233.

_____. 2009. Geopolitics. The Geography of International Relations. Lanham: Rowman & Littlefield.

____. 2009. *Why We Disagree about Climate Change: Understanding Controversy, Inaction and Opportunity.*

____. 2010. The Goddess and the Nation: Mapping Mother India. Durham, NC: Duke University Press. Ratzel, Friedrich. 1897. Politische Geographic. Munich: R, Oldenbourg.

. 2010a. 'International Law Scholarship in Post-Colonial India: Coping with Dualism'. Leiden Journal of International Law Vol. 23(1): 23-51.

____. 2010b. 'India as a Consensual Stakeholder in the Indian Ocean: Policy Contours'.

. 2010b. 'International Finance Institutions and International Law: A Third World Perspective'. In International Finance Institutions and International Law, eds

Daniel B. Bradlow and David Hunter. 31-63. The Netherlands: Wolter Kluwer.

. 2011b. 'Non-Western Thought and International Relations'. In International relations and Non-westernThought: Imperialism, Colonialism, and Investigations of Global Modernity, ed. Shilliam. 1-11.Oxon: Routledge.

____. and J. Agnew. 1992. 'Geopolitics and Discourse: Practical Geopolitical Reasoning in American Foreign Policy '. Political Geography Vol. 11(2): 190-204.

._and Sidharth Mallavarapu eds. 2005a. International Relations In India: Theorizing the region and Nation. New Delhi: Orient Longaman.

____ and Johannes Willms. 2004. Conversations with Ulrich Beck. Cambridge: Polity Press.

____. 1999. Social Theory of International Politics. Cambridge: Cambridge University Press.

____. 2005. 'Bringing Theory Back Home' . In International Relations in India: Bringing Theory Back Home, eds Kanti Bajpai and Siddharth Mallvarapu. New Delhi: Orient Longman.

____. 2006. 'Appreciation: The Other Marx' In Karl Marx on India, ed. Iqbal Husain. IV-IX V iii. New Delhi: Tulika Books.

____. 2007. Selling US Wars. Massachusetts: Interlink Publishers

____. 2008. ' To War or Not to War: The India-Pakistan Crisis of 2001-2'. In Nuclear Proliferation in South Asia: Crisis Behavior and the Bomb, eds Sumit Ganguly and S. Paul Kapur. 162-82. Oxford: Routledge.

____. 2009. ' Obstacles to Good IR Work in India' . International Studies Vol. 46 (1 and 2): 109-128.

____. 2009. The Idea of Justice. London: Allen Lane.

____.2010. 'India and the World: The Grand Strategy Debate'. In The Oxford Companion to Politics in India, eds Niraja Jayal and Pratap Bhanu Mehta. New Delhi: Oxford University Press.

_____ . 2000. The Other Side of Silence: Voices from the Partition of India. Duke University Press.

_____ .1989. ' Living on the Border Lines: Man, Poststructuralism, and War'. In International/Intertextual Relations: The Boundaries of Knowledge and Practice in World Politics, eds James Der Derian and Michael J. Shapiro. 259-321. Lexington Books.

_____. 1970. Selected Works Vol. 3. Moscow: Progress Publishers.

_____. 1989. International Institutions and State Power: Essays in International Relations Theory. Boulder: Westview.

_____. 1990. American Hegemony and the Trilateral Commission. Cambridge: Cambridge University Press.

_____. 2000. Class Counts. Cambridge: Cambridge University Press Student edition.

_____. 2004. ' International Institutions Today: An Imperial Global State in the Making '. European Journal of International Law Vol. 15 (1): 1-37.

_____. 2005. ' Foundations of a Neo-Marxist Class Analysis'. In Approaches to Class Analysis, ed. E.O Wright. 4-31. Cambridge: Cambridge University Press.

_____.1978b. Classes in Contemporary Capitalism. London: Verso.

_____.1984. ' The Revolt Against the West'. In The Evolution of International Society, eds Hedley Bull and Adam Watson. Oxford: Clarendon.

______ 2006. ‘The World Trade Organization, Democracy & Development: A View from the South ’. Journal of World Trade Vol. 40: 5-36

____2004b. ‘ An Outline of a Marxist Course on Public International Law’. Leiden Journal of International Law Vol. 17: 1-30.

____2010. ‘ Prolegomena to a Class Approach to International Law’. European Journal International Law Vol.21: 57-82.

157-80

1947-1965’. Journal of Comparative and Commonwealth Studies Vol. 46(2)(April): 195-219.

1959 . International Politics in the Atomic Age. New York: Columbia University Hinsely, F H 1986. Sovereignty. Second edition. Cambridge: Cambridge University Inayatullah, Naeem and David L Blaney 2004. International Relations and the problem of Difference New York: Routledge.

1973 Transnational Capitalism and National Disintegration in Latin America Social

2006. ‘Indian Conceptions of Oreder/Justice in International Relations: Nehruvian, Gandhi, Hindutva and Liberal’. In Political Ideas in Modern India: Thematic Explorations, eds V. R. Mehta and Thomas Pantham. 367-392. New Delhi: Sage Publications.

A term I take from the title of Roxanne Lynn Doty’s book Anti-immigration In Western

Abraham. Ittny. 2008. ‘From Bandung to NAM: Non-alignment and Indian Foreign Policy.

Abu-Lughod, Janet L. 1991. Before European Hegemony: The World System A.D. 1250-1350. Oxford: Oxford University.

Acharya, Amitav and Barry Buzan, 2007. 'Why Is There No Non-Western International Relations Theory? An Introduction'. International Relations of the Asia Pacific Vol. 7: 287-312.

Adorno, Theodor and Max Horkheimer, 1947. The Dialectic of Enlightenment. London: Verso.

Amin, Samir. 1974. 'Accumulation and Development: A Theoretical Model'. Review of African Political Economy Vol. 1: 9-26.

Anand, R.P. 1972. New States and International Law. Delhi: Vikas Publishing House.

____And D. Atkinson eds. 2000. Geopolitical Traditions: Critical Histories of a Century of Geopolitics Thoughts. London: Routledge.

And economic Studies Vol. 22: 132-76 Tully, James. 1995 Strange Multiplicity: Constitutionalism in an age of Diversity Cambridge: Cambridge University.

___and T. Doyle. 2010. 'Geopolitics of Climate Change and Australia's Re-engagement with Asia: Discoureses of Fear and Cartographic Anxiety'. Australian Journal of Political Science Vol. 45(1): 95-115.

Anderson, Benedict. 1983. Imagined Communities: Reflections on the origins and spread of Nationalism. London: Verso.

Anfara Jr, Vicent A. 2008. 'Theoretical Frameworks' In The Sage Encyclopedia of Qualitative Research Methods, ed. Lisa M. Given. Thousand Oaks California: Sage Publications. Vols. 1 and 2: 869-873. Bajpai, Kanti, 2002. Roots of Terrorism. New Delhi: Penguin.

Anghie, Antony. 2004. Imperialism, Sovereignty and International Law, Cambridge University.

Apeldoorn, Bastiaan van. 2003. 'The Struggle over European Order: Transitional Class Agency in the Making of "Embedded Neo-Liberalism"'. In State/Space: A Reader, eds Neil Brenner, Bob Jessop, Martin Jones and Gordon MacLeod. 147-165. Oxford: Blackwell Publishing.

Ashely, Richard K. 1988. ' Untying the Sovereign State: A Double Reading of the Anarchy Problematique'. Millennium Vol. 17: 227-62.

Atkinson, Will. 2007. ' Back, Individualization and the Death of Class A Critique'. The British Journal of Sociology Vol.58 (3): 349-366

Available at http://www.mea.gov.in/mystart.php?id=530116701 . Accessed on 1 December 2010

Available at http://www.Telegraph .co.uk/news/worldnews/northamerica/usa/barack

Bagchi indrani 2009 cast Bias can 't be equated with Racism: India the times of India 18 April

Bajpai. Kanti. 2005. 'International studies in India: Bringing Theory (Back) Home'. In International Relations in India: Bringing Theory Back Home, eds Kanti Bjpai and Sidharth Mallavarapu. 17-38. New Delhi: Orient Longman.

Barkawi, Tarak and Mark Laffey. 2006. 'The Postcolonial Movement in Security Studies'. Review of International Studies Vol. 32: 329-52.

Barnett, T. 2003. 'The Pentagon's New Map'. Esquire (March). Available at http://www.esqure .com/features/ESQ0303-MAR_WARPRIMER. Accessed on 15 September 2011.

Bassin, Mark and Aksenov, Konstanin E. 2006. 'Mackinder and the Heatland Theory in Soviet Geopolitical Discourse'. *Geopolitics* Vol. 11(1): 99-118.

Bayly, C. A. 2004. The Birth of The Modern World 1780-1914: Global Connections and Comparisons. Malden, Mass.: Blackwell Publishing.

Beck, Ulrich. 2006. Cosmopolitan Vision. Cambridge: Polity press.

Beck, Ulrich. 2007. ‘ Beyond Class and Nation: Reframing Social Inequalities in a Globalizing World’. The British Journal of Sociology Vol. 58(4): 679-705.

Beitz, Charles. R. 2005. ‘Cosmopolitanism and Global Justice’. The Journal of Ethics Vol. 9(1-2): 11-27

Beltz, Charles. 1991. ‘ Sovereignty and Morality in International Affairs’. In Political Theory Today, ed. David Held. 236-54. Stanford University.

Bernasconi. Robert ed 2001 who invented the concept of Race Blakwell.

Bhargava, Rajeev.2010 ‘Ordinary Feelings, Extraordinary Events: Moral Complexity in 9/11’.

Bhattacharya, Gargi, John Gabriel and Stephen Small. 2002. Race and Power: Global Racism in the Twenty- First Century. London: Routledge.

Bidwai, Parful and Achin Vanaik.1999. South Asia on a Short Fuse. New Delhi: Oxford University Press.

Biswas Shampa. 2002. The new Cold war : Secularism, Orientalism and post coloniality in power

Blanchard, Eric M. 2003. ‘Gender, International Relations, and the Development of Feminist

Blaney, David L. and Naeem Inayatullah. 1994. ‘Prelude to a Conversation of Cultures in International Society? Todorov and Nandy on the Possibility of Dialogue’ . Alternatives Vol. 19: 23-51.

Blaut, J. M. 1993. The Colonizer's Model of the World: Geographical Diffusionism and Eurocentric History. New York: Guilford Press.

Blouet, B. w. ed. 2005. Global Geostrategy: Mackinder and the Defence of the West. London and New York: Frank Cass.

Bogues, Anthony. 2003. Black Heretics, black Prophets: Radical Political Intellectuals. New York: Routledge.

Boldrin, Michele David K. Levine, 2008.Agains Intellectual Monopoly. Cambridge University

Bouchard, C. and W. Crumplin. 2010. 'Neglected no Longer: The Indian Ocean at the Forefront of World Geopolitics'. Journal of the Indian Ocean region Vol. 6(1): 26-51.

Boulder Colorado Lynne Rienner Publishers. Cesaire Aime 1972 Discourse on Colonialism New York and London: Monthly Review press Chowdhry , Geeta and Sheila Nair 2002 power postcolonialism and international Relation Reading Race Gender and class London Routledge.

Brundtland. Gro Harlem. 1987. Out Common Future: Report of the world Commission an environment and Development. Oxford University Press

Bull, Hedley. 1977. The Anarchical Society: A Study of Order in World Politics. New York: Columbia University.

Bunch, Charlote. 1997, International Human Rights: Challenges Posed by Women. Available at http://members.tripod.com/-whr1998/documents/icclbunch.htm. Accessed on 13 May 2008.

Burroughs, John. 1997. The (Il) legality of Threat or Use of Nuclear Weapons: A Guide to the Historic Opinion of the International Court of Justice. Munster: Lit Verlog.

Butalia, Urvashi. 1995. Making a Difference: Feminist Publishing in the South. Chestunt Hill: Bellagio Publishing Network.

Buzan, Barry. 1991. People, States and Power: An Agenda for International Security in a Post-Cold War Era. Hemmel Hempstead: Harvester Wheat sheaf.

Cambridge: Cambridge University Press.

Campbell David 1994 foreign policy and Identity Japanese "other / American Self " in The Global Economy as Political Space , eds Stephen J Rosow, Naeem Inayatullah and Mark Rupert

Cardoso, F.H. 1972. ' Dependent Capitalist Development in Latin America'. New Left Review Vol. 74: 83-94.

Carr, E. H. 1939. The twenty years Crisis 1919-1939 – An Introduction to the Study of International Relations. London: Macmillan

Carr, E. H. 1946. The Twenty Years Crisis. Second edition. New York: Harper & Row.

Chakrabarty, Depish. 2007. Provincializing Europe. Second Edition. Princeton University Press

Chakrabarty. Dipesh. 1992. 'Postcoloniality and The Artifice of History: Who Speaks for "Indian" Pasts?. Representations Vol. 37: 1-26.

Chandra, Bipan. 1966. The Rise and Growth of Economic Nationalism in ndia: Economic Polices of National Leadership, 1880-1905. New Delhi: Peoples Publishing House.

Chang, Ha-joon. 2003. Kicking away the Ladder. London: Anthem Press.

Chatterjee, Partha. 1993. The Nation and its Fragments: Colonial and Postcolonial Histories. Princeton: Princeton University.

Chaturvedi, S. 2005. ‘Indian Geopolitics: “Nation-State” and the Colonial Legacy’. In International Relations in India: Theorizing the Region and the Nation, eds K. Bajpai and S. Mallavarapu. Hyderabad: Orient Longman.

Chenoy, Anarudha. 2002. Militarism and Women in South Asia. New Delhi: Kali for Women.

Chibber, Vivek. 2008. ‘ On the Decline of Class Analysis in South Asia Studies’. In Whatever Happened to Class? Reflections from South Asia, eds Ronald J. Herring and Rina Agarwala. 24-50. London: Routledge.

Chimni, B,S. 2004a. ‘ International Institutions Today: An Imperial Global State in the Making’. European Journal of International Law Vol. 15(1): 1-39.

Chimni, B. S. 1993. International Law and World Order: A Critique of Contemporary Approaches. New Delhi:

Chimni, B.S. 2004. ‘International Institutions Today: A Global imperial state in the Making’.

Chimni. B. 2004. ‘International Institutions Today: An Imperial Global State in the Making’. European Journal of International Law Vol. 42(6): 389-402.

Claude, I. 1962. Power and International Relations. New York: Random House.

Cohen, S. B. 1964. Geography and Politics in a Divided World. London: Methuen. .

Cohn, Bernard. 1996. Colonialism and Its Forms of Knowledge. New Jersey: Princeton University Press.

Cohn. Bernard. 1996. Colonialism its Forms of Knowledge: New Jersey: Princeton University Press.

Cottrell, Allin. 1984. Social Classes in Marxist Theory. London: Routledge and Kegan Paul.

Cox, Robert. 1981. ‘Social Forces, States and World Orders: Beyond International Relations Theory’ . Millennium Vol. 20(2): 126-155.

Das, Veena. 2003. ‘Social Sciences and the Publics’. In Oxford India Companion to Sociology and Social Anthropology, ed. Veena Das. Delhi: Oxford University Press. Vol. 1:1-32.

De Mel, Neloufer. 2007. Militarizing Sri Lanka: Popularizing Culture, Memory and Narrative in the Armed Conflict. New Delhi; Sage

Democracies Statecraft Desire and the politics of exclusion routledge: London 2003

Desai. Bharat. 2010. Multilateral Environment Agreements: Legal Status of the Sectaries. Centre for South and South East Asian Studies.

Dispankar Gupta. Quoted in Committee on Elimination of Racial Discrimination Consider

Dodds, K. 2000.Geopolitics in a Changing World. Harlow: Prentice Hall.

Dolman, E. C. 1999. ‘Geostrategy in the Space Age: An Astropolitical analysis’. In the Geopolitics: Geography and Strategy, eds C.S. Gray and G. Sloan. London: Frank Cass.

Dos Santos, Theotonio 1970, the Structure of Dependence. American Economic Review Vol . 60: 231-6.

Doty, Roxanne Lynn 1999 RACISM Desire and the politics of immigration Millenium Journal of international studies Vol, 28(3)

Dowler. L. and J. Sharp. 2001. ‘A Feminist Geopolitics?’ Space and Policy Vol. 5(3): 165-176.

Doyle, Michael. 2000. ‘Kant, Liberal Legacies and Foreign Affairs’. In International Relations: Critical Concepts

in Political Science, ed . Andrew Linklater. 870-895. London: Routledge.

Doyle, T. 2008. ‘Crucible for Survival: Earth, Rain, fire and Wind’. In Crucible for Survival: environmental Security and The Justice in The Indian Region, eds t. Doyle and M. Risley, Piscataway New Jersey: Rutgers University Press.

Eds Geeta Chowdhury and Sheela Nair London Routledge.

Elhefnawy, N. 2003. ‘Territorializing Space? Revisiting an Old Idea’. Astropolitics Vol. 1(2): 55-63.

Endnotes

Enloe, Cynthia. 1983. Does Khaki Became You? The Militarization of Women’s Lives. South End Press.

Erickson, J. 1999 “’Russia Will Not Be Terrified with”: Geopolitical Facts and Fancies’. Journal of strategic Studies Vol. 22: 2-3, 242-268.

European Journal of International Law Vol. 15: 1-37

Fanon Frantz 2003 the fact of Blackness in identities eds linda Martin Alcoff and Eduardo Mendieta London Blackwell this is chapter 5 of fanon’s Black Skin white Mask originally published in French in 1952.

Fennimore, Martha and Kathryn Sikkink. 1998. ‘International Norm Dynamics and Global Change ’. International Organization Vol. 52(4): 887-917.

Fernandez, Leela and Patrick Heller. 2007. ‘ Hegemonic Aspirations: New Middle Class Politics and India’s Democracy in Comparative Perspective’. Critical Asian Studies Vol. 38: 495-522.

Forden, G. 2008. ‘Viewpoint: Chin and Space War’. Astropolitics Vol. 6(2): 138-153.

Frank, Andre Gunder. 1996. ‘The Development of Underdevelopment’. Monthly Review Vol. 18(4): 17-31

Fraser, Nancy. 2009. Scales of Justice: Reimagining Political Space in a Globalizing World. New York. Columbia University Press

Gammeltoft, Peter. 2008. ‘ Emerging Multinationals: Outward FDI from the BRICS Counties’. Int . J. Technology and Globalization Vol. 4(1): 5-22.

Gerth, H. H. and Mills C. Wright eds. 1948. From Max Weber: Essays in Sociology. Oxford: Oxford University Press.

Giddens, Anthony. 2009. The Politics of Climate Change. Cambridge Polity Press.

Gill, Stephen ed. 1989. Atlantic Relations: Beyond the Reagan Era. Hertfordshire: Harvester Wheatsheaf.

Gong.Gerrit W . 1984. The Standard of Civilization in International Society , Oxford, Clarendon

Gordon ruth 2000 Critical Race Theory and international law convergence and Divergence Villanova law review Vol, 45(5)

Government of India: 2007. ‘Freedom to use the Seas: India’s Maritime Military Strategy’.

Grant, R. 1991. ‘The Sources of Gender Bias in International Relations Theory’. 8-21 Blooming: Indiana University Press.

Gray, C. 2005. ‘In Defence of the Heartland: Sir Halford Mackinder and His critics a Hundred Years on’. *In Global Geostrategy:* Mackinde and the Defence of the West, ed. Brian W. Blouet. 17-35. London and New York: Frank Cass.

Gregory, derek. 2004. The Colonial Present: Afghanistan, Palestine, Iraq. Oxford: Blackwell.

Gross, Leo 1968 . The Peace of Westphalia . In International Law and Organization, ed. Richard A. Falk and W. Hanreider . 4S-67 New York: J B Lippincott.

Grovogui Siba N 2001 Come to Africa A Hermeneutics of Race in international Theory Alternatives Vol 26(4) (October – December)

Grovogui, Siba N. 1996 Sovereigns Quasi Sovereigns and Africans Minneapolis; University of Minnesota

Grovogui, Siba N. 2001. ‘Sovereignty in Africa: Quasa-statehood and Other Myths in International Theory’. In Africa’s challenge to International Relations Theory, eds Kevin C, Dunn and Timothy M. Shaw. Hampshire: Palgrave.

Gruffydd Jones, Branwen. 2006. ‘Race in the Ontology of North-South Relations’. Paper Presented on the Panel: ‘The North-South Divide: A Scientific Realist Perspective’ At the Annual Convention of the International Studies Association San Diego, California. March.

Guha, Ramachandra. 2007. India After Gandhi: The History of the World’s Largest Democracy. New Delhi:Picador.

Habermas, Jurgen. 1996. Between Facts and Norms: Contribution to a Discourse Theory of Law and Democracy. Cambridge, Mass: MTT Press.

Habib, Irfan. 2006. ‘Introduction: Marx’s Perception of Indi’. In Karl Marx on India, ed. Iqbal Husain. Ix-liv. New Delhi: Tulika Books.

Halliday, Fred. 2008. ‘ Revolutionary Internationalism and its Perils’. In Revolution in the Making of the Modern World, eds J.Foran, David Lane and Andreja Zivkovic. 65-81. London: Routledge.

Hardt, Michael and Antonio Negri, 2000. Empire. Cambridge: Harvard University Press.

Harris, Jerry. 2009. ‘ Statist Globalization in China, Russia and the Gulf States’ . Science and Society Vol. 73 (1): 6-33.

Harshe, Rajan. 1997. Twentieth Century Imperialism: Shifting Contours and Changing Conceptions. New Delhi: Sage.

Harshe, Rajen. 1997. Twentieth Century Imperialism: Shifting Contours and Changing Conceptions. New Delhi: Sage Publications.

Harvey, David. 2000. Spaces of Hope. Edinburgh: Edinburgh University Press.

Harvey, David. 2003. The New Imperialism. Oxford: Oxford University Press.

Hepple, L, W. 1986. 'The Revival of Geopolitics'. *Political Geography Quarterly Vol. 5(4): 22-36.*

Herring, Roland J. and Rina Agarwala, 2008. ' Introduction- Restoring Agency to Class: Puzzles from South Asia'. In Whatever Happened to Class? Reflection from South Aisa, eds R. J. Herring and R. Agarwala. 1-24. London: Routledge.

Herwig, H. H. 1999. 'Geopolitik: Haushofer, Hitler and Lebensraum'. In Geopolitics: Geography and Strategy'. Eds C. S. Gray and G. Sloan. London: Frank Cass.

Herz,John H, 1950 , Idealist Internationalism and the Security Dilemma Word Politics Vol, II;

Hilferding, Rudolf. 1981. In Finance Capital: A Study of the Latest Phase of Capitalist Development, ed. Tom Bottomore. London: Routledge and Kegan Paul.

Hirshmann, Nancy. 1992. Rethinking Obligation: A Feminist Method for Political Theory. New York Cornell University Press

Hobson, John A. 1968. Imperialism: A Study. London: Allen and Unwin.

Hoffman, Stanley. 1977. ' An American Social Science'. Daedalus Vol. 106(3): 41-60.

Holmes, J. R. and T. Yoshihara. 2005. ‘The Influence of Mahan upon China’s Maritime Strategy’. Comparative Strategy Vol. 24(1): 23-51.

Hulme, M. 2008. ‘The Conquering of Climate Change: Discourses of Fears and Their Dissolution’. *Geographical Journal Vol.* 174(1): 5-16

Hunt, Michael. 1987 ‘The Hierarchy of Race’. Ideology and US Foreign Policy. 24 – 91. New Haven: Yale University Press.

Husain, Iqbal ed. 2006. Kari Marx on India. New Delhi: Tulika Books.

Hyndman, J. 2003. ‘Beyond Either/Or: A Feminist Analysis of September 11th’. ACME: An International E-Journal of Critical Geographies Vol. 2(1): 10-15.

Inayatullah, Naeem and David Blaney ed. 2004. International Relations and the Problem of difference. 1016, New York: Routledge.

Inden, Ronald. 2000. ‘Introduction: From Philological Texts’. In Querying the Medieval: Texts and the history of Practices in South Asia, eds Ronald Inden, Jonathan Walters and Duad Ali. 3-28. New York: Oxford University Press.

Jakson Robert H 1990. Martin Wight International Theory and the Good life , Millennium Vol: 19:261-72

Jilas, Molivan. 1983. The New Class: An Analysis of the Communist System. San Diego: Harcourt Brace Jovanovich.

John, Mary. 1998 ‘ Feminisms and Internationalisms: A Response from India ’. Gender and History Vol. 10(3): 539-548.

Jones, Branwen Gruffydd ed. 2006. Decolonizing International Relations. Maryland: Roman & Littlefield Publishers.

Joyce, Patrick ed. 2005. Class. Oxford: Oxford University Press.

Kandiyoti, D. 1992. 'Identity and its Discontents'. Millennium: Journal of International Studies

Kaplan, Laura Duhan. 1994. 'Women as caretaker: An Archetype that supports Patriarchal Militarism'. Robert. 1989. Essays in International Relations Theory. Boulder Colorado: Westview

Kaplan, R. 2010. Monsoon: The Indian Ocean and the Future of American Power. New York: Random House.

Katzenstien, Peter and Rudra Sil. 2008. 'Methodological eclecticism'. In Handbook of International Relations, eds Walter Carlsnaes, Thomas Risse and Beth A. Simmons. 109-130. London: Sage Reprint.

Kautsky, Karl. 1970. ' Ultra-Imperialism'. New Left Review 1/59 (January- February): 41-46.

Kelly, P. 2006. 'A Critique of Critical Geopolitics'. Geopolitics Vol. 11(24): 24-53.

Keohane, Robert. 1984. After Hegemony: Cooperation and Discord in World Political Economy. New Jersey: Princeton University Press.

Kiernan, V.G. 1974. Marxism and Imperialism. London: Edward Arnold.

Kissinger, Henry. 1969. 'Domestic structure and Foreign Policy'. In International Relations and foreign Policy: A Reader in Research and Theory, ed. Jamess N. Rosenau. 261-276. New York: Free Press.

Klotz. Audie. 1999. Norms in International Relations: The Struggle Against Apartheid. Ithaca: Cornell University Press.

Krasner, Stephen. 1982, 'Structural causes and Regime Consequences: Regime as Intervening Variables'. *International Organization Vol.* 36 (2) (Spring): 185 -205.

Kratochwil, Friedrich. 1986 Of systems Boundaries, and Territoriality : An Inquiry into the Formation of the State System. State Sovereignty and international intervention, eds Gene M. Lyons and Michael Mastanduno. 21-42 Baltimore: Johns Hopkins.

Krishan, Sankaran. 1999. International Insecurities: India, Sri Lanka and the Question of Nationhood. Minneapolis: University of Minnesota Press.

Layne, Cristopher, 1994. 'Kant or Cant: The Myth of Democratic Peace'. *International Security Vol*. 19(2): 5-49.

Lenin, V. I.1975. Selected Works. Vol. 3. Moscow: Progress Publishers.

Lenin, V.I. 1917. Imperialism, The Highest Stage of Capitalism. Moscow: Progress Publishers.

Levine, David P. 1978. Economic Theory. Vol, 1 Boston: Routledge and Kegan Paul Manzo, Kate 1991, Modernist Discourse and the Crisis of Development Theory Studies in Comparative International Development Vol: 26, 3-36.

Lovbrand, E. and J. Stripple. 2006. 'The Climate as a Critical Space: On the Territorialization of The Global Carbon Cycle'. Review of International Studies Vol. 32: 217-35.

Luxemburg, Rosa. 1958. The Accumulation of Capital. With and introduction by Joan Robinson. London: Routledge and Kegan Paul Ltd.

Macey, David. 2002. 'Fanon, Phenomenology, Race'. In Philosophies of Race and Ethnicity, eds Peter Osborne and Stella Sandford. London and New York: Continuum

Mackinder, H. J. 1904. 'The Geographical Pivot of History'. The Geographical Review Vol. 23(4): 421-437.

Malhorta, S. and S. Alagh. 2004. ‘What “Space Security” to an Emerging Space Power’. Astropolitics Vol. 2(2): 261-269.

Mallavarapu, Siddharth. 2007, Banning the Bomb: The Politics of Norm Creation. Pearson: New Delhi. _____.2009. ‘Development of International Relations Theory in India: Traditions, Contemporary Respective and Trajectories’. International Studies Vol. 46(1 and 2): 165-183.

Mallavarapu, Sidhrath. 2010. ‘Engaging the Idea of Global Citizanship’. In Superpower Rivalry and Conflict: The Long Shadow of The Cold War on the Twentieth Century. Eds. Chandra Chari. 233-242. London: Routledge.

Mamdani, Mahmood. 1002. ‘Africa: Democratic Theory and Democratic Struggles’. Economic and Political Weekly. 10 October

Manchanda, Rita ed. 2001. Women, War and Peace in South Asia: Beyond Victimhood to Agency. New Delhi: Sage.

Mandel, Earnest. 1983. ‘ The Nation-State and Imperialism’. In States and Societies, eds David Held et al. 526-540. Oxford: Basil Blackwell.

Marks, Susan ed. 2008. International Law on the Left. Cambridge: Cambridge University Press.

Marx, Karl and Friedrich Engels. 1969. Selected Works Vol. 1. Moscow: Progress Publisher.

Marx, Karl. 1977. Capital Vol.1. Moscow: Progress Publishers.

Maxwell, Joseph A. and Kavita Mittapalli. 2008. ‘Theory’. In the Sage Encyclopaedia of Qualitative Research Methods, ed. Lisa M. Given Thousand Oaks California: Sage Publications. Vol. 1 and 2: 876-879

Mazrui, Ali A. 1967. Towards a Pax Africana. Chicago: University of Chicago Press.

Meacsu, Mihaela. 2009. Hans J. Theory of International Relations: Disenchantment and Re-enchantment. Hampshire: Palgrave.

Mehra, Pratab Bhanu. 2003. 'India-Pakistan: The Enduring Stalemate'. Economis and Political Weekly Vol. 38(21: 2014-2017

Mehta, Uday Singh. 1999. Liberalism and Empire. New York: Oxford University Press.

Menon, Nivedia. 2004. Recovering Subvertion: *Feminist Politics Beyond the Law*. Champaign, Illinois: University of Illinoi

Menon, Ritu and Kamla Bhasin. 1998. Borders and Boundaries: Women in India's Partition. Piscataway, NJ: Rutgers University Press

Mieville, China. 2005. Between Equal Rights: A Marxist Theory of International Law. Leiden: Brill.

Ministry of Environment and Forests. New Delhi. Available at http://moef.nic.in/downl-oads/Public-information/fin-rpt-incca.pdf. Accessed on 1 December 2010.

Ministry of External Affairs. Speech by Foreign Secretory at national Maritime foundation.

Mohanty, Chandra. 2003. 'Under Western Eyes Revisited: Feminist Solidarity Though anti-Capitalist Struggles.'. Vol. 28(2): 499-535

Moolakkattu, John S. 2009 . 'Robert W. Cox and Critical Theory of International Relations'. International Studios Vol: 46(4): 439-456.

Moravcsik, Andrew. 2008 'The New Liberalism'. In the Oxford Handbook of International Relations, eds Christian

Reus-smit and Duncan Snidal. 594-612. Oxford: Oxford University Press.

Morgenthau, Hans J. 1967. Politics Among Nations: The Struggle for Power and Peace. New York: Knopf.

Mozaffari. London; Routledge.

Mskay, Susan. 2004 Women, Human Security and Peace Building: A Feminist Analysis. Series No: 19

Muppidi, C. S. R. 1993. India's Diplomacy in the United Nations: Problems and Perspectives. New Delhi: Lancer.

Murphy , Craig N. 1984. The Emergency of The NIEO Ideology Boulder Westview.

Muthu, Sankar. 2008. 'Adam Smith's Critique of International Trading Companies: Theorizing "Globalization" in the Age of Enlightenment '. Political Theory Vol. 36 (2): 185-212.

Nagel, Thomas. 2005. 'The Problem of Global Justice'. Philosophy and Public Affairs Vol. 33: 113-47.

Nandy, Ashis. 1983. The Intimate Enemy. Oxford: Oxford University Press.

Nandy, Ashis. 1993. The Intimate Enemy. Delhi: Oxford University Press.

Nandy, Ashis. 1998. The Intimate Enemy: loss and recovery of Self under Colonialism. Delhi: Oxford University Press.

Naoroji, Dadabhai. 1962. Poverty and Un-British Rule in India. New Delhi: Publications Naoroji Division, Ministry of Information and Broadcasting.

Nayak, Meghna and Jenifer Suchland. 2006. 'Gender Violence and Hegemonic Projects'. International Feminist Journal of Politics Vol. 8(4): 469-475

Nayak, Megna and Eric Selbin eds. 2010. Decentering International Relations. 1-20. New York: Zed Books.

Nehru, J. 1981. Discovery of India. New Delhi: Penguin Books.

New Delhi: Integrated Headquarters Ministry of Defense (Navy). Available at http://India navy.nic.in/maritime_strat.pdf. Accessed on 1 October 2010.

Newman, D. 1998. 'Geopolitics Renaissant: Territory, Sovereignty and the world Political Map'. Geopolitics Vol. 3(1): 1-16.

Nkrumah, Kwame. 1965. Neo-Colonialism, the Last Stage of Imperialism. London: Thomas Nelson and Sons Ltd.

Nye, Joseph and Robert Keohane. 1977. Power and Independence: World Politics in Transition. Little Brown and Company.

O Tuathail, G. 1989. ' The Bush Administration and the End of the Cold War: A Critical Geopolitics of US Foreign Policy in 1989'. Geoforum Vol. 23: 437-457.

Obama/3473953/Poland denies – Barack Obama-cannibal-joke.html

Onuf, Nichoals. 1989. World of our Making: Rules and Rule in Social Theory and International Relations. Columbia, S.C.: University of South California Press.

Onuf, Nicholas G. 1991 , Sovereignty: Outline of a Conceptual History Alternatives Vol, 16: 425-46

Oppenheimer, A. 2003. 'Arms Race in space'. Foreign Policy Vol. 138: 81-82.

Painter, j., Mary Russo, Doeis Sommer and Patricia Yaeger eds. 1992. Nationalism and Sexuality. London: Routledge.

Parker, G. 1998. 'Not Glass But Diamon" An Evaluation of the Geopolitical Political World of Saul B, Cohen'. Geo politics Vol. 3(2): 113-124.

Patnaik, Prabhat. 1997. Accumulation and Stability. Oxford: Clarendon Press.

Patnaik, Prabhat. 1999. ‘ The Communist Manifesto after 150 years’. In A World to Win: Essays on the Communist Manifesto, ed. Parkash Karat. New Delhi: Left Word.

Paul, T. V. 2009. ‘Integrating International Relations Studies in India to Global Scholarship.’ International Studies Vol. 46(1-2): 129-145.

Persaud, Randolph B. and R.B.J Walker. 2001 ‘Apertura: Race in International Relations’. Alternatives Vol. 26(4) (October-December)

Peterson, V. Spike. 1992. ‘Security and Sovereign States: What is at Stake in Taking Feminism Seriously?’ In Gendered States: Feminist Revision of International Relations Theory.

Petricia Jefferey and Amrita Basu. 89-104. New York and London: Routledge.

Philadelphia PA: University of Pennsylvania.

Philpott, Daniel ,2001. Revelation in Sovereignty ; How Ideas Shaped Modern international Relations Princeton: Princeton University.

Pogge, Thomas. 2010. Politics as Usual: What Lies Behind the Pro-Poor rhetoric. Cambridge Polity Press.Pollock, Sheldon. 2003. ‘Introduction’ In Literary Cultures in History: Representations from South Asia, ed.Sheldon Pollock. 1-36. Berkely: University of California.

Poland denies Barack Obama cannibal “joke” Telegraph London 18 November 2008

Pollock, Sheldon. 2011. ‘Crisis in the Classics’. Social Research Vol. 78(1): 21-48.

Poulantzas, Nicos. 1978. Classes in Contemporary Capitalism. London: Verso.

Poulantzas, Nicos. 1978a. Political Power and Social Classes. London: Verso.

Prashad, Vijay. 2008. The Darker Nations: A People's History of Third World. New York: the New Press.

Preiswerk, Roy. 1981. 'Could we Study International Relations as if People Mattered?' in Peace and World Order Studies: A Curriculum Guide. New York: Transnational Academic Program, Institute for World Order.

Rajagopalan, Rajesh. 2005. Second Strike: Ardument about Nuclear War in South Asia. New Delhi: Penguin. ____. 2008. Fighting Like Guerilla: The Indian Army and Counterinsurgency. New Delhi: Routledge.

Rajan, M. S. 1958. The United Nations and Domestic Jurisdiction. Calcutta: Orient Longman.

Ramaswami, S. 2001. 'Maps and Mother Goddesses in Modern India'. Imago Mundi Vol. 53: 97-114.

Rana, A. P. 1988. 'International relations'. In the ICSSR, Survey of Research in Political Science: International Studies: New Delhi: Allied Publishers.

Rawls, John. 1971. A Theory of Justice. Cambridge: Harvard University Press.

Reardon, Betty. 1985. Sexism and the War System. New York: Teacher's College Press.

Report of India 26 February 2007 Available at un office at Geneva
http://www.unog.ch/80256EDD006B9C2E/(httpnewsBy
year-en)D79AAF88AD01C7DDC125728E003D2C40?open
document

Resnick, Stephen A. and Ricarhd D. Wolff.2006. New Departures in Marxian Theory. London: Routledge.

Roberts, S. A. 1996. 'Critical Geopolitics and Terrains of Resistance'. Political geography Vol. 15 (6and 7): 509-531.

Robinson, William and Jerry Harris. 2000. ‘ Towards a Global Ruling Class? Globalization and the Transnational Capitalist Class’. Science and Society Vol. 64: 11-54.

Robinson, William I. and Jerry Harris. 2000. ‘Towards a Global Ruling Class? Globalization and the Transitional Capitalist Class’. Science and Society Vol. 64(1): 1-54.

Roediger, David. 2002. ‘Whiteness and Ethnicity in the History of “White Ethnics” in the United States’. In Race Critical Theory, eds Philomena Essed and David Theo Golberg. London: Blackwell

Rosenau, James and Mary Durfee. 2000. Thinking Theory Thoroughly: Coherent Approaches to an Incoherent World. Second Edition. Boulder, Colorado: Westview Press.

Rosenberg, Justin. 1994. The Empire of Civil Society: A Critic of Realist Theory of International Relations. London: Verso

Rosenburg, Justin. 1994. The Empire of Civil Society. London: Verso.

Ruggie, John G, 1983. International Regimes, Transactions and Change:Embedded Liberalism in the postwar Economic order In International Regimes, ed, Stephen Krasner. 195-231. Ithaca: Cornell University.

Ruggie, John Gerard. 1998. ‘ What Makes the World Hang Together? New Utilitarianism and the Social Constructive Challenge’. International Organization Vol. 52(4): 855-885

Ruggle, John Gerard. 1998. ‘What Makes the World Hang Together? Neo-Utilitarianism and the Social Constructivist Challenge’. International Organization Vol. 52(4): 855-885.

Russel, Greg. 2006. ‘Alfred Thayer Mahan and American Geopolitics: The Conservatism and Realism of an Imperialist’. Geopolitics Vol. 11(1): 119-140.

Sage.

Sahni, Varun. 2009. 'The Fallacies and Flaws of Area Studies in India'. International Studies Vol. 46(1 and 2): 49-68.

Samddar, Ranabir. 1998. The Marginal Nation. Transborder Migration from Bangladesh to West Bengal. India: Sage, Sorabji, Soli J. 2001. 'Racism Name-Changing and Toilets'. The Times of Indi. 4 March.

Santos, Boaventura da Sousa. 2007. ' Human rights as an Emancipatory Script? Cultural and Political Conditions'. In Another Knowledge is Possible: Beyond Northern Epistemologies, ed. B. Santos. 3-41.

Sarkar, TAnika. 1998. 'Women, Community and Nation: A Historical Trajectory for Hindu Identity Politics'. In Appropriating Gender: Women's Activism and Politicized in South Asia,

Sarkarm, Summit. 1983. Modern India 1885-1947. Delhi: Macmillan.

Saxena, K. P. 1993. Reforming the United Nations: The Challenge and Relevance. New Delhi: sage.

Schmidt, Brian. 1998. The Political discourse of Anarchy: A Disciplinary History of International Relations. Albany: State University of New York Press.

Schroeder, Paul. 1994. 'Historical Reality vs. Neo- Realist Theory'. International Security Vol.19 (1): 108-148.

Schweller, Randall S. 1996. ' Neorealism's Status-Quo Bias: What Security Dilemma?' Security Studies Vol. 5(3): 90-121.

Secor. A. J. 2001. 'Toward a Feminist Computer-Geopolitics: Gender, Space and Islamist Politics in Istanbul'. Space and policy Vol. 5(3): 199-219.

Security Theory '. Signs Vol. 28(+1): 1289-1312.

Sen, Amartia. 2009. The Idea of Justice. Cambridge. Harvard University Press.

Sen, Amartya. 2005. The Argumentative Indian. London: Penguin Books.

Sen, Amartya. 2005. The Augmentative Indian. London: Penguin Books.

Sengupta, A. 2009. Condensing the Cold War: Reader’s Digest ant American Identity. Minneapolis: University of Minnesota Press.

Shapcott, Richard. 2008. ‘ Critical Theory’. In The Oxford Handbook of International Relations, eds Christian Reus-Smit and Duncan Snidal. 327-345, Oxford: Oxford University Press.

Shiliam., Robbie. 2011a. ‘The Perilous but Unavoidable Terrain of the Non-West’. In International Relations and Non-Western Thought: Imperialism, Colonialism and Investigation of Global Modernity, ed. Shilliam. 12-26 (esp. 16). Oxon: Routledge.

Singh, Jaswant. 1998. ‘What Constitutes National Security in a Changing World Order? India’s Strategic Thought’. Centre for the Advanced Study of India. Occasional Paper No: 6. June.

Sklair, Leslie. 2000. The Transitional Capitalist Class. London: Blackwell Publishers.

Sklair, Leslie. 2002. Globalization: Capitalism and its Alternatives. Oxford: Oxford University Press.

Skliar, Leslie. 2007. ‘ A Transitional Framework for Theory and Research in the Study of Globalization’. In Frontiers of Globalization Research: Theoretical and Methodological Approaches, ed. Ino Rossi. 93-108. New York: Springer.

Slater, David . 2004. Geopolitics and The post-Colonial: Rethinking North- South Relations Oxford: Basil Blackwell.

Smith, Anthony 1995 Nations and Nationhood in a Global Era. Cambridge: Polity.

Smith, Karen. 2009. 'Has Africa got anything to say? African Contributions to the Theoretical Development of International Relations'. In Round Table Vol. 98(402)(June): 269-284.

Soyinka, Wole. 2000. 'Memory. Truth, Healing'. In the Politics of Memory, Truth, Healing and Social Justice, eds Ifi Amadiume and Abdullahi An-Na'im. London and New York: Zed Books.

Spike Peterson. 31-64. London Lynne Rienner.

Stein, Arthur A.2008. ' Neoliberal Institutionalism'. In The Oxford Handbook of International Relations, ed Christian Reus- Smit and Duncan Snidal. 201-221. Oxford: Oxford University Press.

Strange, Susan 1992 States Firms and Diplomacy International Affairs Vol. 68: 1-15

Streans, Jill. 1998 Gender and International Relations: An Introduction Cambridge: Polity Press

Sunkel, Osvaldo. 1969. 'National Development policy and External Development in Latin America Journal of Development Studies Vol. 6: 23-48.

Szanton, David L. 2002. The Ploitics of Knowledge: Area Studies and the Disciplines. Location: Global, Area, and International Archive. Retrieved from: http://Escholarship.org/uc/item/59n2d2n1.

Tadjbakhsh, Shahrbanou and Anuradha Chenoy. 2007. Human Security: Concepts and Implications. Oxon: Routledge.

Tadjbakhsh, Shahrbanou and Anuradha M. Chenoy. 2007. Human Security, Concept and Implications. London: Routledge

Teschke, Benno. 2008. ‘ Marxism’. In The Oxford Handbook of International Relations, eds Christian Reus-Smit and Duncan Snidal. 163-187. Oxford: Oxford University Press.

Tichner, J. A.1992. Gender and International Relations. Cornell University

Tickner, Ann. 1988. ‘ Hans Morgenthau’s Principles of Political Realism. A Feminist Reformulation’. Millennium Vol. 17: 429-440.

Tickner, Arlene B. and Ole Waever eds. 2009. International Relations Scholarship Around the World: Worlding Beyond the West. Oxon: Taylor & Francis.

Tilly, Charles and Rrobert Goodin. 3-31. Oxford: Oxford University Press.

Trachtman. 21-45 New York: Oxford

Transformation Within the Capitalist World Economy in from Dependency to Development Strategies to overcome Underdevelopment and Inequality, ed. Heraldo Munoz. Boulder: Westview Weitz, Eric D. 2008 from the Vienna to the Paris System: International Politics and the Entangled Histories of Human Rights, Forced Deportations, and Civilizing Missions American Historical Review Vol. 113: 1313-43.

Trouillot, Michel-Rolph. 1995. Silencing the Past. Power and the Production of History. Boston. Beacon Press.

Tyagi, Yogesh. 2011. The UN Human rights Committee: Practice and Procedure. Cambridge: Cambridge University Press.

University.

Van Evera, Stephen. 1997. Guide to Methods for Students in Political Science. Ithaca: Cornell University Press.

Vanaik, Achin. 1990. The Painful Transition: Bourgeois Democracy in India. London: Verso.

Vanaik, Achin. 1995. India in Changing World. New Delhi: Orient Longman

Vincent, R.J 1982. 'Race in International Relations'. International Affairs Vol. 58 (4)(Autumn): 658-670.

Virdi, J. 2003. The Cinematic Imagination: Indian Popular Films as Social History. New Delhi: Permanent Black.

Vol. 20(3): 429- 431

Wacquant, Loic. 2005. ' Symbolic Power in the Rule of State Nobility'. In Pierre Bourdieu and Democratic Politics, ed. L. Wacquant. 133-151. Cambridge: Polity Press.

Waever, Ole. 1998. 'The Sociology of a Not So International Discipline'. International Organization Vol. 52(4): 687-727.

Walker R,B,J. 1993 inside /outside intonational Relations as Political Theory Cambridge : Cambridge

Walker, R,B,J. and Richard k Ashley . 1991 state sovereignty and the Articulation of political space /time Millennium vol 20; 445-61 .

Wallerstein, Immanuel. 1981 Dependence in an Interdependent World: The Limited Possibilities of

Wallerstein, Immanuel. 1999.The End of The World As we Know It: Social Science for the Twenty-first Century. Minneapolis: University Minnesota Press.

Waltz, Kenneth N. 1995. Man, The State and War: A Theoretical Analysis. Columbia University

Waltz, Kenneth. 1979. Theory of International Politics. London: Addison- Wesley.

Walzer, Michael. 1977. Just and Unjust Wars. New York: Basic Books.

Weininger, Elliot. B. 2005. ‘ Foundations of Pierre Bourdieu’s Class Analysis’. In Approaches to Class Analysis, ed. Erik Olin Wright. 82-119. Cambridge: Cambridge University Press.

Wendt, Alexander. 1992. ‘ Anarchy Is What States Make of It: The Social Construction of Power Politics’. International Organization Vol. 46(2): 391-425.

West, Cornel. 2002. ‘A Genealogy of Modern Racism’. In Race Critical Theory, eds Philomena Essed, and David Theo Goldberg. London: Blackwell

What Is Political Theory and Why Do We Need It? New Delhi: Oxford University Press.

Whitworth, Sandra. 2008. ‘Feminism’. In The Oxford Handbook of International Relations, eds Christian Reus-Smit and Duncan Snidal. 391-407. Oxford: Oxford University Press.

Wight, Martin. 1977 . System of State. Leicester University Press.

Wight, Martin. 1996. ‘Why Is There No International Relations Theory? ’. International Relations Vol. 2(35): 35-48.

Winichakul, T. 1996. ‘Maps and the Formation of the Geo-Body of Siam’. In Asian Forms of the Nation, eds S. Tonnesson and H. Anlov. 67-92. Surrey: Curzon Press.

Wohlforth, William C. 2008. ‘Realism’ In the Oxford Handbook of International Relations, eds Christian Reus-Smit and Duncan Snidal. 131-149- Oxford: Oxford University Press.

Wolf, Eric. 1982. Europe and the People Without History. Berkeley: University of California

Wolfers, Arnold. 1962. Discord and Collaboration, Essays on International Politics The John Hopkins Press

Wortzel, L. M. 2008. 'The Chinese People's Liberation Army and Space Warfare'. Astropolitics Vol. 6(2): 112-137.

Wright, Erik Olin. 1979. Class, Crisis and the State. London: Verso.

Yuval-Davis, Nira and F. Anthias. 1989. 'Introduction'. In Women, Nation, State, Basingstone; Macmillan.

لیست کتاب های منتشر شده از سوی مرکز مطالعات استراتیژیک

۱- افغانستان و جهان (کشورهای آسیایی) تهیه و ترتیب: مرکز مطالعات استراتیژیک وزارت امور خارجه (۱۳۸۳)

۲- افغانستان او نړی ، (اروپا، آمریکا او آسترالیایی هیوادونه) د ستراتیژیکو مطالعاتو مرکز (۱۳۸۴)

۳-افغانستان اونړی (آسیایی او افریقایی هیوادونه) د ستراتیژیکو مطالعاتو مرکز (۱۳۸۴)

۴- روابط پنجاه ساله افغانستان و چین : نویسنده غلام محمد سنخیار (۱۳۸۴)

۵- افغانستان و جهان (کشورهای آمریکایی و اروپایی) تهیه وترتیب: مرکز مطالعات استراتیژیک وزارت امور خارجه (۱۳۸٦)

٦- مجموعه مقالات برگزیده کنفرانس بین المللی تاسیس دیپلماسی مدرن افغانستان علامه محمود طرزی و محمد ولی خان دروازی – گردآورنده محققان مرکز مطالعات استراتیژیک وزارت امور خارجه (۱۳۸۷)

۷- مجموعه مقالات برگزیده کنفرانس مبانی علمی و موانع نهادینه شدن دموکراسی در افغانستان-گردآورنده محققان مرکز مطالعات استراتیژیک وزارت امور خارجه (۱۳۸۸)

۸- مولانا جلال الدین محمد بلخی ترجمه محمد عالم دانشور (۱۳۸۸)

۹- خاطرات ظفر حسن ایبک: افغانستان از سلطنت امیر حبیب الله خان تا صدارت سردار محمد هاشم خان- ترجمه فضل‌الرحمن فاضل (۱۳۸۸)، چاپ دوم (۱۳۹۹)

۱۰- دریمه کوخه نویسنده حفیظ الله غبتلی (۱۳۸۹)

۱۱- مجموعه مقالات برگزیده کنفرانس ملی مبانی علمی و راهکارهای علمی نهادینه شدن حقوق بشر در افغانستان- تهیه و ترتیب: محققان مرکز مطالعات استراتیژیک وزارت امور خارجه،

۱۲- نگاهی به پاکستان- نویسنده عبدالقادر عالم خیل (۱۳۹۰)

۱۳-کشور شاهی افغانستان و ایالات متحده امریکا- ترجمه پوهاند غلام صفدر پنجشیری

۱۴- ترکمنستان – نویسنده نادر ظهیر

۱۵- مبارزه زما ژوندی دی ژباړه پوهنیار شفیق وردک (۱۳۹۰)

۱٦- افغانستان در روزگار تیمور شاه درانی – نویسنده دکتور فاروق انصاری (۱۳۹۰)

۱۷- روابط سیاسی میان افغانستان و پاکستان نویسنده اکمل غنی احمد زی (۱۳۹۱)

۱۸- فرهنگ در روابط بین الملل، مجموعه مقالات سمینار علمی ریاست روابط فرهنگی وزارت امور خارجه-گرد آورنده: محققان مرکز مطالعات استراتیژیک و ریاست روابط فرهنگی وزارت امور خارجه (۱۳۹۲)

۱۹- به سوی همکاری های موثر در جنوب آسیا، ترجمه سید مهدی منادی (۱۳۹۲)

۲۰- مکتب دیوبند و بنیادگرایی درافغانستان و پاکستان نویسنده سهیلا امان (۱۳۹۳)

۲۱- صلح در اندیشه سیاسی پیامبر اکرم ص نویسنده عبدالرحمن سلیم (۱۳۹۳)

۲۲- سیدجمال الدین افغانی- لیکوال: فضل‌الرحمن فاضل ژباړن: داکتر لطیف بهاند (۱۳۹۳)

۲۳- نظامیان و سیاست در افغانستان نویسنده معاذالله دولتی ((۱۳۹۳)

۲۴- سیاست خارجی افغانستان جلد اول، در سپهر همکاری‌های منطقه‌ای ، زیرنظر، دکتور فرامرز تمنا (۱۳۹۳)

۲۵- چرا ملت‌ها ناکام می مانند، نوشته دارون عجم اوغلو- جیمز. ا. رابینسون، ترجمه رامین نوروزی (۱۳۹۳)

۲٦- عرفای افغانستان در هند از قرن ۱۳ تا ۱۸ میلادی نویسنده دکتور محمد الله افضلی (۱۳۹۳)

۲۷- محمد موسی شفیق و دیپلوماسی آب افغانستان به کوشش پوهنمل نجیب آقا فهیم (۱۳۹۵)

۲۸- محمد موسی شفیق دخپلو افکارو و آثارو په هنداره کی نویسنده سرمحقق دکتور محمد شریف ځدران (۱۳۹۵)

۲۹- نظام حقوقی حاکم بر رود خانه آمو نویسنده نجیب آقا فهیم (۱۳۹٦)

۳۰- توسعه سیاسی در افغانستان، موانع و چالشها نویسنده دکتور محمد اکرم عارفی (۱۳۹۴)

۳۱- کوریای جنوبی در یک نگاه (سیاست، اقتصاد و فرهنگ) نویسنده سید جمال‌الدین فیروزی - این کتاب به همکاری ریاست مرکز مطالعات استراتیژیک و سفارت افغانستان مقیم سیول به نشر رسیده است (۱۳۹٦)

۳۲- افغانستان و تروریزم، بررسی ابعاد حقوقی و امنیت بین المللی- نویسنده سید مهدی منادی (۱۳۹۷)

۳۳- نواندیشی و دیپلوماسی مدرن افغانستان (محمد ولی خان دروازی) -نویسنده دکتور عبدالغفور آرزو (۱۳۹۷)

۳۴- پیش آهنگ دیپلوماسی معاصر و چالش های فرا راه وی _ نویسنده دکتور اسدالله شعور (۱۳۹۷)

۳۵- مجموعه مقالات سمینار گرامی داشت از محمد ولی خان دروازی- گروهی از نویسندگان (۱۳۹۷)

۳٦- کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان و دولت افغانستان– فضیله اسلام خیل (۱۳۹۷)

۳۷- حقوق دیپلماتیک، قونسلی و آداب تشریفات- نویسنده محمد بشیر امان معاون مرکز مطالعات استراتیژیک وزارت امور خارجه (۱۳۹۸)

۳۸ Afghanistan; postwar diplomacy and internal security threats-

۳۹ Afghanistan, Stability and security of Afghanistan- the role of regional countries-

۴۰- Democracy in Afghanistan; Challenges and opportunities By Obaid Khan Noori (2015)

۴۱- مجموعه مقالات سمینار بین المللی محمد موسی شفیق-گردآورنده: حسین رحیمی- ۱۳۹۸

۴۲- نقش عبدالهادی داوی در دو بزنگاه تاریخی، جنبش مشروطیت و دموکراسی شاهی- دکتور عبدالغفور آرزو – ۱۳۹۸

۴۳- د عبدالهادي داویلند ژوند لیک او آثار –لیکوالان : پرفیسور عبدالله بختانی خدمتکار و څېړنوال رفع الله نیازی- ۱۳۹۸

۴۴- ځما رسول پاک- لیکوال: عبدالمجید قرشی، ژباړن: عبدالهادی داوی- ۱۳۹۸

۴۵- عبدالهادی داوی اقبال‌شناس شهیر افغانستان- دکتر عبدالرؤوف رفیقی- ۱۳۹۸

۴۶- عبدالهادی داوی، افکار و آثار - فضل‌الرحمن فاضل- ۱۳۹۸

۴۷- سرحد او افغانستان – لیکوال: عبدالهادی داوی، ژباړن: څېړندوي عبدالرحمان حبیب زوی- ۱۳۹۸

۴۸- سرحد و افغانستان- نویسنده: عبدالهادی داوی- ۱۳۹۸

۴۹ – ترنم‌های داوی-گردآورنده: ناصرخسرو نوابی- ۱۳۹۸

۵۰- ویژگی‌های ادبی و زبانی آثار داوی- نویسنده: فرشته حبیبی- ۱۳۹۸

۵۱- امان افغان- به کوشش فضل‌الرحمن فاضل- ۱۳۹۸

۵۲- مجموعه مقالات سمینار عبدالهادی داوی-گردآورنده: صفراحمد فهیمی۱۳۹۸

۵۳- په افغانستان کې د امریکا بهرنی سیاست،لیکوال: د. فرامرز تمنا، ژباړه: آرزو نورستانی، ۱۳۹۸

۵۴- سفیران افغانستان در مصر ، نویسنده: فضل‌الرحمن فاضل-۱۳۹۸

۵۵- گزارش کامل سمینار عبدالهادی داوی، گردآورنده: عبدالمعبود صادقی و بهلول جاوید کریمی، ۱۳۹۸
٥٦- انرژی و امنیت در جنوب آسیا، نویسنده: چالزکی ابنیگر، ترجمه: محمدابراهیم شهاب، ۱۳۹۹
۵۷- امنیت در زندگی روزانه، نویسنده: ساریتا کاشل، مترجمان: سید نادر پژوهش و سید حمید حسینی، ۱۳۹۹
۵۸- مالیزیا پیژندنه، لیکوال: دکتور محب سپین‌غر، ۱۳۹۹
۵۹- روابط بین‌الملل: چشم‌اندازی به جهان جنوب،(همین کتاب)، **گردآوری**: سیدارت مالاوارapو / بی. سی. چیمنی، ترجمه: میرویس بلخی، ١٤٠٠